



گزارش نامه داخلی
دفتره ریج عالیقدر
حضرت آیت الله العظمی صانعی
شهریور و مهر ماه ۱۳۹۰ - رمضان ۱۴۳۲ - اوت ۲۰۱۱
سال سوم / شماره ۱۹ و ۲۰ / صفحه ۳۲
www.saanei.org & istifta@saanei.org

فقه:

چرا باید خمس پردازیم

احمد عابدینی

۲

فرهنگ:

انسان، ادیان و ارتداد

محمد تقی فاضل میبدی

۹

گفتگو:

بحث ارتداد ارتباطی به تغییر عقیده ندارد

احمد قابل

۱۶

قال النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله):

(مَنْ سَرَّتَهُ حَسَنَتُهُ وَسَانَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ؛

کسی که کار خوبش او را خوشحال کند و کار بد و گناه او را ناراحت کند او مؤمن است.

۱- بحار، ج ۲، ص ۱۵۲، باب ۱۹، روایت ۴۴.

دین:

دین و آزادی

ابوالفضل موسویان

۶

درس هایی از آیت الله العظمی صانعی در ماه مبارک رمضان ۱/

دعا از منظر قرآن و روایات

اشاره:

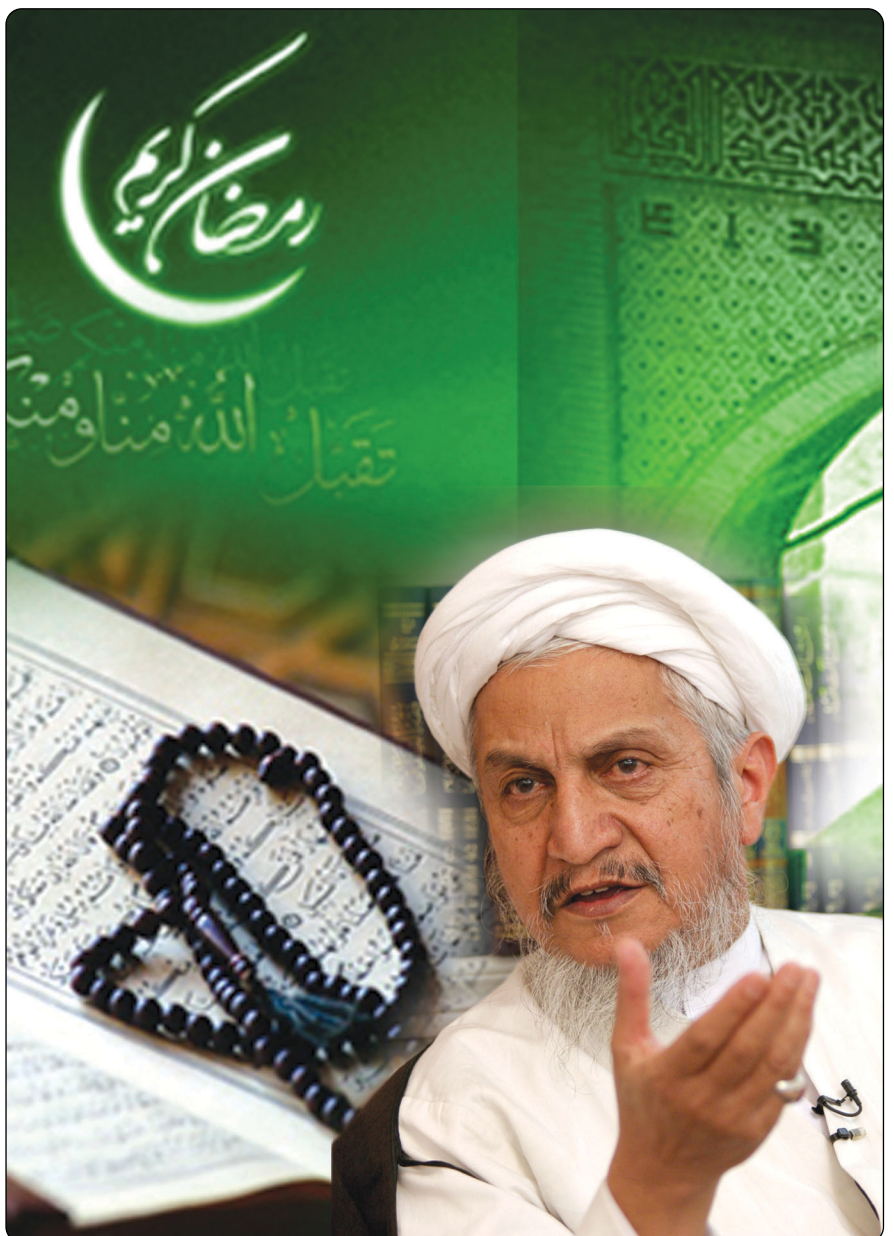
ماه مبارک رمضان، همانطور که در قرآن و روایات از اهمیت و قداست بالایی برخوردار است، برای مومنین و علاقه مندان به سیر و سلوک نیز دارای برکت و رحمت واسعه است. یکی از این برکات استفاده از بیانات مرجع نواندیش شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی) می باشد که به مناسبت این ماه و جهت استفاده بیشتر از برکات آن ایراد شده است. از آنجا که انعکاس این گفتارهای دلنشین، که بیشتر ابعاد معنوی، اجتماعی و سیاسی را پوشش می دهد، در یک نشریه امکان پذیر نیست بخشی از آن را در این شماره و ادامه آن را در ماههای بعد منتشر خواهیم کرد. با هم این گفتارها را بی می گیریم.

دعا در قرآن

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسول الله ابی القاسم محمد، و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین الهداة المهديین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم " و اذا سلک عبادی عَنی فَاَتَى قَرِيبَ اَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ۱ آیه مربوط به دعا، بین دو دسته از آیات مربوط به صوم آمده است ۲ و بعد از این آیه مربوط به دعا باز راجع به صوم است که چه حرام است

و چه حلال، از کی تا به کی باید اسماک <<< در صفحه ۲۶





یادداشتی پیرامون چرایی و فلسفه خمس

چرا باید خمس پردازیم

مترجم: احمد عابدینی

اشاره:

مقاله چرا باید خمس پردازیم، تحلیلی است بر چرایی و فلسفه خمس، که نویسنده محقق حضرت حجت الاسلام و المسلمین احمد عابدینی آن را به رشته تحریر درآورده است. محقق و فرهیخته گرامی در این مقاله بلند که در دو قسمت تقدیم خوانندگان می شود به زوایای مختلف خمس در قرآن و عترت پرداخته و آن را از ابعاد مختلف در حکومت پیامبر و حکومت‌های پس از آن مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. نویسنده به این سوال که چرا خمس پردازیم پاسخ داده است.

سوالی که امروزه در جوامع اسلامی زیاد پرسیده می شود و مخصوصا در بین جوانان ایجاد شبهه کرده این است که چرا باید خمس پردازیم؟ و گاهی نیز همین سوال را با بیان‌های گوناگون مطرح می کنند: چرا زکات را که آیات زیادی به خود اختصاص داده مورد کم توجهی قرار می دهند و خمس که یک آیه دارد، این قدر مورد عنایت است؟ گاهی می گویند ما که مالیات می پردازیم چه نیازی است که خمس بدهیم؟ بعضی مواقع با زبان تعریض و تمسخر گفته می شود چون خمس به علما می رسد، بر آن تأکید می کنند اما از حق فقرا دفاع نمی کنند و گاهی همین سخنان را با لحنی جدی تر مطرح می سازند و می گویند: آیه‌ای که فقیهان به آن برای خمس تمسک می کنند، مربوط به غنائم جنگی است و ربطی به درآمد و سرمایه ندارد، پس ما خمس بدهکار نیستیم.

احتمالا اگر به آنان گفته شود زکات بدهید پاسخ می دهند زکات بر نه چیز واجب است که هفت قلم آن باید به نصاب خاصی برسد و دو قلم آخر باید سکه‌دار باشد و یک سال ثابت بماند که هیچ یک از ما چنین شرائطی را نداریم و فقط باید برخی کشاورزان و دامداران آن را بپردازند و ربطی به ما ندارد؛ بنابراین زکات و خمس واجب نیست مگر بر برخی رزمندگان و روستائیان.

پژوهشگر معاصر، حجت الاسلام عابدینی بر آن است تا ضمن بررسی همه جانبه به روشن شدن فلسفه این موضوع و چرایی جایگزین گشتن آن به جای زکات و علت عدم تأکید فقها بر آن بپردازد و این مهم را مورد توجه و عنایت قرار دهد تا همه شبهات رفع و به سوال‌ها پاسخ داده شود.

اینک آنچه در پی می آید قسمت اول این مقاله بلند است که با هم پی می گیریم. مسلمانان مکه و آیات مربوط به زکات تعدادی از آیات که در آن لفظ 'زکات' و 'انفاق' وجود دارد، مربوط به سوره‌های مکی است اما در مکه زکات به معنای امروز آن واجب نبوده است، بلکه

مکه زکات به معنای امروز آن واجب نبوده است، بلکه

سوالی که امروزه در جوامع اسلامی زیاد پرسیده می شود و مخصوصا در بین جوانان ایجاد شبهه کرده این است که چرا باید خمس پردازیم؟ و گاهی نیز همین سوال را با بیان‌های گوناگون مطرح می کنند: چرا زکات را که آیات زیادی به خود اختصاص داده مورد کم توجهی قرار می دهند و خمس که یک آیه دارد، این قدر مورد عنایت است؟ گاهی می گویند ما که مالیات می پردازیم چه نیازی است که خمس بدهیم؟

افراد توانمند باید از مال‌های خود هزینه می کردند تا تازه مسلمانان فقیر به زندگی خود ادامه دهند یا بردگان زیر شکنجه، خریدار و آزاد شوند و... افراد مالدار نیز فداکارانه چنین هزینه‌هایی را که حد مشخصی نداشت پرداخت می کردند و مثلا حضرت خدیجه سلام الله علیها تمامی اموال خود را در راه اسلام دادند.

مسلمانان مدینه و آیات مربوط به زکات در مدینه امکانات مسلمانان خوب بود؛ باغ و کشاورزی



داشتند اما آنان که از مکه آمده بودند هیچ نداشتند زیرا همه به صورت فرار و مخفیانه و بدون کمترین امکاناتی به مدینه آمدند. چنین فقری باعث شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر فرد مکی را میهمان یک فرد از مدینه قرار داد و بین آنان عقد برادری خواند. با این حساب تقریبا مردم مدینه حدود نیمی از درآمد خود را به فقیران آن زمان -که اکثریشان مکی‌ها بودند- می پرداختند. پس اگرچه لفظ 'خمس' ارباب مکاسب نبود، ولی عملا مردم مدینه نصف سود یا بیشتر از آن را در راه خدا می پرداختند.

با پیروزی در جنگ‌هایی نظیر بدر و خیبر که غنیمت‌های زیادی به دست مسلمانان افتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردم مدینه پرسیدند: آیا غنائم را به طور مساوی تقسیم کنیم و هم چون گذشته مهاجران مکه میهمان شما باشند یا غنائم را به مهاجران بدهم تا خانه و کاشانه‌ای درست کنند و دیگر مزاحم شما نباشند؟ آنان گفتند: غنیمت‌ها را به مهاجران بده تا همچون گذشته میهمان ما باشند، این گونه سخنان اینارگانه نشان داد که نیازی به واجب ساختن زکات نیست زیرا آنان افرادی هستند که نه تنها نصف درآمد، بلکه حاضر هستند تمامی آن را به فقیران بدهند.

واجب شدن زکات

با گذشت زمان و فتح مکه، کم کم گروه گروه افراد به اسلام گرویدند، اما اینان اخلاق و فداکاری مهاجران و انصار اولیه را نداشتند و حتی بسیاری از اینان چون پیشرفت اسلام را دیدند با دیدی مادی و سودجویانه وارد اسلام شدند و آرزوی مال و مقام، آنان را به سوی اسلام کشانید.

در چنین شرائطی زکات واجب شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موظف شدند تا از آنان زکات بگیرند: (خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ

بها) که معلوم می شود مسلمانان ناخالصی هایی دارند که باید با پرداخت زکات، از آن ها پاک شوند.

احتمالا گروهی می پرسیند که برای چه باید زکات بدهیم که آیه دیگری می فرماید: (اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) لازم به یادآوری است که خداوند در هر دو آیه به جای لفظ زکات، تعبیر "صدقه" را

به کار برد تا افراد با اخلاص کامل و صداقت در ایمان، آن را بپردازند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز آن را در مصرف های هشت گانه مطرح شده در آیه هزینه نمودند.

به هر حال پس از نزول آیه (خُدُّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اموال مردم و مصرف های هفت گانه نگاه کرد و دریافت که اگر از آن نه قلم با ویژگی های خاصی، درصد خاصی را بگیرد کافی است؛ به همین دلیل بقیه اموال را مورد عفو قرار داد.

روایات متعددی در اولین و هشتمین باب زکات در وسائل الشیعه بر این مطلب دلالت دارد که سندشان خوب و دارای الفاظ نسبتا متحدی هستند. یکی از آن ها چنین است: آن الله فرض للفقراء فی مال الاغنیاء ما یسعهم ولو علم أن ذلک لا یسعهم لزادهم انهم لم

یؤتوا من قبل فریضة الله ولكن اتوا من منع من معنهم حقهم لا مما فرض الله لهم ولو ان الناس اذوا حقوقهم لكانوا عاثنین بخیر؛ همانا خداوند در مال های ثروتمندان برای نیازمندان، به مقدار کفایتشان واجب کرده و اگر دانسته بود که به آنان نمی رسد، آن سهم را زیادتیر کرده بود. بنابراین گرفتاری آنان از طرف فریضة خداوند نیست، بلکه از طرف کسانی است که آنان را از حقوقشان منع کرده اند و اگر مردم حقوقشان را ادا کرده بودند، زندگی خوبی داشتند.^۳

از این روایت که منحصر به فرد نیست و شبیه آن چند روایت دیگر وجود دارد، معلوم می شود که مقدار واجب زکات، آن اندازه است که هیچ فقیری باقی نماند. در باب هشتم آمده است: وضع رسول الله الزکاه علی تسعة و عفی عما سوی ذلک...؛ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم زکات را بر نه چیز قرار داد و از بقیه عفو کرد^۵

روایت های عفو در شماره های ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۸، ۵، ۴، ۱ و ۱۷ از باب ۸ آمده است.

از لفظ "عفو" معلوم می شود که رسول گرامی اسلام می توانسته از سایر اشیاء هم زکات بگیرد همچنان که حضرت علی علیه السلام صلاح دیده که از اسب نیز زکات بگیرد و همین کار را انجام داده است.^۶

به هر حال زکات باید به مقداری گرفته می شد که فقیری در جامعه باقی نمی ماند.

دوران پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)
پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و

در زمان حضرت علی علیه السلام از همه زکات گرفته می شد و به همه فقیران، صرف نظر از خط سیاسی و اعتقادی شان کمک می شد و مردم در رفاه نسبی بودند. آن حضرت علاوه بر زکات، از موقوفات خود نیز به فقیران می داد. لذا در حکومت ایشان فقیری وجود نداشت ولی خود آن حضرت هیچگاه غذای کافی نمی خورد و می فرمود: شاید در دورترین نقطه کشور اسلامی، فقیری باشد

آله وسلم ابوبکر به خلافت رسید. گروهی از مردم با او به مخالفت برخاستند و از دادن زکات خودداری کردند. او نیز حکم به ارتداد آنان داد و لشکریان را برای در هم کوبیدنشان گسیل داشت. سرانجام همه قبول کردند که به حکومت زکات بدهند. او نیز زکات را می گرفت و بین مسلمانان تقسیم می کرد. پس از او عمر نیز چنین کرد تا نوبت به عثمان رسید. عثمان در اوائل کار، مانند آن دو خلیفه عمل می کرد ولی کم کم دست بنی امیه را باز گذاشت و زکات را از فقرا به ویژه فقیران طرفدار علی علیه السلام باز می گرفت.

در زمان حضرت علی علیه السلام از همه زکات گرفته می شد و به همه فقیران، صرف نظر از خط سیاسی و اعتقادی شان کمک می شد و مردم در رفاه نسبی بودند. آن حضرت علاوه بر زکات، از موقوفات خود نیز به فقیران می داد. لذا در حکومت

ایشان فقیری وجود نداشت ولی خود آن حضرت هیچگاه غذای کافی نمی خورد و می فرمود: شاید در دورترین نقطه کشور اسلامی، فقیری باشد (۷).

دوران معاویه

معاویه پس از این که به قدرت مطلق رسید و بر تمام سرزمین اسلام مسلط شد، به بهانه خونخواهی از عثمان، طرفداران حضرت علی علیه السلام را در فشار قرار داد.

در این زمان شیعه علی علیه السلام و پیروان عثمان شکل عینی به خود گرفت و شیعیان عثمان، خودی تقلی می شدند و از امکاناتی بهره مند گردیدند ولی شیعیان حضرت علی علیه السلام غیر خودی تلقی می شدند و از بسیاری امکانات بی بهره بودند.

چهره فقر در بین بنی هاشم و شیعیان علی علیه السلام خودی نشان می داد اما به هر حال با اقدام های هوشمندانه حضرت مجتبی علیه السلام که چندین بار مال خود را با فقیران تقسیم کرد و نیز صدقات و وقف های باقی مانده از حضرت علی علیه السلام و نیز صدقات و میراث افراد نیکوکاری که زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را درک کرده بودند و فداکاری های آن زمان را دیده بودند، هم چنین مالیات برخی از شهرها که طبق

صلحنامه به امام مجتبی علیه السلام می رسید، فقر بر بنی هاشم و شیعیان حضرت علی علیه السلام فشار غیر قابل تحملی وارد ساخت. پس از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز تقریبا وضعیت به همین منوال ادامه یافت تا این که معاویه از دنیا رفت. در آن زمان، نیم قرن از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می گذشت. خط های سیاسی و اعتقادی دقیقا مشخص شده بود. شیعه علی علیه السلام و شیعه عثمان کاملا مشخص بود، سرمایه داران فراوانی در میان بنی امیه وجود داشت که پس از مردنشان شمش های طلای آنان با تبر شکسته و تقسیم می شد و...

دو گروه ثروتمند و فقیر، اموی و هاشمی دقیقا از وضع مالی شان مشخص بود اما این گونه نبود که هاشمی ها فقیر محض باشند بلکه اموی ها ثروتمند بودند، اما حکومت به فقیران سنی مذهب و در خط

حکومت رسیدگی می کرد، ولی هیچ گونه رسیدگی به فقرای شیعه نمی شد. با این حال وجود بنیه مالی در بین شیعیان حضرت علی علیه السلام باعث می شد که فقیران به حداقل هایی برسند.

دوران یزید و بعد از آن

وقتی یزید به حکومت رسید، دشمنی را علیه بنی هاشم علنی و آشکار کرد و در روز روشن مقابل چشم همگان امام حسین علیه السلام بزرگ بنی هاشم را به قتل رسانید و هفتاد و دو تن از شیعیان مخلص علی علیه السلام را که هجده تن آنان بنی هاشمی بودند، رسماً به شهادت رسانید و بر کشته آنان به رقص و پایکوبی پرداخت. از همین جا معلوم شد که وقتی خون آل علی علیه السلام و شیعیان حضرتش مباح باشد، مال آنان چگونه خواهد بود و به طریق اولی از بیت المال مسلمین نباید چیزی به آنان برسد؛ زیرا آنان خارجی، فتنه گر، شورشی، دشمن یزید و... بودند، تمامی امکانات باید از آنان قطع شود، به انواع بلاها باید گرفتار شوند و... از سوی دیگر مردم کوفه پس از شهادت امام حسین علیه السلام خودشان به چند فرقه تقسیم شدند. قیام توابین و مختار و.. جنگ های متعدد دیگر آنان را به فقر کشانید و شیعیان و علویان را در فقری جانسوز قرار داد. بنابراین در زمان امام سجاد علیه السلام و پس از آن، فقر بسیار شدید بود و راه های استجابی برای تأمین مخارج آنان هیچ کفاف نمی داد. از سوی دیگر حکومت بنی امیه از تمامی مسلمانان چه شیعه علی علیه السلام و چه شیعه عثمان زکات می گرفت چون خود را حکومت حق و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانست، اما به فقیران شیعه و بنی هاشم چیزی نمی داد زیرا آنان را دشمن، فتنه گر، خارجی و... می دانست.

در چنین حالتی بود که ائمه اطهار علیهم السلام دو کار در طول هم انجام دادند: اول این که زکات را بر همان چیزی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرفته می شد، تثبیت کردند و نگذاشتند خلاء، سهم بیشتری از مردم بگیرند و دوم این که از سایر ظرفیت هایی که در قرآن بود استفاده کردند تا مخفیانه سهمی از ثروتمندان معتقد به ائمه اطهار علیهم السلام گرفته شود و به مصرف فقیران برسد. یکی از ظرفیت هایی که در دین بود و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیازی به استفاده از آن نبود، مورد بهره برداری قرار گرفت و آن همانا





ظرفیت خمس و ارباح مکاسب بود که دلیل آن آیه (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَكُلُّ سَوْلٍ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ) ۸ است که در آن لفظ غنیمت وجود دارد و چون این لفظ به معنای مطلق سود و ربح است، این ظرفیت را داشت. تعبیرها گویی نشان می دهد که استفاده ایزاری از آیه شده است با توجه به حرف لام که ملکیت را می رساند، ائمه اطهار علیهم السلام می فرمایند خمس سود تجارت ها و غیره از آن ماست تا آن ها را به مصرف فقیران شیعه و فقرای بنی هاشم برسانند.

معنای غنیمت

طبق گفته التحقیق: غنیمت به معنای سود و ربح است. اصل آن غنم می باشد که به معنای دست یابی به آن چه که قبلاً مالک آن نبوده است، می باشد فرقی نمی کند که سود چیزی باشد یا خودش اصالت داشته باشد، از راه معامله باشد یا غیر از آن. یکی از مصادیق آن نیز غنیمتی است که از دشمن به وسیله جنگ گرفته می شود و دیگری آن است که از راه تجارت به دست می آید.

از همه کتابهای لغت به خوبی ظاهر می شود که غنیمت برای غنایم جنگی وضع نشده است بلکه به معنای سود و فایده است و چون چنگ برای دفع دشمن است، به آن چه از آن به دست می آید، غنیمت گفته می شود یعنی سود محض. ۱۲ با این توضیح و بررسی ها روشن شد که آیه ۴۱ سوره انفال تنها مربوط به غنائم جنگی نیست بلکه تمامی سودهای اصلی و تبعی را شامل می شود؛ زیرا خداوند به ما زمین، آب، دست و پا، عقل و... داده تا با تلاش رزق خود را به دست آوریم. آن گاه هر چه که بیش از هزینه های روزمره به دست آید، سود محض است و طبق صریح آیه، خمس دارد.

خداوند می فرماید: (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَكُلُّ سَوْلٍ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ) خداوند می توانست عبارت را به سبک راحت تر و مختصرتری بگوید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَكُلُّ سَوْلٍ» اما در عبارت از کلمه «ما» و «من شئی» استفاده شده تا بر عمومیت تصریح کند و بگوید که هر آن چه غنیمت گرفتید یا سود بردید یا به دست آوردید، خمسش از آن

خداست. پس به تمامی سودهای خرد و کلان خمس تعلق می گیرد.

در عبارت، لفظ الله را قبل از کلمه خمس آورد و لفظ لکرسول و لذی القربی را پس از آن با حرف لام آورد و یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان را بدون لام آورد.

از آوردن لفظ الله قبل از کلمه خمس استفاده می شود که خمس بااصاله مال خداوند است یعنی کنار اموال شما قرار گرفته نه این که مال شما باشد و شما مکلف

شود که آنان مورد مصرف های خمس هستند یعنی باید در راه آنان هزینه شود.

خلاصه

در قرآن ظرفیت های فراوانی برای رسیدگی به فقرا وجود دارد. در صدر اسلام، مسلمانان با توجه به آیاتی که دستور انفاق می دهد، فداکارانه در راه فقرزدایی پول می دادند و نیازی به حکم و جوبی نبود، کم کم افراد ضعیف الایمان نیز به صف مسلمانان واقعی پیوستند.



دانستند و به امر زکات را بگیر عمل کردند ولی به دستور چگونگی مصرف اسوره توبه، آیه ۶۰ اعتنایی نکردند و مال خدا را بین دوستان خود تقسیم کردند، ائمه اطهار علیهم السلام به طور مخفی از ظرفیت های دیگری که در قرآن بود و آنان نمی دانستند، استفاده کردند و خمس ارباح مکاسب را گرفتند و به همان مصرفی که در آیه خمس بود، رسانیدند تا بنی هاشم و شیعیان فقیر، زیر بار فقر له نشوند.

از سوی دیگر با اصرار بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در گرفتن زکات و مقید ساختن آن، جلوی زکات گیری خلفا را حتی المقدور گرفتند تا لا اقل شیعیان زکات کمتری به آنان بدهند و به جای آن خمس را بپردازند تا به مصرف فقیران شیعه برسد. و برای این که به طور رمزی نشان دهند زکاتی که خلفا می گیرند پول زور است و حتی الامکان نباید زکاتی به آنان داد، می فرمودند: اگر سنی شیعه شود، نماز، روزه و حج او درست است ولی زکاتش را باید دوباره بپردازد زیرا زکات را باید به کسی داد که از جانب خداوند ولایت داشته باشد.

۱۳. به هر حال امام باقر و امام صادق علیهما السلام خمس را ابداع نکردند بلکه چنین ظرفیتی در قرآن بود، ولی تا آن زمان نیازی نبود که از چنین ظرفیتی استفاده شود، اما وقتی حکومت ها گروهی از مسلمانان را - که از دید ما اسلام حقیقی را همین افراد داشتند و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند - از همه چیز محروم می کردند، اینان از این ظرفیت موجود استفاده کردند و خمس را مخفیانه از شیعیان می گرفتند و به مصرف فقیران شیعه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رساندند. و برای این که حاکمان اموی از این رسم و راه بویی نبرند، گاهی اوقات که اوضاع غیرعادی می شد و در صدد بودند منابع مالی ائمه اطهار را شناسایی و آنان را دستگیر کنند، در چنان زمان هایی ائمه خمس را تحلیل می کردند یا می فرمودند

اکنون لازم نیست که خمس بدهید تا شیعیان شناخته نشوند و ضربه ای نینند. در همین رابطه صاحب وسائل بابی به عنوان اباحه حصه الامام من الخمس للشیعه مع تعذر ایصالها الیه باز کرده است ۱۴. بنابراین در زمان ائمه معصوم آنان

امام باقر و امام صادق علیهما السلام خمس را ابداع نکردند بلکه چنین ظرفیتی در قرآن بود، ولی تا آن زمان نیازی نبود که از چنین ظرفیتی استفاده شود، اما وقتی حکومت ها گروهی از مسلمانان را - که از دید ما اسلام حقیقی را همین افراد داشتند و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند - از همه چیز محروم می کردند، اینان از این ظرفیت موجود استفاده کردند و خمس را مخفیانه از شیعیان می گرفتند و به مصرف فقیران شیعه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رساندند. و برای این که حاکمان اموی از این رسم و راه بویی نبرند، گاهی اوقات که اوضاع غیرعادی می شد و در صدد بودند منابع مالی ائمه اطهار را شناسایی و آنان را دستگیر کنند، در چنان زمان هایی ائمه خمس را تحلیل می کردند یا می فرمودند اکنون لازم نیست که خمس بدهید تا شیعیان شناخته نشوند

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مأمور شد که صدقات را بگیرد [سوره توبه، آیه ۱۰۳] و به مصارف مشخص شده برساند [سوره توبه، آیه ۶۰] بعداً که حکومت های فاسدی به نام اسلام آمدند و خود را جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

باشید بپردازید بلکه اصلاً مال شما نیست. و رسول و ذوی القربی را با لام اما متأخر از لفظ خمس آورد تا نشان دهند مال بالعرض و بالتبع مربوط به آنان است و در نتیجه در اختیار آنان است و آن سه گروه آخر را بدون حرف لام آورد تا معلوم

فقیران بدهند؟

خود مردم می‌توانند اما برای این که گاهی فقیر شدیدتری نیز در جامعه وجود دارد که این شخص از او خبر ندارد یا گاهی موارد مهم‌تر دیگری وجود دارد، گفته می‌شود که از مرجع تقلیدت یا از مجتهدی اجازه بگیر تا وی با توجه به نیازها سهمی را اجازه دهد. معمولا به افراد اجازه داده می‌شود که یک سوم یا یک چهارم خمس خود را صرف فقیرانی که می‌شناسند بنمایند، ولی مهم‌ترین قسمت، امروزه استقلال حوزه هاست

خمس را می‌گرفتند و به مصارف ضروری شیعه مانند سادات فقیر و شیعیان فقیر می‌رساندند و با غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این وظیفه را مراجع، فقها و مجتهدان انجام می‌داده‌اند و هم چنین در زمان فعلی نیز صورت می‌دهند. اما زکات چون امر حکومتی بود و به مصرف حکومت‌ها می‌رسید، در حد اقل محدود شد.

چند سوال و جواب

امروز که حکومت اسلامی شیعی تشکیل شده است و حکومت به تمامی فقیران رسیدگی می‌کند، آیا نیازی به پرداخت خمس یا زکات هست؟

اولا نگاهی به اطراف خود بیندازید، آیا فقیری نمی‌بینید؟ آیا حکومت به تمامی افراد و گروه‌ها از هر خط و جهت به یک گونه رسیدگی می‌کند؟ آیا پیامبروار و علی وار به همه رسیدگی می‌کند یا لاقال خانواده‌های زندانی نیازمندند؟ ثالثا بر فرض که هر دو مشکل بالا حل شود باز جهت استقلال حوزه‌های علمیه، نیاز به خمس وجود دارد.

توضیح: همان گونه که ائمه اطهار علیهم السلام توانستند بر خط مستقیم بایستند و جامعه را هدایت کنند، باید در هر عصری افرادی باشند که بتوانند مستقیم بایستند و به چپ و راست نخلطند و اسلام را از گزند منحرفان حفظ کنند، هیچ کس نمی‌تواند تعهد دهد که اگر امروز مسئولان مملکتی خوب بودند فردا و فرداها نیز خوب باشند، چه بسا در گذر زمان، تاریخ تکرار شود و معاویه جای علی علیه السلام را بگیرد و بنی امیه جای بنی هاشم را. بنابراین باید برای آن روز فکری کرد و فکری که علمای شیعه کرده‌اند، استقلال حوزه از حکومت هاست. حوزه باید راه درآمد مستقلی داشته باشد تا بتواند خود را اداره کند و در مواقع ضروری علیه ظالمان فریاد بزند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به رزمندگان فرمودند: «من از غنائم شما چیزی جز خمس نمی‌خواهم و خمس هم به شما باز می‌گردد» معنای سخن نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم این است که این خمس نیز در راه استقلال شما و ارتقای فرهنگ شما مصرف خواهد شد؛ زیرا مردم در پیچ و خم کارها و مشکلات زندگی گم می‌شوند و تنها عالمان هستند که می‌توانند افق دورتر را بنگرند و به فکر آزادی مردم و ارتقای آنان باشند.

چرا خود مردم نتوانند خمس خود را به

تکلیف دارند، مکلف ساختن فردی به کاری مجانی، دلیل می‌خواهد و خداوند حکیم چنین کاری نکرده است و برای هر کاری مزدی قرار داده است. اگر کار دولتی و حقوقی را می‌گویید، نظیر استاد دانشگاه یا نظیر کارمندان ادارات و... در این صورت روحانی وابسته به حکومت می‌شود و از ترس قطع شدن حقوق و اخراج از لیست حقوق، از بیان حقایق طفره می‌رود.

از این گذشته وقتی از آیه قرآن معلوم شد که افراد مکلفند خمس بپردازند، آنان باید وظیفه خود را انجام دهند نه این که وظیفه

در زمان ائمه معصوم خمس را به مصارف ضروری

شیعه مانند سادات فقیر و شیعیان فقیر می‌رساندند و با

غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این وظیفه را

مراجع، فقها و مجتهدان انجام می‌داده‌اند و هم

چنین در زمان فعلی نیز صورت می‌دهند. اما زکات

چون امر حکومتی بود و به مصرف حکومت‌ها

می‌رسید، در حد اقل محدود شد

خود را انجام ندهند و از دیگران انتظار کار مجانی داشته باشند. حال وقتی وظیفه خود را انجام دادند، آن گاه این مراجع تقلید هستند که تشخیص می‌دهند آن را صرف فقیران یا نشر کتاب یا سایر کارهای فرهنگی بنمایند و شما می‌توانید نظر مشورتی خود را به آنان بگویید.

اگر فرض شود واقعا حکومت به همه اقشار رسیدگی می‌کند و به حوزه‌های علمیه هم کمک می‌کند اما کاری به استقلال آنان نداشته باشند باز باید خمس داد؟

چنین فرضی که شما کردید، به احتمال قوی در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق می‌افتد و طبق دستور حضرت عمل می‌کنیم اما حکومت‌های قبل از آن، همه اگر سلامی هم می‌کنند منتظر جوابش هستند نه این که بدون چشم داشت کمک کنند.

اگر حکومت شیعی -خدای ناکرده- زکات و خمس را باهم گرفت و به همه فقرا هم کمک نکرد و خواست حوزه‌های علمیه را از استقلال بیندازد و... چه باید کرد؟

در آن صورت، در حد ضرورت و در حد درآمدها و اموالی که حکومت می‌داند، به آنان خمس و زکات داده می‌شود و از

باید حوزه بتواند طلابی مستقل، شجاع، آگاه و... تربیت کند تا جامعه به سوی دیکتاتوری نرود.

اجازه یک سومی که مراجع به روحانیون می‌دهند، چیست؟

مراجع تقلید به برخی از افرادی که مورد وثوقند اجازه می‌دهند که مقداری از خمس را به مصرف فقیران محل خود و نظائر آن برسانند تا مرجع تقلید به وظیفه شرعی خود در قبال فقیران عمل کرده باشد.

چه اشکالی دارد که روحانیون نظیر سایر اقشار جامعه کار کنند و از درآمد خود زندگی کنند تا نیازمند نباشند؟

چه کاری؟ اگر مراد کارهای آزاد مانند کارهای تجارتي، صنعتی، کشاورزی و...

است، اولاً وقت آنان را پر می‌کند و زمانی برای مطالعه، تحقیق و پیشرفت برایشان باقی نمی‌ماند، ثانياً به چه دلیلی باید کسی که مزدی و درآمدی برایش قرار داده نشده، کار مجانی بکند و از دین و آزادی دفاع کند؟ به عبارت دیگر خدای حکیم عادل برای هر کاری مزدی قرار داده است. این انتظار که فردی مانند دیگران برای زندگی اش تلاش کند و نان تهیه کند، سپس مجانی برای دین کار کند، انتظار بی‌جایی است و خدای حکیم چنین حکم نمی‌کند. همه مردم یک جور

بقیه‌ای که آن حکومت خبر ندارد و انفاق‌های مستحبی، باید فقیران باقی مانده را سیر کرد و به عالمانی که می‌خواهند مستقل بمانند، کمک نمود؛

زیرا از روح اسلام بر می‌آید که این دین، راضی نیست فقیری گرسنه بخوابد و راضی نیست که دینش از بین برود. بنابراین وسائلی که لازم است تا این هر دو حفظ بشوند را عقلا واجب کرده است، اگر هم آیه قرآنی وجود نداشته باشد. اما به نظر می‌رسد در این رابطه آیه (الْأَمْوَالُ لِلَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ) سوره معارج، آیه‌های ۲۴ و ۲۵ وجود دارد که قرآن با صراحت نمازگزاران واقعی را کسانی می‌داند که بر نماز مداومت کنند و در اموالشان برای سوال کننده و محروم، حق معلومی است. بنابراین، بیوسه باید به فقیران رسیدگی شود و راه پیشرفت دین بسته نشود و هیچ گریزگاهی از این مطلب نیست.

۱. سوره توبه، آیه ۶۰: از اموالشان صدقه‌ای بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک سازی و رشدشان دهی.

۲. سوره توبه آیه ۱۰۳: صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان... می‌باشد.

۳. وسائل الشیعه، کتاب زکات، باب ۱، حدت ۲.

۴. وسائل الشیعه، باب زکات، حدیث‌های ۶، ۷.

۵. وسائل الشیعه، باب ۸، روایت ۳.

۶. وسائل الشیعه، باب ۱۶، روایت‌های ۳، ۱ و ۶ یعنی تمام روایت‌های باب.

۷. ر.ک نهج البلاغه، نامه ۴۵، بند ۱۲.

۸. سوره انفال: آیه ۴۱: و بداندید که هر چه به دست آوردید، یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و برای خویشاوندان و یتیمان و بینوایان در راه مانده است.

۹. التحقیق الی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۳۳۲، ماده غنم.

۱۰. معجم مفردات الفاظ قرآن، ماده غنم، ص ۳۷۸.

۱۱. ر.ک مصباح اللغه، ماده غنم.

۱۲. التحقیق الی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۳۳۲، ماده غنم.

۱۳. ر.ک وسائل الشیعه، ابواب المستحقین للزکات، باب ۳.

۱۴. ر.ک وسائل الشیعه، ابواب الانفال و ما یختص بالامام، باب ۴، باب مباح بودن سهم امام از خمس برای شیعه، هنگامی که رساندنش به امام ممکن نباشد.

"دین و آزادی"

ابوالفضل موسویان



اشاره:

نوشته زیر برگرفته از کتاب دین و آزادی اثر حجت الاسلام والمسلمین سید ابوالفضل موسویان است که برای این شماره انتخاب شده است. نویسنده محقق در این مقاله، بیشتر درباره ادله موافقان آزادی عقیده در اسلام بحث می‌کنند.

برخی از محققان اسلامی معتقدند هیچگونه اجبار و اکراهی در عقیده وجود ندارد و ساحت حق و دین صحیح منزّه از آن است که راضی شود و یا بطور قانونی از آن تأیید کند که عقیده را بر مردم تحمیل کند و دلها را قفل و مهر بزنند و با توسل به قهر و زور و تازیانه و شمشیر یا تکفیر و دوری گزیدن و ترک معاشرت، غریزه تفکر را در آدمی بکشند. (علامه طباطبایی، روابط اجتماعی در اسلام، صص ۶۸ و ۱۰۱-۱۰۲. البته ادله مخالفان آزادی عقیده نیز در فصل دیگری از کتاب "دین و آزادی" از نویسنده مورد بررسی قرار گرفته است) با هم این مقاله را بی می‌گیریم:

پیش از بررسی ادله مخالفان توجه به دو نکته ضروری است

۱) آزادی عقیده به این معنی نیست که هر کس هر عقیده ای داشت، از نظر اسلام مورد قبول و تأیید است. آیا می‌توان گفت: بت پرستی، اعتقاد به خرافات و به مکاتب مادی و انحرافی و تحریف شده، مورد تأیید دین است؟ این گونه آزادی عقیده نه در دین اسلام که در هیچ مکتبی که مدعی ارائه بهترین روش برای هدایت و ارشاد انسان است، معنی ندارد. زیرا با ادعای آن مکتب ناسازگار است. قرآن بهترین دین را برای هدایت بشر، اسلام می‌داند و غیر آن را نمی‌پذیرد و لذا می‌فرماید: "و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل"

منه (آل عمران/۸۵) و خداوند کفر را نمی‌پسندد آن تکفروا فَانَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ اَگر کفر ورزید خدا از شما سخت بی‌نیاز است و برای بندگانش کفران را خوش نمی‌دارد.

بنابراین اگر بحث آزادی عقیده است به این معناست که اسلام به پیروانش اجازه نمی‌دهد که از قوه قهریه برای هدایت انسانها استفاده کنند. نه اینکه هر مرام و مسلکی را تأیید می‌کند.

۲) اگر گفته می‌شود نباید به مقدسات دیگران اهانت کرد به این معنی نیست که افکار و اندیشه های آنان درست و صحیح است بلکه روش هدایتی با این قبیل کارها ممکن نیست. می‌توان گفت نهی خداوند از سب بتها و معبودهای مشرکان، نه یک دستور

العمل سطحی برای پیشگیری از ناسزاگویی کفار و مشرکان به خدای یگانه است، بلکه ارائه یک معیار کلی برای مسلمانان می‌باشد. یعنی شیوه و روشی را که برای دیگران در تقابل با خود مجاز نمی‌شمارند، خود نیز به کار نگیرند. هر چند که جایگاه این دو بی‌نهایت، با هم متفاوت است. یعنی معبودهای آنان اشیایی بی روح یا مفاهیمی بی معنا یا موجوداتی پست و فاقد حرمتند. اما ذات اقدس الهی، مبدأ هستی و دارای جمیع کمالات است. در آنجا که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: "و لا تسبوا الذین"

یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً

برخی از محققان اسلامی معتقدند هیچگونه اجبار و اکراهی در عقیده وجود ندارد و ساحت حق و دین صحیح منزّه از آن است که راضی شود و یا بطور قانونی از آن تأیید کند که عقیده را بر مردم تحمیل کند و دلها را قفل و مهر بزنند و با توسل به قهر و زور و تازیانه و شمشیر یا تکفیر و دوری گزیدن و ترک معاشرت، غریزه تفکر را در آدمی بکشند.

بغیر علم کذلک زینا لكل امة عملهم (انعام/۱۰۸) کسانی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مگویید که آنان هم از سر دشمنی و نادانی خدای را ناسزا گویند. بدین سان ما برای هر امتی عملشان را بیاراستیم. از این آیه می‌توان فهمید که اصول و قواعد رفتار و تعامل با سایر ادیان و فرق، اصول ثابتی است که فارغ از حقانیت و عدم حقانیت باید مورد وفاق و ضابطه عمل همگان در روابط با یکدیگر قرار گیرد. مرحوم علامه طباطبایی با اشاره به جمله آخر آیه می‌نویسد: از عموم تعلیلی که جمله کذلک زینا لكل امة عملهم آن را افاده



می‌کند، نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می‌شود. (طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۴۱۸) آری اگر آنان بر خوردی غیر منطقی و زورگویانه داشتند شما نیز می‌توانید بر اساس قاعده عدالت با آنان برخورد به مثل نمایید. به تعبیر امام باقر (علیه السلام): (الزموم بما الزموا له انفسهم) (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۷۳) یعنی دیگران را به آنچه خود بدان ملتزم هستند، الزام نمایید.

ادله طرفداران آزادی عقیده

طرفداران آزادی عقیده برای مدعای خود دلایلی به این شرح ایراد کرده اند:

۱- عقیده اجبار بردار نیست

عقیده از ماده "عقد" به معنای گره خوردگی است و در اصطلاح عبارتست از وابستگی روحی به یک موضوع و به بیان دیگر پدید آمدن یک ادراک تصدیقی در ذهن آدمی است که به سادگی قابل تغییر نیست. این وابستگی روانی انسان در کلام نغمز امام صادق (علیه السلام) این گونه تصویر شده است: ازالة الجبال اھون من ازالة قلب عن موضعه (لحکیمی، الحیاء، ج ۱، ص ۸۸) جا به جا کردن کوه آسانتر است از جا به جا کردن دلی از تعلق گاه آن. البته وقتی موضوعی مورد اعتقاد و ایمان قرار گرفت، روح آدمی دگرگون می‌گردد و آثار آن در اعمال و رفتار او ظاهر می‌شود لذا فرموده اند: الایمان هو الاقرار باللسان و عقد فی القلب و

عمل بالارکان (اصول کافی، ج ۳، ص ۴۴) ایمان اقرار با زبان و گره خوردن در قلب و انجام وظایف با جوارح است. به هر حال عقیده به این معنی، عملی غیر اختیاری است لذا نه می توان از آن منع کرد و نه اجازه داد اما اگر کسی بخواهد آن را تغییر دهد باید با تمهیداتی به این نتیجه دست یابد که مسلماً با زور ممکن نخواهد بود. و نمی توان عقیده را با زور و تحمیل ایجاد کرد و به بیان دیگر: اجبار تنها می تواند ظاهر را درست کند ولی آنچه اسلام از انسان خواسته است، ایمان است نه تمکین.

۲- آزادی حق انسانی است

همانگونه که در مقدمه اشاره شد، انسانها آزادی را حق مسلم خود میدادند و برای به دست آوردن آن از هیچ کوششی دریغ نمی کنند. حتی از جان و مال خود در راه نایل شدن به آن نیز می گذرند. سابقه تاریخی نیز گواه است که سختگیری هایی که در اروپا و کشورهای سوسیالیستی نسبت به عقاید سیاسی و مذهبی انجام گرفت و به کشتن و بدار آویختن هزاران نفر انجامید، نتوانست عقیده ای را بر مردم تحمیل کند. افزون بر اینکه چنین روشی، موجب گریزان شدن افراد از دین و حتی اعتقادات صحیح گردید. (شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، (علل گرایش به مادیگری)، ص ۵۵۳) و تجربه نشان داد که هر وقت جامعه از آزادی فکری و لوازم آن نیت برخوردار بوده، در نهایت به سود عقیده صحیح تمام شده است.

بطور کلی جریانهای باطل و نظامهای جائز، از عقاید مخالف می ترسند و سعی می کنند به هر طریق جلوی آن را بگیرند. اما حق اندیشان و درستکاران به دلیل استحکام مبانی و صحت رفتار خود از آزادی عقیده نمی هراسند و بالاخره آنچه می ماند حق است و باطل محو شدنی است. فاما الزید فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض (رعد/۱۷) باطل را بسان کفی که بر روی سیل یا فلز مذاب جمع می شود تشبیه می کند که به تدریج نابود می شود و آن حقی که برای مردم سودمند است در زمین ماندگار می ماند.

۳- آیاتی که دلالت بر عدم اجبار و اکراه در دین دارد

آیاتی از قرآن بر نفی اکراه و اجبار در پذیرش دین، دلالت دارند، ما برای

روشن شدن این آیات آنها را به چند دسته تقسیم کرده ایم:

الف) آیاتی که اختیار و آزادی را اساس خلقت انسان می دانند: در این آیات تصریح شده است که ما انسان را به هر دو راه (خوب و بد) راهنمایی کرده ایم. قالهمها فجورها و تقویها (شمس/۷) یا هدیناه النجدین (بلد/۱۰) او را مختار قرار دادیم. قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (کهف/۲۹) می توانستیم انسان را طوری بیافرینیم که همه بر هدایت باشند و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی (انعام/۱۲۹) و کسی شرک بخدا نوزد و لو شاء ما اشركوا (انعام/۱۰۷) و همه یک جور فکر کنند و هیچ اختلافی بین آنان نباشد و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة و لایزلون

مختلفین (هود/۱۷) و حتی هم اکنون نیز اگر بخواهیم همه ایمان می آورند و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا (یونس/۹۹) اینها و دهها آیه دیگر نشانگر آن است که خداوند، خود خواسته است موجودی بیافریند که دارای اراده و آزاد باشد و خود راه خیر و صلاح را برگزیند.

در روایات نیز به این بعد از خلقت نیز توجه شده است و فلسفه ارسال پیامبران را نیز در همین نکته دانسته اند. به عنوان نمونه به این روایت توجه کنید: از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که به مردی شامی چنین فرمود:

ای برادر شامی! خداوند یک دسته ای از حق گرفت و دسته ای از باطل و آنها را با هم مخلوط کرد سپس آن دو را به سوی مردم فرستاد. آنگاه

پیامبران را فرستاد تا آن دو را از هم جدا کنند و پیامبران و اوصیاء آنها چنین کردند... اگر حق به تنهایی می بود و باطل به تنهایی و هر کدام جایگاه خود را می داشت. مردم به پیامبر و وصی نیازی نداشتند ولی خداوند آن دو را مخلوط کرد و جدا کردن آنها را به عهده انبیاء و امامان از میان خلقتش قرار داد. (رجال کشی، ص ۲۷۷، ش ۴۹۴)

ب) آیاتی که دلالت بر نفی اکراه در پذیرش دین می کند. مانند: لا اکراه فی الدین (بقره/۲۵۶) و لو شاء ربک لامن

من فی الارض کلهم جمیعا، فانت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین (یونس/۹۹) در تفسیر هر دو آیه و شأن نزول آنها مطالبی نقل شده است که دال بر این است که هیچگونه اجباری نباید در پذیرش اسلام وجود داشته باشد. در مورد آیه اول نقل شده است: مردی از انصار به نام ابو حصین دو پسر داشت. برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می کردند، در هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند و آنها هم سخت تحت تأثیر قرار گرفتند. ابو حصین از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود باز گرداند و سؤال کرد آیا

تجربه نشان داد که هر وقت جامعه از آزادی فکری و لوازم آن نیت برخوردار بوده، در نهایت به سود عقیده صحیح تمام شده است.

بطور کلی جریانهای باطل و نظامهای جائز، از عقاید مخالف می ترسند و سعی می کنند به هر طریق جلوی آن را بگیرند. اما حق اندیشان و درستکاران به دلیل استحکام مبانی و صحت رفتار خود از آزادی عقیده نمی هراسند و بالاخره آنچه می ماند حق است و باطل محو شدنی است

می توان آنان را به اجبار به مذهب خویش باز گرداند؟ آیه (اکراه فی الدین) نازل شد. (در المنثور به نقل از علامه طباطبایی، میزان، ج ۲، ص ۳۴۷) در باره آیه لا اکراه پس از این مفصلاً بحث خواهیم کرد. (بحث مفصل در باره آیه لا اکراه در کتاب دین و آزادی از نویسنه مطالعه فرمایید)

و در مورد آیه دوم چنین روایت شده است: که مأمون عباسی از حضرت رضا (علیه السلام) از این سخن خداوند پرسید. امام (علیه السلام) به اسناد از

پدرانشان از امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: مسلمانان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفتند: ای پیامبر! اگر مردم را بر پذیرش اسلام مجبور می کردی، جمعیت ما بسیار و بر قدرت ما در مقابل دشمنان افزوده می گردید. حضرت فرمود: من نمی خواهم خداوند را ملاقات کنم، با همراه داشتن بدعتی که نسبت به آن به من دستوری نرسیده و من از سختگیرها نیستم. سپس این آیه نازل شد: ای محمد اگر خداوند اراده می کرد همه مردم از راه اضطرار و اجبار ایمان می آورند... همانطور که در وقت مشاهده حقیقت و شدت آخرت ایمان خواهند آورد. اگر بدینکار دست یازم آنان سزاوار ثواب و مدح نخواهند بود. لکن آن خواهم که ایمان بیاورند از روی اختیار؛ بدون اجبار و زور تا سزاوار کرامت و بهشت جاودان گردند. (تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۳۱)

ج) آیاتی که بیانگر محدوده مسئولیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امر دعوت است و شیوه های تبلیغ و دعوت را بیان می کند. وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هدایت مردم، موعظه، تذکر، تبشیر، تنذیر، مجادله احسن و... دانسته شده است و متقابلاً اکراه و اجبار نفی گردیده است. مانند:

در آیه ۵۴ سوره نور با این که به مؤمنان دستور تبعیت از پیامبر را می دهد اما اگر تبعیت نکردند (و راه انحرافی را برگزینند) پیامبر نباید آنان را به راه حق اجبار نماید: قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَیْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَأَن تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید پس اگر پشت نمودید بدانید که [بر عهده اوست آنچه تکلیف شده و بر عهده شماست آنچه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [مأموریتی] نیست.

در سوره شوری آیه ۴۸ می فرماید: فان اعرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظاً اگر روی گردانند، تو را بر آنان نگهبان قرار نداده ایم.

در سوره غاشیه آیه ۲۲ می فرماید: فذكر انما انت مذكر لست عليهم بمصيطر تذكر و یاد آوری داشته باش زیرا همانا تو یاد آورنده هستی و بر آنان مسلط نمی باشی



در سوره ق آیه ۴۵ می فرماید: «ما انت علیهم ببجبار فذكر بالقرآن من یخاف وعید» تو به آنها زور نمیدگویی، پس هر که را از وعده عذاب من می ترسد، به قرآن اندرز ده.

در سوره نحل آیه ۱۲۵ می فرماید: ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن بخوان بسوی پروردگارت با حکمت و موعظه ای نیکو و با ایشان جدال نیکو داشته باش.

در آیه ۴۶ سوره عنکبوت با صراحت نوع جدال با اهل کتاب را به شیوه نیکو امر می کند: «و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن» و در بیان علت اینکه چرا باید اینگونه رفتار صورت بگیرد، به یک امر فطری توجه می دهد که نیکی و بدی یکسان نیستند. پس با نیکی برخورد کن تا همان کس که با تو بر سر دشمنی است، دوست تو گردد. لا تستوی الحسنه و لا السیئه ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم (فصلت/۳۴) و به بیان دیگری عامل موفقیت پیامبر را برخورد ملایم و نرم آن حضرت با مردم میداند که اگر برخورد تند و خشنی صورت گرفته بود، موجب پراکندگی مردم می شد. فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک (آل عمران/۱۰۹)

د آیاتی که ارزش ایمان را به انتخاب آزادانه می داند.

مثلا در آیه ۶ سوره توبه اینگونه دستور می دهد که هر گاه یکی از مشرکان خواست کلام الهی را بشنود او تحقیق کند. با او پناه بده که آزادانه در جامعه اسلامی به تحقیق بپردازد، آنگاه او را به محل امنش برسان (تا هر مرامی را خواست، خود انتخاب کند و مجبور نباشد) و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله، ثم ابلغه مأمنه، ذلک بانهم قوم لا یعلمون.

نکات قابل توجه در این آیه عبارتند از: - ۱ راه تحقیق برای هر کس از جمله مشرکان باز است و هر کس در صدد تحقیق درباره حقیقت است، باید زمینه تحقیق آزادانه برای او فراهم باشد. - ۲ در طول مدت تحقیق افزون بر آزادی کامل، باید امنیت او نیز تضمین گردد. -

۳ بعد از تحقیق نتیجه آن هر چه باشد، کسی حق دخالت در کار او و تحمیل نظر بر او را ندارد. - ۴ بعد از تحقیق او را به محل امنی برسانند تا بتواند هر عقیده ای را خواست، ابراز کند.

به هر حال قرآن شایسته ترین گواه است در آنجا که جوامع انسانی را به معارف مبدأ و معاد و کلیات معارف الهی

مردم به تفکر، تذکر و تعقل است. در هیچ آیه ای، خداوند بندگانش را امر نکرده است که کور کورانه و بدون درک درست به او ایمان آورند. یا آنچه را او فرستاده و فرمان داده بپذیرند. (المیزان، ج ۵، ص ۲۴۵)

ساحت پیامبران (صلی الله علیه و آله) بسی پاکتر از آن است که به مردم



- از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند چرا خداوند تمامی مردم را خداشناس و پیرو حق نیافرید با اینکه می توانست؟ فرمود: اگر خداوند آنها را مطیع می آفرید، سزاوار پاداش نبودند. اگر مردم با انتخاب خود اطاعت نکنند. بهشت و جهنم برای چیست؟ خداوند مردم را آفرید و به آنها دستور پیروی داد و از نافرمانی نهی کرد و با فرستادن پیامبران، حجت را تمام کرد و با فرستادن کتابهای آسمانی عذر آنها را قطع نمود تا مردم، خود اطاعت را انتخاب کنند و سزاوار پاداش شوند و یا نافرمانی را انتخاب کنند تا کیفر شوند.

پذیرش دین را بدون بصیرت و تبعیت کورکورانه تحمیل کنند. لذا قرآن می گوید: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعی (یوسف/۱۰۷) بگو این راه من است من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت و آگاهی، به سوی خدا می خوانیم.

۴- روایات و سیره معصومان که دال بر

دعوت می کند از آنان جز دلیل و حجت نمی پذیرد. جز بر اساس برهان و استدلال دعوت نمی کند، و غیر از علم و استقلال در فهم را نمی ستاید و جز جهل و تقلید را مذمت نمی نماید. اگر در کتاب الهی تتبع شود و آیات آن مورد مذاقه قرار گیرد، به دست خواهد آمد که بالغ بر سیصد آیه در بر دارنده دعوت

آزادی عقیده است امامان معصوم نیز در گفتار و کردار بر آزادی عقیده و تحمیلی نبودن دین تاکید نموده اند. برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

- از امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسیدند: با چه چیز خدایت را شناختی؟ فرمود: با توانایی تمیز دادن و حق انتخابی که خدا به من داده است و با عقلی که مرا راهنمایی می کند. (تحف العقول، ص ۳۴۵)

- از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند چرا خداوند تمامی مردم را خداشناس و پیرو حق نیافرید با اینکه می توانست؟ فرمود: اگر خداوند آنها را مطیع می آفرید، سزاوار پاداش نبودند. اگر مردم با انتخاب خود اطاعت نکنند. بهشت و جهنم برای چیست؟ خداوند مردم را آفرید و به آنها دستور پیروی داد و از نافرمانی نهی کرد و با فرستادن پیامبران، حجت را تمام کرد و با فرستادن کتابهای آسمانی عذر آنها را قطع نمود تا مردم، خود اطاعت را انتخاب کنند و سزاوار پاداش شوند و یا نافرمانی را انتخاب کنند تا کیفر شوند. (الاحتجاج، ص ۳۴۰)

- امام هادی فرمود: ما می گوئیم خداوند بندگانش را بر کارهایشان پاداش می دهد و با آن اراده و اختیاری که به آنها داده است، توانایی انتخاب را به آنها داده. (تحف العقول، ص ۳۴۲)

- امیر المؤمنین (علیه السلام) کسانی را که او را کافر شمرده بودند و غائله نهران را بر پا کردند، هرگز به خاطر عقایدشان تحت تعقیب قرار نداد و حقوقشان را از بیت المال قطع نکرد. و حتی آنان را به شرک و نفاق متهم نساخت. بلکه فرمود: هم اخوانا بغوا علینا؛ آنان برادران ما هستند که بر ما تجاوز و ستم کرده اند. (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۲)

- پیامبر و امامان خود با مشرکان و اهل کتاب مناظره می کردند و آنان را آزادانه و بدون تهدید به دین دعوت می کردند. همین شیوه را به اصحاب خود آموزش می دادند. جریان مفضل و تعلیم مناظره به او یکی از مصداق برخورد آنان با مخالفین عقیدتی بوده است. و همواره اصحاب خود را به تعقل تشویق می کردند.

انسان، ادیان و ارتداد/۱

محمد تقی فاضل میبدی



مورد پذیرش خود می جوید. دکارت هیچ گاه در عرصه امر ممتد تماماً مکانیکی نمی اندیشید و با وجود آنکه می خواست همه

خلق همه سر به سر نهال خدایند هیچ نه برکن توزین نهال و نه بشکن هر از چند گاهی شنیده می شود که دردیار مسلمانانی کسی را به جرم تغییر عقیده، با عنوان ارتداد، به اعدام محکوم می کنند. در جهان، بویژه طرفداران حقوق بشر، و در پی آن پاره ای کشورها در مقام ممانعت از این حکم مواضع تندی اتخاذ می نمایند. لازم دانسته شد تا با نگاهی دوباره به مبانی این فتوی، ببینیم که آیا می توان کسی را به صرف تغییر عقیده به تیغ اعدام سپرد و اصل عدالت، آزادی و حفظ حیات انسانی که اسلام بر آن پای فشرده است، نادیده انگاشت؟ به عنوان مقدمه:

تمدنی که انسان امروز وارث آن است از سرچشمه های اساطیر اولیه و گرایش های ماورایی صبح دم تاریخ و اعتقادات گونه گون روئیده است و به قول "پلوتارک" مورخ یونانی: هیچ تمدنی خالی از خاستگاه دینی و اعتقادی، از بستر تاریخ، بر نخاسته است. اگر دغدغه های دینی و احساسات آیینی و مذهبی در سلوک آدمیان نمی بود، آداب و رسومی و تمدن و علمی نمی رسد. و این کلام به این باز می گردد که دین و آیین ماورایی یک پدیده فطری و همزاد با آدمیان است و انسان نخستین به نیروی راز آلودی که نگاه دارنده زمین، آسمان و سراسر زندگی است، عمیقاً احساس وابستگی می کرد و انسان های اولیه عموماً به نیروهای فراطبیعی باور داشتند. بسیاری از باورهای فرهنگی از این نوع گرایش ها سرچشمه گرفته است، زیرا اگر تمام پرسش های آدمی از زوایای علوم پاسخی بیابد، ولی این سؤال: آغاز و انجام جهان چیست؟ و خاستگاه و جایگاه انسان کدام است؟ همواره از نگاه علوم بی پاسخ است و یا پاسخ روشن و یکدستی ندارد. بنابراین انسان برای اینکه آغاز و انجام خود و جهان را بداند و در برابر پرسشهای اولیه خود پاسخی بیابد، فطرتاً آیین ماورایی را برای خود برمی گزیند و جواب این سؤال را در آن سوی طبیعت و از ادیان

جدال های مذهبی، حاصل نظرهای کوتاهی است که به ادیان و مذاهب دارند ولی هر کس در این جهان قصه شوق خود را به زبانی می سراید:

پیش ما سوختگان مسجد و میخانه یکی است

حرم و دیر یکی است سبحة و پیمانه یکی است

این همه جنگ و جدال باعث کوتاه نظری است

گر نظر پاک کنی کعبه و بتخانه یکی است هر کس قصه شوقش به زبانی گوید

چون نکو می نگرم حاصل افسانه یکی است (عماد خراسانی) به تعبیر مولوی:

هندیان را اصطلاح هند مدح سندیان را اصطلاح سندی مدح

مهم این است که در هر سری، سری از خدا باشد و در برابر او به تضرع و تحیر بنشیند:

گر مرشد ما پیر مغان شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست (حافظ)

پس ادعای اینکه همه ادیان باطلند جز یک دین، سخن نکوهیده ای است و در تاریخ نیز، چنین ادعایی جایی برای خود باز نکرده است.

پس مگو کاین جمله دین ها باطلند باطلان بر بوی حق دام دلد

گویا مولوی این معنا را از قرآن کریم بر گرفته باشد:

ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصراری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (کسانی که ایمان آوردند و کسانی که به آیین یهود، صابئیان و نصارا گرویدند، هر گاه به خدا و روز

وجودش مجازی ولی ضروری است و چون برگیری حقیقت واحدی بیش نخواهد بود.

همچو آن یک نور خورشید سما صدف بود نسبت به صحن خانه ها

تمدنی که انسان امروز وارث آن است از سرچشمه های اساطیر اولیه و گرایش های ماورایی صبح دم تاریخ و اعتقادات گونه گون روئیده است و به قول "پلوتارک" مورخ یونانی: هیچ تمدنی خالی از خاستگاه دینی و اعتقادی، از بستر تاریخ، بر نخاسته است. اگر دغدغه های دینی و احساسات آیینی و مذهبی در سلوک آدمیان نمی بود، آداب و رسومی و تمدن و علمی نمی رسد

لیک یک باشد همه انوارشان چون که برگیری تو دیوار از میان ده چراغ در حاضر آری در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن فرق نتوان کرد نور هر یکی چون بنورش روی آری بیشکی اطلب المعنی من الفرقان قل لا نفرق بین أحاد الرسل (مولوی) بنابراین، از نگاه عارفان، جنگ و

چیز را بر تصورات واضح و متمایز بنا کند، پای هیولایی مبهم و خرد ناپسند به نام انزوارا در علم باز می کند. (سروش، مبادی مابعد الطبیعی علوم نوین/مقدمه/۱۵)

۲- از پدیده های غیر قابل انکار، حضور ادیان مختلف و ملل و نحل گوناگون در تاریخ آیین آدمیان است و از سپیده دم تاریخ تا کنون چه تعدادی دین به وجود آمده است، برای مورخان ادیان روشن نیست و هیچ دینی نتوانسته است ادیان دیگر را نسخ کرده و خود را دین غالب و برتر قرار دهد.

میتولوژی، علم الاساطیر نشان می دهد که افسانه هایی که بشر راجع به خلقت عالم و آدم داشته و یا از خدا و خدایان حکایت می کرده است، در میان فرق و اقوام یکسان نبوده و هر قومی با زبان خود و نوع نگاه خود به ناز و نیاز نشسته و هیچ گاه به دنبال این نبوده تا نوع گرایش خود را به دیگری تحمیل کند؛ البته هردینداری ممکن است دین خود را حق بداند و ادیان دیگر را باطل اما اگر به دنبال تحمیل عقاید بر می آمدند، فرجام آن جنگ های خونینی بوده که در میان ادیان و مذاهب رخ می نموده است.

به تعبیر قرآن کریم: لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا، مابرای هر کدام از شما آیین و طریقه ای روشن قرار دادیم. (مائده/۴۷) و در آیه دیگر: لا یزالون مختلفین این نوع اختلافات برافکنندنی نیست. عارفان، که بر این نکته خوب تظن یافته بودند، مرزهای ادیان را مانند دیواره هایی می دانند که



رستاخیز ایمان آوردند و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد خداوند مسلم است و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنان نیست.) (بقره/۶۱)

به هر روی حقیقت دین معشوقی است که با هزار جلوه خودنمایی می کند و هر کسی با دیده خود، آن جلوه را به تماشا می نشیند. با عشق و ناز و دلبری در جلوه حور و پری هر دم به شکل دیگری یارم بازار آمده (مولوی)

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را (فروغی بسطامی)

بیان شیوا و شیرین عارفان اشاره به آیه زیبای قرآن دارد:

لكل امة جعلنا منسكاً هم ناسكوه فلا ينازعنك في الامر ... (برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آن ها بدان عمل می کنند، پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند.) (سوره حج/۶۷)

بنابراین اختلاف ادیان و مذاهب و گوناگونی امم یک امر طبیعی و غیر قابل انکار است. آیه ذیل علت اختلاف امم را چنین تبیین می کند:

... لكل جعلنا منكم شرعه و منهاجا و لو شاء الله لجعلكم امة واحدة و لكن ليلوكم في ما اتيتكم ... (برای هر یک از شما امت ها شریعت و راه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی خواست تا شما را در آنچه داه است، بیازماید.) (مائده/۴۸)

یکی از کارهای مهم پیامبر (ص) در مدینه به رسمیت شناختن ادیان الهی پیشین بود و در منشورنامه مدینه چنین آمد:

يهود بنی عوف نیز امتی هستند با مؤمنان، يهوديان به دين خود و مسلمانان به دين خود می باشند. (ابن هشام/۲/۱۲۶)

برخی با استناد به آیه شریفه: «و من يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه» (کسی که دینی غیر از اسلام بپذیرد، از او پذیرفته نمی شود.) (آل عمران/۸۵) می خواهند تمام ادیان الهی را، به جز اسلام باطل بدانند. مفسران، غالباً و از جمله علامه طباطبایی اسلام در آیه را تسلیم در برابر حق دانسته اند.

۳- یکی از نکات مشترک ادیان، بالأخص ادیان ابراهیمی، عزت و کرامت ذاتی انسان است؛ زیرا انسان در ادیان توحیدی، در بر دارنده روح خداوند است؛ و نفخت فیه من روحی (او خداوند تاج کرامت را بر سر بنی آدم نهاده است.) (حجر/۲۹) لقد کرّمنا بنی آدم (ما فرزندان آدم را کرامت

بخشیدیم.)

تاج کرامت بر فرق سرت طوق اعطیناک اویز برت (مولوی)

انبیای بزرگ تاریخ در برابر چه کسانی ایستادند؟ به قول دکتر شریعتی کدام پیامبر با فیلسوف و متفکر و اندیشمند جنگیده و درگیر شده است؟ و به بیان نائینی: درگیری موسی با فرعون آیا بدان دلیل بود که فرعون خدا را قبول نداشت و یا به این دلیل بود که فرعون مردم را می ترسانید و عزت و آزادی و کرامت آدمیان را زیر پای می گذاشت و مردم را تحقیر می کرد. «فاستخف قومه فاطعوه» (فرعون مردم را تحقیر می کرد، تا مردم از او اطاعت کنند.) بنابراین انسان دارای هر عقیده ای که باشد، دارای کرامت ذاتی است. اصل ۲۳ قانون اساسی تصریح می دارد که:

تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را

ندارد حیات کسی را تهدید کند. به گونه ای که قتل یک انسان برابر قتل جمیع انسانها است. من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً و من احياها فکانما احيا الناس جميعاً (و نیز کسی حق ندارد حیات خود را ساقط کند و دست به انتحار بزند) (مائده/۳۲) و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً (نساء/۲۹) و این حق، در جمیع مراتب انسانی، از مرحله جنینی گرفته تا دوران کهنولت و پیری، محفوظ است. به مردان دستور می دهد به زن های مطلقه، اگر حامله باشند، باید اتفاق کنید تا بچه های خود را با رشد و کمال وضع حمل نمایند. و ان کن اولات حمل فانتقوا علیهن حتی یضعن حملهن (طلاق/۶)

حضرت علی (ع) به مالک دستور

درگیری موسی با فرعون آیا بدان دلیل بود که فرعون خدا را قبول نداشت و یا به این دلیل بود که فرعون مردم را می ترسانید و عزت و آزادی و کرامت آدمیان را زیر پای گذاشت و مردم را تحقیر می کرد. «فاستخف قومه فاطعوه» (فرعون مردم را تحقیر می کرد، تا مردم از او اطاعت کنند.) بنابراین انسان دارای هر عقیده ای که باشد، دارای کرامت ذاتی است.

می دهد: ایاک و الدماء و سفکها بغير حلها ... فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام ... (پرهیز از اینکه خونی را به ناحق بریزی ... و حکومت خود را با ریختن خون افراد

استوار مساز؛ زیرا ریختن خون حرام پایه های حکومت را سست و ویران می سازد.)

۲- ۴- حق آزادی. یعنی آزادی عقیده، اندیشه، بیان، رفتار و زیستن از حقوق مسلم آدمیان است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در ماده نخست اعلامیه حقوق بشر بر آن تأکید و تصریح گشته است و آزادی حقی نیست که حاکمان برای شهروندان وضع کنند. بلکه این حق از حقوق طبیعی و خدادادی است و حاکمان باید از این اصل الهی حمایت و صیانت کنند و نگذارند کسی به حریم آزادی تجاوز نماید.

حضرت علی (ع) می فرماید: «و لا تکن عبد غیرک قد جعلک الله حراً و یا ان الناس کلهم احرار» (همه آدمیان آزادگانند.)

ماده اول اعلامیه حقوق بشر می گوید: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ

حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده هجدهم: هر کس حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. این حق متضمن آزادی در تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی در اظهار عقیده و ایمان و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است.

ماده نوزدهم: هر کسی حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد.

مرحوم شهید مطهری آزادی را یک حق مسلم فطری دانسته و می گوید:

آزادی یکی از لوازم حیات و تکامل است، یعنی یکی از نیازهای موجود زنده، آزادی است. یکی از مقاصد انبیاء به طور کلی و به طور قطع این است که آزادی اجتماعی را تأمین کنند و با انواع بندگی های اجتماعی و سلب آزادی هایی که در اجتماع هست، مبارزه کنند. (مطهری، آزادی معنوی، ص ۱۵)

در جای دیگر می گوید: از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی بر اساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می کند، یعنی آزادی، حق انسان بما هو انسان است. حق ناشی از استعداد های انسانی انسان است ... (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۵)

دو مسأله در مورد آزادی مهم است: یکی اینکه هر کسی حق دارد، هر عقیده ای را برگزیند و به هر آیینی که خواست روی آورد و دیگر اینکه هیچ بیم و هراسی در ایمان ورزی و اعلام عقیده خود نداشته باشد و حکومت باید به گونه ای عمل کند که هر کسی در بیان عقاید خود آزاد باشد.

حضرت علی (ع) به مالک اشتر می گوید: «و اشعر قلبک الرحمة للریة و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تکنن علیهم سبعاً ضارباً تغتتم اکلهم فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین و اما نظیر لک فی الخلق.» (قلب خویش را نسبت به رعیت مهربان کن و برای آنان با محبت و دلگرم باش و مانند درنده مباش که خوردن آنان را فرصت شماری، به تحقیق مردم دو دسته اند؛ یا برادر دینی تواند و یا در خلقت مانند تواند.» (نامه ۵۳) طبیعی است مراد از آزادی اظهار عقاید آنکه هر کسی هر سخن بی مبنایی را به عنوان دین اظهار دارد و خود را بدون مبنا و منطق متولی دین بدانند. آزادی واقعی است که



اگر در انسان تحقق نیابد به انسانیت انسان آسیب بزرگی وارد شده است. امام علی (ع) میفرماید: «مصر عن احکام الحریه اعیدالی الرق؛ هر کس از ویژگیهای آزادی، کم و کاستی داشته باشد، به بردگی بازمیگردد». (الحیات، ج ۷ ص ۱۹۶) من قام بشرایط الحریه اهل للعتق؛ آن کس که شرایط آزادی در خود پیدا آورد، شایسته آزادی است. (همان) دوران انصاف است که حریت و آزادی راتها حریت از بردگی بدانیم و هیچ بهایی برای اندیشه و آیین آدمیان قابل نباشیم.

حفظ حقوق آدمیان بر اساس عقایدشان سخنی است که قرآن بر آن تأکید می‌رزد. آیه شریفه لا اکراه فی الدین (اجباری در

دین نیست)، گویای این واقعیت

است که دین تحمیل کردنی نیست و لزوماً از آدمیان می‌خواهد که به عقاید دیگران احترام بگذارند و کسی را شاید تا دیگری را به تغییر عقیده اجبار نماید؛ البته این معنا گویای این نیست که هیچ مجادله و بحثی در درستی یا نادرستی عقاید صورت نگیرد، ولی بحث و جدال بر سر عقاید باید به نحو احسن و انتخاب شایسته بر اساس عقل و منطق باشد.

قرآن کریم، خطاب به مسلمانان، این سنت را چنین پایه ریزی کرد: «ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن...» (با اهل کتاب جز با روش نیکو مجادله نکنید). (عنکبوت/ ۴۶)

و در جای دیگر دعوت به راه حق را بر اساس حکمت و گفتار نیکو می‌داند (ادع الی سبیل ربک بال حکمه و الموعظه الحسنه...). راغب اصفهانی حکمت را چنین معنا می‌کند: «... و الحکمه اصابه الحق بالعلم و العقل». (حکمت راه را به عقل و علم پیوند می‌دهد).

۳- ۴- به دنبال طرح حق حیات و حق آزادی، یعنی زندگی توأم با آزادی که اصل مسلم حقوق بشر و حق طبیعی است، باید دانست که آیا در اسلام در چه مواردی می‌توان کسی را از حق حیات محروم کرد؟ آوردیم که اصل اولیه قرآن کریم حفظ حیات است و هر نوع قتلی حرام تلقی گشته است، «ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق». من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکنا قتل الناس جميعاً و همچنین می‌فرماید: لا تقتلوا انفسکم که

در این آیات صریحاً قتل انسان‌ها حرام گشته و کشتن یک انسان به منزله کشتن جامعه است. مواردی که بر اساس قرآن کریم حکم اعدام بر آن جاری می‌شود، دو مورد بیشتر نیست.

۱- یکی قتل عمد است، چنانچه کسی عمداً انسانی را به قتل برساند، اولیای دم می‌توانند یکی از سه راه را برگزینند؛ نخست قصاص، دوم گذشت از قصاص و گرفتن خون بها و سوم گذشت از هر دو.

جالب اینکه پس از تشریح حکم قصاص (کتب علیکم القصاص) خداوند می‌فرماید: فمن عفی له من اخیه شی فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم... (پس از حکم قصاص یک دستور

یا از سرزمین خود تبعید گردند. (مانده/ ۳۳) در مورد اینکه محارب کیست؟ و حکم او چگونه است فقها بحثهای فراوانی کرده اند که در اینجا مجال ذکر آن نیست. بنحو اجمال باید گفت: معترضانی که به اعمال حکومتها اعتراض دارند و آشکارا اعتراض خود را بیان میکنند تنها محارب نیستند بلکه این از حقوق برسمیت شناخته شده آنان است. بلکه محارب کسی است که سلاح برکشد و مردم را برترساند و امنیت عمومی را سلب نماید.

ارتداد

معنای این واژه، بر اساس تعریف راغب اصفهانی این است: ارتداد و رده بازگشت به راهی است که شخص از آن آمده است؛



(بقره/ ۲۱۷) در این آیه هیچگونه مجازات و حدی در این دنیا برای اصحاب ارتداد تشریح نگشته و خداوند، فقط از حبط اعمال و عذاب اخروی آنان خبر می‌دهد، مضافاً آنطور که صدر آیه گویای آن است، عده ای در ماه های حرام، که جنگ حرام بود، کارزار می‌کردند تا برخی را از جبهه اسلام به جبهه کفر برانند و سنگر مسلمانان را تخلیه نمایند و این کار بیشتر با فتنه انجام می‌گرفت و پس از ارتداد و فتنه همواره جنگ بر اسلام تحمیل می‌گشت، (... و الفتنه اکبر من القتل و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا و من یرتد منکم عن دین... بنابر این ارتداد در

اینجا یعنی جبهه اسلام را خالی گذاشتن و به سوی کفر گراییدن است که در اینجا اگر عقوبت دنیوی هم مقرر گردد، چندان غیر معقول به نظر نمی‌رسد، همچنان که در غالب کشورهای جهان اگر در هنگام رویارویی سربازان، یک جبهه به سود جبهه مقابل پایگاه خود را ترک کند، مجازات سنگینی در پی خواهد داشت. به دلیل اینکه پس از ارتداد، تمام اسرار نظامی و غیر نظامی در اختیار دشمنان قرار می‌گیرد و تمام راه‌ها برای نصرت و پیروزی مسدود می‌شود، یکی از ترندهای دشمنان اسلام صدر اسلام این بود که به یاران خود می‌گفتند: شما بامدادان تظاهر به اسلام کنید و شامگاهان از اسلام

بازگردید؛ باین عمل شک و تردید را در دل مسلمانان پدید آورد.

قرآن این ترند را چنین بازگو می‌کند: وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اٰمَنُوْا بِالَّذِیْ اَنْزَلَ عَلٰی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَجِهَ النَّهَارِ وَ اَکْفَرُوْا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ (آل عمران/ ۷۲) دقیقاً در پس توطئه ارتداد، حرکات سیاسی در جهت تضعیف نظام اسلامی نبوی وجود داشته، ایمان آوردن بعضی در روز و شامگاهان به کفر بازگشتن یک فعل و انفعال علمی و فکری نبود، بلکه نشانگر این بوده است تا با این کار ارتداد اصل اسلام را نابود کند.

زید بن اسلم از پیامبر چنین نقل می‌کند: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ: مَنْ غَیْرَ دِیْنِهِ فَاَصْرَبُوا عِنْقَهُ؛ (هر کس دینش را تغییر داد، گردن او را بزنید). این روایت در کتب اهل سنت چندبار تکرار شده و کسانی که بر اساس این

ولی رده تنها در مورد کفر به کار می‌رود و ارتداد در مورد کفر و غیر آن است.

ابن فارس در مقاییس اللغه می‌آورد: مُرْتَدٌ رَا از آن روی مرتد گویند، چون خود را به کفر خویش باز می‌گرداند.

فقها، بالا جماع، اصطلاح مرتد را چنین بازگو کرده اند: «به کفر گراییدن مسلمانی که اسلام را از روی عقل، اراده و بلوغ پذیرفته باشد» و تعریف روشن تر آن این است: کسی که از اسلام به کفر بازگردد. آیاتی که در بر دارند این اصطلاح است؛ از این قرار است:

۱- «... و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون». (هر کسی از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل گردیده است و اینان از اصحاب دوزخند.



روایت یک فتوای همه جایی و همگانی بدون توجه به زوایای تاریخی می دهند، قابل تأمل است. علت اینکه از قول پیامبر (ص) آورده اند: کافر مرتد از کافر حربی بدتر است، چون کافر مرتد اسرار نظامی مسلمین را در اختیار دارد، ولی کافر حربی ندارد. در کتاب 'الام' شافعی آمده است که پیامبر هنگام پیروزی بر مشرکان، همیشه آنان را نمی کشت، بلکه بر برخی منت می نهاد و از بعضی فدیة قبول می کرد و با برخی مفادات می کرد، اما در مورد افراد مرتد، یا اینکه آنان را می کشت و یا مسلمان می شدند. (الام، ۱۵۶/۶) این مسأله گویای این است که اسیر مشرک اسرار نظامی مسلمین را در اختیار نداشت، ولی مرتد دارای چنین امتیازی به سود دشمن بود.

۲- آیه دیگری که مربوط به ارتداد است، آیه ۵۳ سوره مائده می باشد: 'یا ایها الذین آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه...' (ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از آیین خود بازگردد (به خدا زینتی نمی رساند) خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند...)

مرحوم علامه طباطبایی این آیه را به آیات قبل مربوط می داند که از تولید و استیلائی غیر مسلمانان بر مسلمانان نهی شده است. (یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى اولياء...) منظور از استیلائی غیر مسلمانان بر مسلمانان، برگشت دادن جامعه اسلامی به جامعه غیر اسلامی است و افراد تازه مسلمان هر لحظه در این دام بودند، تا با ارتداد خود دولت تازه تأسیس یافته پیامبر را به سقوط بکشاند و این نگرانی برای پیامبر را دلداری و دلگیری می دهد و می فرماید اگر این قوم تازه مسلمانان به ارتداد روی می آورند، خداوند قوم دیگری را که شایسته ترند، جایگزین می سازد. (فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه...) بنابراین مراد از ارتداد در اینجا، با دین بازی کردن و جبهه کفار علیه مسلمین تقویت کردن می باشد. پس از آیات یاد شده خداوند تأکید می کند: 'یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزواً و لعباً من الذین اتوا الكتاب من قبلکم و الکفار اولياء و اتقوا الله ان کنتم صادقين.' (ای کسانی که ایمان آورده اید، افرادی از اهل کتاب که آیین شما را به باد استهزا و بازی می گیرند و مشرکان را ولی خود انتخاب نکنید و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید.) (مائده/۵۷)

در اینجا، جای طرح این پرسش است: اگر کسی در مسائل علمی و کلامی و فلسفی به نکاتی دست یافت که باورهای پیشین او را دگرگون کرد و یقین خود را در نسبت به پاره ای از گزاره های دینی از دست داد، در اینجا آیا مشمول تعریف مرتد می شود، وانگهی اگر تعریف ارتداد بر چنین شخصی بار شود، حکم اعدام بر او جاری است؟ چون دگرگونی در عقیده و اندیشه به اختیار انسان نیست و در تعریف مرتد گفته اند: کسی با اختیار از اسلام به کفر بازگردد. و انسان نمی تواند در برابر

مسلمین را از لحاظ مالی از پا در آورند و جلوی پرداخت زکات را گرفتند، تا جامعه مسلمین از لحاظ مالی و اقتصادی از پای در آید و گروهی دیگر پس از ارتداد زنی را به عنوان پیامبر انتخاب کردند... (صرامی، احکام مرتد از دیدگاه اسلام، ص ۱۲۹)

بنابراین ارتداد در عهد پیامبر و خلیفه اول تنها تغییر عقیده نبوده است؛ بلکه تغییر عقیده همراه با فتنه و نفاق بوده است. کار ارتداد به جایی رسید که گروهی گرد مسیلمه کذاب را گرفتند و به نبوت او اقرار کردند. بعد از وفات پیامبر (ص) جامعه



چیزی که برای او مسلم است، تسلیم نگردد. بنابراین باید بین ارتداد فکری با ارتداد سیاسی تمایز قایل شد.

بگذریم از اینکه در تعریف ارتداد، برخی از فقها دو نکته را متذکر شده اند؛ یکی اظهار کفر و دیگری جهد و انکار ضروری دین. آیا با این تعریف و با توجه به شأن نزول آیات ارتداد، می توان هر کسی را که در مرحله تحقیق به مطلبی دست یافت که بر خلاف مشهور بود، او را به تیغ ارتداد سپرد؟ به عبارت دیگر آیا با صرف تغییر عقیده، بدون اشعار و اجهار کفر، چنین فردی مرتد تلقی می شود؟ با بررسی های تاریخی جریان ارتداد در عهد پیامبر (ص) و در روزگار خلیفه اول روشن می شود که یک جریان فتنه انگیزی و سیاسی بوده است. به قول ابن اعثم کوفی: گروهی بعد از مرگ پیامبر از دین بازگشتند تا دعوی نبوت کنند و بعضی بر آن شدند که باید

اسلامی با بحران از دین برگشتگان روبرو شد و این جریان می رفت تا مسئله تفرقه و تشتت را در جامعه اسلامی زنده کند و اصحاب رده در پی آن بودند تا با طرح پیامبران دروغین و قیام در برابر خلیفه وقت و عدم پرداخت زکات به اهداف از بین بردن حکومت نایل شوند.

اما راجع به حکم اعدام که بر مرتد بار می شود، ما اگر ارتداد را یک عمل سیاسی و نفاق و فتنه انگیزی دانستیم، باید حکم آن را به عنوان تعزیر، در حوزه حکومت گذاشت. همچنان که محقق حلی (۶۷۶ - ۷۶۲هـ) در شرایع الاسلام، ارتداد را از جمله جرایمی دانسته است که مجازات مقدر شرعی ندارد؛ یعنی از حوزه حدود خارج است و جزو تعزیرات می باشد. (شرایع/ ۴/ ۱۴۷)

شاید علت تعزیری بودن آن این است که ارتداد به تنهایی موضوع حکم نیست، بلکه

ارتداد به اضافه فتنه و نفاق و آشکار کردن اسرار جامعه مسلمین به کفار و مشرکین است. در متون تاریخی از قتل چهار نفر در زمان پیامبر (ص) به عنوان مرتد یاد شده است که هیچ کدام از آنان تنها به خاطر ارتدادشان به مرگ محکوم نگشتند؛ مثلاً: عبدالله بن سعد بن ابی سرح ابتدا اسلام آورد و از کاتبان وحی بود، ولی در نوشتن وحی خیانت می کرد و کلمات را به دلخواه خود می نوشت و بعداً از اسلام به شرک بازگشت، پس از فتح مکه پیامبر (ص) دستور قتل او را صادر کرد، اما با شفاعت عثمان از جنگال مرگ رهایی یافت و در زمان حکومت عثمان به صدارت رسید. کشته شد.

عبدالله بن خطل که در مدینه از اصحاب پیامبر (ص) بود و از طرف پیامبر از پی جمع آوری زکات مأمور گشت و در انجام مأموریت، خدمتکار خود را کشت و مرتد گشت. در هنگام فتح مکه خود به قتل رسید و مقیس بن صحابه و ساره از کنیزان عبدالمطلب که اینها به جرم خیانت به مسلمین به مرگ محکوم گشتند. (احکام مرتد از دیدگاه اسلام، صرامی، ص ۱۲۶) مرحوم بازرگان میگوید: بسیاری از علما و فقها، خاصه اکثریت اهل سنت، مرتدین و سب کنندگان را که با گفته یا عمل خود به خداوند، حضرت رسول (ص) یا به اسلام اهانت میکنند، محکوم به مرگ میدانند. در حقیقت گزارشهایی در مورد منازعه یا حمله به مخالفان یا معاندین اسلام در زمان حیات حضرت محمد (ص) و خلیفه اول رسیده است. در واقعیت آن عصر، ارتداد منسوب به اشخاص بیش از مخالفت ساده دینی یا خروج از اعتقاد یکتاپرستی بوده و در مورد مخالفتهای سیاسی، عقیدتی و قیام مسلحانه علیه امت تازه تولید یافته اسلام به کار برده میشد یا مربوط به خروج از تعهدات و قراردادها بود که هدف آن سرکشی و شورش اعلام میشد. در غیر این صورت چگونه میتوان اجازه یا حتی دستور صدور مرگ و حکم اعدام یا هرگونه خشونت دیگر را بر خاطر ایمان و اعتقاد دینی تصور کرد؟ قرآن دقیقاً اعلام کرده است که: در دین هیچ اکراه اجباری وجود ندارد. (لا اکراه فی الدین) خداوند پیش از صدارت این نکته را برای حیب خود تکرار کرده است که رسالت تو شاهد بودن و دادن امیدویم به انسانهایی است که آخرت آنها بر تو افتادند بدون آنکه خود را مسول، مراقب، مأمور و گزارشگر عقاید و اعمال اشخاص بدانند. در مورد تنبیه یا تعیین



سروش کافران و منافقان، خداوند است که تصمیم می گیرد و کيفر خواهد داد. از نظر قرآن، معتقد بودن یا نبودن انسانها از امور شخصی محسوب می شود و در رابطه مستقیم با خداوند خالق بوده و بستگی به تشخیص خود اشخاص دارد. (قل یا ایها الناس قد جائکم الحق من ربکم فمن اهدی علیها فانهما یتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها و ما اناعلیکم بویل. یونس/۱۰۷)

در اینجا باز می گردیم به روایاتی که در عصر ائمه (ع) صادر گشته است. پاره ای از این روایات حکم مرتد را، به طور مطلق، اعدام می داند.

۱- حسن بن سعید می گوید: دست نوشته ای را دیدم که مردی خطاب به امام رضا (ع) نوشته بود: آیا کسی که مسلمان متولد شده و سپس کافر گشته و از اسلام خارج شده توبه داده می شود یا بدون توبه کشته می شود؟ حضرت در پاسخ فرموده بود: کشته می شود. آیا با این سند که از دست نوشته مردی روایت شده می توان فتوای قتل کسی را صادر کرد که تغییر عقیده داده است؟ آیا چنین روایتی، که در صدور آن اعتماد چندانی نیست، با آیات عدم اکراه و اجبار در دین و عدالت و رحمت قرآنی در تضاد نیست؟ در اینجا تنها صحت سند روایت کافی نیست، بلکه باید مضمون و دلالت روایت با محتوای قرآن و عدل خداوندی در تعارض نباشد. جز این که بگوئیم ارتداد در روایت، همان ارتداد توأم با رفتارهای سیاسی و براندازانه است.

۲- در موقفه عمار ساباطی از قول امام صادق (ع) آمده است: هر مسلمانی میان سایر مسلمین مرتد گردد و نبوت پیامبر اسلام را انکار نماید و وی را تکذیب کند، خویش بر هر کس که این موضوع را از او شنید، مباح است و بر امام است که وی را بدون توبه دادن بکشد.

این روایت هر چند از آن به عنوان موقفه یاد شده است، اما در بخش نخست آن دعوت به نوعی ترور یا هرج و مرج است؛ چه طور می شود در جامعه ای قانونمند و دارای دستگاه قضایی، از قول امام (ع) گفته شود: هر کس از کسی تکذیب پیامبر را شنید می تواند او را بکشد. اگر گفته شود در آخر روایت آمده است که امام وقت باید او را بدون توبه به قتل برساند؛ می توان گفت آنچه موضوع حکم در این روایت قرار گرفته است، جحد و یا تکذیب پیامبر است. و این کار با تغییر عقیده تفاوت دارد. به تعبیر دیگر جحد و یا انکار یک نوع مبارزه و در نهایت براندازی یک نظام

دینی است. و این کار در غالب نظامهای دنیا مجازاتی سخت در پی دارد. بنابراین نمی توان با این روایت نیز، فتوای قتل کسی که تغییر عقیده داده است، را صادر کرد. ۳- در روایتی معتبر محمد بن مسلم از امام باقر نقل می کند: هر کس نبوت پیامبری را انکار نماید و او را تکذیب کند خویش مباح است، زیرا او مرتد است.

جمله دمه مباح باز دعوت به یک نوع ترور است و این که هر کس بتواند دست به سلاح برد و کسی را به عنوان انکار کننده پیامبری به قتل برساند، به نظر می رسد این روایت و امثال آن در مقام اجمال و اهمال

است. در هر صورت، نمی توان با این روایات فرمان قتل کسی را، تنها بخاطر تغییر عقیده، صادر کرد و یا کسی را بدون حضور در محکمه قضایی کشت. اسلامی که در مورد خون به تعبیر فقهاء دماء و فروج یعنی خون و ناموس بیش از سایر موضوعات حساس است، چطور می توان بنام اسلام کسی را به جرم اینکه تغییر عقیده داده است به دست هر کسی کشت؟

مرحوم آیت الله خوانساری در جامع المدارک می گوید: با اخبار آحاد یعنی اخباری که ظن آور است و استناد آن به امام معصوم (ع) چندان روشن نیست، نمی توان خون کسی را مباح دانست.

۴- فضیل بن یسار از امام صادق نقل می کند: مرد مسلمانی که از اسلام به مسیحیت گراییده بود نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند. پس حضرت او را توبه دادند و او توبه را بر نتافت و قبول نکرد در این حالت علی (ع) موهایش را گرفت و فرمود: ای بندگان خدا او را لگدمال کنید. مردم چنان لگدمالش کردند که مرد.

اشکال مهمی که در این روایت به نظر می رسد این است که آیا کسی به صرف این که مسیحی شده و با اختیار عقیده خود را عوض کرده است، می توان چنین حکمی درباره او صادر کرد. البته روایتی از قول پیامبر خطاب به امام علی (ع) چنین آمده است: هر گاه دیدی که مردم از مسیر هدایت به گمراهی منحرف شده اند با آنها مبارزه کن؛ زیرا تو مبتلا به مردمی می شوی که اقدام به تأویل قرآن می کنند. دچار شبهات می شوند، شراب را حلال می دانند ... حضرت به پیامبر

عرض کرد آیا جزء مرتدین هستند و یا از فتنه گران می باشند. پیامبر در جواب فرمود: آنان از فتنه گران هستند. روشن است که فتنه در یک جامعه بسی بالاتر از ارتداد است. زیرا ارتداد به تنهایی و یا تغییر عقیده در یک فرد جامعه را گرفتار تشویش و پریشانی نمی کند اما اگر این ارتداد به فتنه تبدیل شد، یک جرم به حساب می آید. همانطور که ارتداد اهل زده پس از مرگ پیامبر از راه عدم پرداخت زکات به عنوان یک جرم سیاسی تلقی گشت و خلیفه اول با آنان به مبارزه برخاست.

شارع مقدس هیچ گاه در عالم خلاء

و دور از واقعیت های خارجی

حکمی را تشریع نکرده است.

همانطور که احکام امضایی اسلام به

خاطر حفظ شرایط و تأمین مصالح

زمان خود بوده است. درباره حکم

ارتداد نباید از انگیزه های ارتداد و

شرایط آن و سایر مسائلی که در

موضوع ارتداد دخالت

داشته اند، غافل بود. در یک نگاه

تاریخی از عوامل عمده دیگر

ارتداد، تحریک یهودیان و تشکیل

شبکه های جاسوسی بوده است.

بر جحد و عناد مرتدان، نوعی محاربه با مسلمانان به چشم می خورد. (آیت الله منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۳۰ و ۱۳۱)

تاریخمندی احکام

یک اصلی که در اجتهاد و در صدور احکام بر مبنای شرع باید لحاظ کرد، آن اصل شأن نزول آیات و تاریخمندی بودن احکام است. یعنی باید دید زمان و شرایط پیرامون تا چه میزان در تشریع حکم دخالت داشته است. شارع مقدس هیچ گاه در عالم خلاء و دور از واقعیت های خارجی حکمی را تشریع نکرده است. همانطور که احکام امضایی اسلام به خاطر حفظ شرایط و تأمین مصالح زمان خود بوده است.

درباره حکم ارتداد نباید از انگیزه های ارتداد و شرایط آن و سایر مسائلی که در موضوع ارتداد دخالت داشته اند، غافل بود. در یک نگاه تاریخی از عوامل عمده دیگر ارتداد، تحریک یهودیان و تشکیل شبکه های جاسوسی بوده است. آیه ای که در این باره نازل شد، چنین است: و قالت طائفة من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون. (و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید). شاید آنها از آیین خود بازگردند. و این توطئه کافی است، تا آن را متزلزل سازید.) (آل عمران/۷۲)

بنابراین، با نگاه به جریان کلی قرآن که:

۱- غالب آیات انسان ها را به تعقل و تفکر و تدبر دعوت می کند،

۲- آزادی عقیده و نفی اکراه در انتخاب دین را ارج می نهد،

۳- کرامت ذاتی برای بنی آدم قائل است،

۴- کشتن انسان ها - جز در دو مورد - حرام دانسته است،

۵- قانون عدالت بر کلی نظام شریعت و طبیعت حاکم است،

نمی توان هر کسی را به عنوان تغییر عقیده و یا انکار ضروری دین به اعدام تهدید و یا محکوم کرد و ارتداد در قرآن مجازات دنیوی ندارد و آنچه که در صدر اسلام به عنوان ارتداد اتفاق افتاده است، صرفاً سیاسی و همراه با نفاق و فتنه بوده است؛ لهذا حکم چنین مرتدی را باید به عنوان تعزیر با حفظ شرایط در اختیار حاکم گذاشت و بر اساس عرف زمان آن حکم را صادر کرد.

همانطور که اشاره شد بنا به نقل منابع تاریخی ارتداد پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، با ادعای نبوت پیوند داشت و به اصطلاح ارتداد همراه با تبتی بود. یعنی دستگاهی در برابر قرآن و پیامبر بنا کرده بودند. آیت الله منتظری میگوید: انتخاب دین و عقیده یا تغییر آن غیر از ارتداد است. کسی که

در صدد رسیدن به دین و عقیده مطابق با واقع باشد، طبعاً دین خاص یا عقیده خاصی را انتخاب میکند یا آنرا تغییر می دهد و در هر دو حال، خود را محق و طالب حق و حقیقت میداند؛ هر چند ممکن است به نظر دیگری دین و عقیده او باطل باشد. اما مشخص مرتد در صدد رسیدن به حق نیست؛ بلکه اومی داند حق چیست و کجاست و با این حال در صدد مبارزه و معاند با حق است و از این جهت در جوهر ارتداد، عناد و جهد و لجاجت وجود دارد. در ارتداد علاوه



حقوق بشر از دیدگاه اسلام

حسن نقره شناسی اهری

بیان کرده‌اند.^۱

اکنون قبل از پرداختن به اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل، حقوق بشر از دیدگاه اسلام را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

مساوات در اسلام

مساواتی که اسلام میان افراد بشر قائل است، شامل مساوات در اصل انسانیت، در حقوق و تکالیف و مساوات در داوری و اجراء قوانین می‌باشد.

از سالیان دراز و در طول تاریخ، بشر از ظلم ظالمان در رنج دائم به سر برده و متقابلاً دستورات و مقررات بوسیله پیامبران و پیشوایان دینی و رهبران اخلاق با بیانات و مکتوبات صریح و گاه تلمیحی به همان صورت و بیان و یا با کمی اختلاف در نحوه بیان حقوق بشر هر چند به این نام‌ها در آیات و احادیث مطرح نبوده است ولی قریب به این مضمون بنامهای کرامت انسانی، حقوق رعیت، حق الناس و... پیش از هزار و اندی سال قبل نزد مسلمانان مورد بحث و فحص بوده است.

حقوق بشر اصطلاحی است جدید که از قرن ۱۸ میلادی بوسیله حقوقدانان غربی رایج گردید.

چنانکه گفته‌اند اولین اعلامیه در مورد این حقوق پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی در مجلس مؤسسان آن کشور در یک مقدمه و ۱۷ فصل به تصویب رسید و آن را سند مهمی درباره برابری برادری بشر و حقوق طبیعی و حق حاکمیت ملت‌ها و حکومت قانون و حق آزادی عقیده و

مذهب و بیان و حرمت اجتماعات و تساوی حقوق افراد از نژادها و رنگهای مختلف بشری و امثال این حقوق دانسته و آن را نتیجه جنگها و خونریزیها و بدبختی‌های بشر از ظلم، نابرابریها و مظالم حکام زورگو و افراد زورمند نسبت به مردم مستضعف و جهل و نادانی غالب جوامع بشری در برابر مظالم تاریخی دیکتاتورها و اعمال غیرانسانی قومها تلقی کرده‌اند.

پس از جنگ جهانی دوم و در اجتماع ملل فاتح و بی طرف جنگ بنام سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر در یک مقدمه و ۳۰ اصل در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ برابر با ۱۳۲۷/۹/۱۹ شمسی به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید که تا اندازه‌ای از اعلامیه حقوق بشر فرانسه تأثیر یافته و سبب تدوین و تصویب آن را در مقدمه اعلامیه معذب شدن وجدان بشری از وحشیگریها، نابرابریها، تبعیض نژادی و...

مفسرین قرآن، در سبب نزول این آیه وجوهی نقل کرده‌اند:

۱. ثابت بن قیس هنگامی که خواست کنار پیامبر بنشیند، کسی در جوار آن حضرت نشسته بود، برای او جا باز نکرد، ثابت از این عمل عصبانی شده و به آن مرد گفت: یابن فلانه ای فرزند فلان زن، پیامبر اسلام فرمود: چه کسی این جمله را گفت: ثابت سرپا ایستاد و عرضه داشت: من یا رسول الله پیامبر به او فرمود: به چهره‌های مردمی که در اینجا حاضرند نگاه کن. او هم اطاعت کرد و نگریست. آنگاه رسول خدا (ص) به او فرمود: چه دیدی؟ عرض کرد: سفید، سیاه، سرخ پوست، پیامبر به او فرمود: بدان، تو هیچ گونه امتیاز و فضیلتی بر سایرین نداری، مگر با دین و پرهیزگاری.

۲. در روز فتح مکه، هنگامیکه شهر به تصرف سربازان اسلام درآمد، پیامبر اسلام، به بلال غلام سیاه آزاد شده که از دست کفار مکه رنجها و شکنجه‌های فراوانی را تحمل کرده بود، امر فرمود که بر بالای کعبه رفته، اذان بگوید در این هنگام، یکی از کفار مکه بنام عتاب بن اسید گفت: سپاس خدای را که پدرم را کشت و نماند تا چنین روزی را ببیند که یک نفر غلام سیاه بر بالای کعبه رود و اذان بگوید.

۳. حُرب بن هشام که یکی دیگر از مشرکین بود، گفت: آیا محمد غیر از این کلاغ سیاه مؤذن دیگری نداشت؟

۳. رسول خدا به قبیله بنی بیاضه امر کرد که آیا هنده (حجاج رسول خدا) را زن بدهند. آنها عرضه داشتند: آیا دختران خود را به بردگان و بندگان خود ترویج نمائیم؟ آیه ای در پاسخ این سؤال نازل شد. یعنی اینگونه فخر فروشی، که از سنت غلط

الف- مردم از این راه آفریدگار جهان را بشناسند و بدانند طبیعت، هیچگاه نمی‌تواند این همه جلوه‌های گوناگون پدید آورد و

درست است که عوامل گوناگون طبیعی و جغرافیایی از قبیل:

آب و هوا، نحوه تغذیه، وراثت، شرایط خاص زندگی و نظایر اینها جهاتی هستند که افراد بشر را از لحاظ نژاد، رنگ، زبان، ثروت، شغل و حتی عقائد سیاسی و مذهبی متفاوت می‌سازند، ولی به عقیده اسلام، این گونه اختلافات ظاهری هیچگاه باعث آن نمی‌گردد که "در حقیقت و ذات انسان تفاوت و امتیازی پدید آید، بطوریکه بعضی بر بعض دیگر، از نظر انسانیت، امتیاز و برتری داشته باشند.

این تفاوت، از اراده خداوند حکیم و توانا سرچشمه گرفته است. «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتَلَفُ الْأَسْنَاطُ وَوَلَوْنَكُمْ إِن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»^۲ و از نشانه‌های شناسایی خدا، آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگهای شما است که در این برای جهانیان، عبرتی است.

ب- اختلاف بشر از لحاظ رنگ، زبان، نژاد و سایر اینها نیز به این منظور است که آنها به این وسیله از یکدیگر شناخته شوند تا نظام زندگی اجتماعی از هم پاشیده نشود. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۳

ای مردم، ما شما را از یک پدر و مادر آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبایل مختلف قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.

اینک، مساوات سه‌گانه را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا معلوم شود که چگونه اسلام نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی را غلط و نادرست می‌داند:

۱. تساوی در اصل انسانیت:

درست است که عوامل گوناگون طبیعی و جغرافیایی از قبیل: آب و هوا، نحوه تغذیه، وراثت، شرایط خاص زندگی و نظایر اینها جهاتی هستند که افراد بشر را از لحاظ نژاد، رنگ، زبان، ثروت، شغل و حتی عقائد سیاسی و مذهبی متفاوت می‌سازند، ولی به عقیده اسلام، این گونه اختلافات ظاهری هیچگاه باعث آن نمی‌گردد که در حقیقت و ذات انسان تفاوت و امتیازی پدید آید، بطوریکه بعضی بر بعض دیگر، از نظر انسانیت، امتیاز و برتری داشته باشند.

اسلام معتقد است که اینگونه اختلافها که لازمه طبیعی و آفرینش افراد بشر است، برای دو منظور است:



اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی است در آئین اسلام مفرد است.^۴ قرآن تمام مردم را مخاطب می سازد و با کلمه یا ایها الناس آنها را مخاطب می سازد نه با عنوان قبیله، ملت و یا نژاد خاص.^۵ در هر حال از نظر اسلام که از لسان مرجعیت شیعه (حضرت آیت الله العظمی صاعنی مدظله العالی) برآمده، انسانها در هر پست و مقامی و از هر رنگ و نژاد و مکتبی با هم برابر هستند، یعنی همه انسان هستند. در اسلام روح دموکراسی، آزادیخواهی، عدالت، برابری و حقوق بشر موج می زند. اسلام برای تمام انسانها ارزش قائل است و در این خصوص فرقی میان مسلمان، مسیحی، زرتشتی، یهودی و... نیست.^۶

در رابطه با برابری حقوق انسانها باید به دو اصل اساسی توجه شود: اول اینکه خدای بزرگ برای خلقت همه افراد بشر به خودش تبریک و تحسین گفته: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**. بنابراین از نظر حقوقی نمی توان بین انسانها فرق گذاشت، چرا که خلاف مبارک بودن امر خلقت است. اصل دوم که در اسلام و اخلاق، فوق العاده روی آن عنایت و تکیه شده و در حقیقت زیربنای مبانی اخلاقی و حقوقی انسانی به شمار می رود این است که هر کسی باید آنچه را برای خود دوست می دارد برای دیگران هم دوست بدارد و آنچه را برای خود دشمن می دارد برای دیگران هم دشمن بدارد. بنابراین هر انسانی بخواهد راجع به حقوق اجتماعی انسانها سخن بگوید، با توجه به این اصل آنچه به ضرر آنها و یا تبعیض محسوب شود، انجام نمی دهد.

حال سؤالی که در مبحث مساوات مطرح است، این است که اگر انسان از جهت انسانیت خویش محترم و دارای حقوق است، آیا همه افراد بشر در استیفای حقوق انسانی - اعم از حقوق مدنی، جزایی و تجاری - و نیز تصدی مشاغل مختلف، با یکدیگر برابرند، یا نوع دین و مذهب آنها در این زمینه موضوعیت دارد؟ آیا زنان و مردان در بهره برداری از حقوق انسانی مساویند؟ در این صورت امتیازات ویژه مردان در بعضی احکام چگونه توجیه می شود؟^۶

در جواب این سؤالات باید از کتاب ارزشمند حکومت دینی و حقوق انسانی کمک بگیریم. انسان از جهت انسانیت خویش محترم و دارای حقوقی است و همه افراد بشر در استیفای حقوق انسانی اعم از حقوق عمومی، مدنی جزایی و تجارت با

یکدیگر برابرند، یعنی می توانند در استیفای حق خود تلاش کنند و منصب هایی را از آن خود کنند اما باید دانست که اساساً ثبوت حق تصدی منصب اجتماعی برای هر کسی مشروط به صلاحیت او برای آن منصب به این است که اکثریت مردم هم او را برای آن منصب بپذیرند.^۷

از آن طرف اسلام به مسلمانان یادآوری کرده است که نباید غیرمسلمان به شما حکومت کند: **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**^۸ و نیز فرموده: **شَمَّا كَسَىٰ خُذُوا زِينَتَكُمْ** و پیامبر و قیامت را قبول ندارد برای خود دوست و ولی نگیرید. و نیز به مؤمنان دستور داده است به کسانی که فاسق و فاجر و خلاف کار هستند و عدالت ندارند، مسئولیت و شغل حساس ندهید. و بر این

اساس در یک جامعه ای که اکثریت آن مسلمان می باشند تصدی غیرمسلمان برای منصبی که نوعی سلطه را بر مسلمانان به همراه داشته باشد، مشروعیت دینی نداشته و طبعاً مخالف خواست و حق اکثریت آن جامعه می باشد و در هیچ جامعه ای هیچ فرد یا گروهی حق ندارد حق اکثریت آن جامعه را نادیده بگیرد.

همچنین است کسی که صلاحیت اخلاقی نداشته یا دانش و نیروی لازم را برای اداره آن جامعه نداشته باشد، برخلاف حقوق بشر نیست.

مذهب و دین از نگاه متدینان برای کسانی که آن دین و مذهب را ندارند، نوعی فقدان شرایط است و کسی که فاقد شرایط پذیرفته شده نزد اکثریت جامعه باشد، حق حاکمیت بر آنان را ندارد.

بدیهی است طبق آنچه ذکر گردید، تصدی پست های غیرکلیدی که چنان سلطه ای را از سوی غیرمسلمان بر مسلمان نداشته باشد، هیچ منع شرعی ندارد.^۹

مساوات زن و مرد

حقوق زنان و مردان در تمام امور برابر است و زن می تواند تمام پست های دولتی یا مقامات دینی بسیار مهم را بدست گیرد. همچنان که مرد می تواند در تمام امور اجتماعی و فکری فعالیت کند، زن هم می تواند. چگونه می توان باور کرد که مردان

از دامان زنان به معراج برسند ولی از حقوق فردی و اجتماعی خود محروم باشند. زنان نیز می توانند حتی بالاترین مناصب حکومتی را نیز در اختیار بگیرند و این موارد از منظر مفاهیم قرآن و اسلام، هیچ تفاوتی میان زن و مرد از نظر ورود به بازار کار و یا سیاست قائل نیست و ملاک را جنسیت نمیداند بلکه در دانش دینی، پاکی و پرهیزگاری است.^{۱۰}

حضرت آیت الله العظمی منتظری (ره) در مورد تساوی زنان و مردان در استفاده از حقوق انسانی و فطری معتقدند که: زنان و مردان در استفاده از حقوق انسانی و فطری مساوی هستند، اما به چند نکته باید توجه شود:

۱. معمولاً هر حقی طرفینی است، یعنی اگر

در هر حال از نظر اسلام که از لسان مرجعیت شیعه (حضرت آیت الله العظمی صاعنی مدظله العالی) برآمده، انسانها در هر پست و مقامی و از هر رنگ و نژاد و مکتبی با هم برابر هستند، یعنی همه انسان هستند. در اسلام روح دموکراسی، آزادیخواهی، عدالت، برابری و حقوق بشر موج می زند. اسلام برای تمام انسانها ارزش قائل است و در این خصوص فرقی میان مسلمان، مسیحی، زرتشتی، یهودی و... نیست.

کسی بر دیگری حقی دارد او هم بر این شخص حقی دارد و هر حقی برای یک طرف مستلزم تکلیفی است بر عهده طرف دیگر مثل حقوق متقابل حکومت و مردم.

تنها موردی که می توان حق بدون تکلیف را فرض و قبول کرد، در مورد خدای متعال است که بر بندگان خود حقوقی دارد ولی در مقابل، به کاری که مأمور به انجام آن باشد مکلف نیست، هر چند از روی فضل رحمت خویش را بر بندگان بر خود واجب دانسته است: **كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**^{۱۱}

۲. هر حق و تکلیفی برای مرد و زن باید براساس عدالت باشد، و عدالت به معنای تساوی زن و مرد در همه جهات نیست. بلکه به این معناست که به هر کس هر آنچه استحقاق دارد داده شود و به آنچه

توان دارد تکلیف شود. بدیهی است ساختار وجودی زن و مرد و خصوصیات جسم و روح و طبع آنان تفاوت می کند و تکالیف و حقوق آنان بایستی مطابق ظرفیت و توان و نیاز هر کدام باشد، وگرنه ظلم به او خواهد بوده و عدالت اقتضا می کند تکالیف دشوار و مسئولیت های سنگین که توانایی جسمی و روحی زیادی می طلبد، از زن که انسان ظریف و لطیف و به تعبیر امام علی (ع) **رِیحَانَةٌ** است^{۱۲}، برداشته شود. و این دادن امتیاز به مرد نیست بلکه لطف خداست به زن. پس اموری همچون ولایت و قضاوت و جهاد اگر از زنان برداشته شده بخاطر همان موارد فوق الذکر است.

از طرف دیگر منصب ولایت و قضاوت اصولاً مقتضی حضور والی و قاضی در محافل مرداها و اختلاط و مذاکره با آنان و یا احیاناً مشاهده و مشاجره و دشمنی طرفین دعواست، و طبعاً منافی با پوشش و حفظ زن از نامحرم و لطافت روح او می باشد. از این رو خداوند این گونه مشاغل و مناصب را نه به خاطر تحقیر زن بلکه فقط بخاطر حفظ زن برداشته است.

۳. تفاوت ساختار زن و مرد از نظر تدبیر و عواطف نیز قابل انکار نیست.^{۱۳}

۱. اعلامیه حقوق بشر، دکتر مبشری، ذکر مناقب حقوق بشر، دکتر اسلامی ندوشن، ص ۲۴۰.

۲. سوره روم/۲۲.

۳. سوره حجرات/۱۳.

۴. رساله الاسلام، شماره اول، سال دوم، ص ۴۱، مصر.

۵. حقوق بشر در اسلام (اسلام و حقوق بشر)، زین العابدین قربانی، ص ۱۴۲؛ نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم ۷۲.

۶. چکیده اندیشه ها، حضرت آیت الله العظمی صاعنی، ص ۲۲ و ۸۴، نشر میثم تمار، چاپ ششم ۸۸.

۷. حکومت دینی و حقوق انسان، مرحوم حضرت آیت الله العظمی منتظری، ص ۱۱۷ و ۱۱۸، نشر گواهان، چاپ دوم ۸۸.

۸. نساء/۱۴۷.

۹. حکومت دینی و حقوق انسان، حضرت آیت الله العظمی منتظری (ره)، ص ۱۱۸.

۱۰. چکیده اندیشه ها، حضرت آیت الله العظمی صاعنی، ص ۸۶.

۱۱. انعام/۵۴.

۱۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱.

۱۳. حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

اشاره:

نظرات متفاوت و گوناگون فقها و صاحبان اندیشه، از برکات بنیادین اسلام است. نگاهی به این تکرر و چگونگی اندیشه، ما را به آنجا رساند که در محث حقوق انسان، به نظرات فقهی اندیشمند فاضل و فرهیخته گرامی جناب آقای احمد قابل نیز توجه کنیم. اهمیت و دقت اهل تحقیق نیز ما را در این راه برای ارائه بحثهای متنوع یاری خواهد کرد.

این گفتگو از دامنه بلندی برخوردار است و ما به خاطر اهمیت موضوع، توجه خوانندگان را به بخشی از آن جلب می‌کنیم.

در ابتدا می‌خواهم از شما بپرسم اساساً "مرتد" به لحاظ فقهی چه کسی است؟

واژه‌ی مرتد از ریشه‌ی "ر" و "د" مضاعف

می‌دانند که شایع است؛ یعنی اعدام و تقسیم اموالش بین ورثه. فقط یک فرقی این جا قائل هستند و ارتداد را به دو قسم "ملی" و "فطری" تقسیم می‌کنند. ملی به معنای این که اگر کسی در گذشته اهل کتاب بوده، مسیحی یا یهودی یا زرتشتی، اگر این فرد مسلمان شود و بعد دوباره برگردد به آن اعتقاد اولیه‌اش، یک فرجه‌ای دارد نسبت به فردی که از ابتدا مسلمان بوده و الان می‌خواهد از اسلام بیرون برود و اندیشه‌ای دیگر را قبول کند. به آن فردی که دیانت قبل از اسلام دارد "مرتد ملی" می‌گویند و به آن کسی که هیچ سابقه‌ی دین دیگری غیر از اسلام در شناسنامه‌ی مذهبی او نیست "مرتد فطری" می‌گویند.

به مرتد ملی، برای این که توبه کند، سه روز فرصت می‌دهند. و اگر توبه کند،

برای او در نظر گرفته نمی‌شود. فقط برای زن مرتد فطری این سه روز را اجازه می‌دهند و مسئله‌ی توبه را در نظر می‌گیرند.

نظر خود شما در مورد ارتداد چیست؟
من معتقدم که بحث ارتداد یک بحث سیاسی خاص در زمان رسول خدا بوده و مربوط می‌شده به دوران تثبیت ایمان مؤمنان و توطئه‌هایی که یهودیان مدینه و اطراف مدینه علیه مسلمان‌ها به کار گرفته بودند. این تهدیدی از جانب پیغمبر خدا بوده برای آن‌ها، مبتنی بر دیدگاه رایج خود یهود که آن‌ها هم حکم مرتد را همین می‌دانستند که الان در اسلام رایج شده است. در حقیقت رسول خدا مقابل به مثل کرده و گفته است اگر شما توطئه‌هایتان را ادامه بدهید من با شما همان رفتاری را می‌کنم که در دیانت خودتان شما به آن

برای کسانی است که بیایند علیه مسلمان‌ها و اسلام توطئه کنند و بخواهند در بین مسلمان‌ها اسلام را به گونه‌ای متزلزل کنند که آن‌ها دست از ایمان بردارند. وگرنه در این زمان و به خصوص اگر کسی بر اساس بررسی‌های علمی و دقت‌های فکری به این نتیجه برسد که یک چیزی را حق نداند یا چیز جدیدی را حق بداند و بخواهد تغییر دین بدهد، این واجد هیچ حکمی نیست و هیچ حکمی در مورد او اجرا نخواهد شد. به این شرط که قصد توطئه و فریب و دروغ و این‌طور چیزها نداشته باشد.

مصادق‌های قرآنی هم در این زمینه وجود دارد؟

اول این که در قرآن حکم ارتداد، ابتدا به معنای حکم مجازات مرتد، نیامده. تنها چیزی که هست برای آن کسانی که این

است؛ یعنی دال دوبار تکرار می‌شود: ردد. این در کلام عرب معنای خاصی دارد. در لغت‌نامه‌های زبان عرب می‌بینیم که این کلمه به معنای "تکرار" در نظر گرفته شده است. یعنی کاری که مکرر انجام بگیرد و از نوع بازگشت باشد. بازگشت به چیزی که قبل از آن وجود داشته؛ بازگشت به آن چیزی که الان به یک چیز دیگر داریم؛ حتی اگر عنوان بازگشت بر آن صدق نکند، همین که چیزی را واگذارد و به سوی چیزی دیگر برود. به هر حال حتما در معنا هم تکرار باید لحاظ شود. اگر از دید رایج بخواهم سخن بگویم، هرگونه وانهادین را و رفتن به سوی یک مطلب جدید یا مطلب کهنه را ارتداد اطلاق می‌کنند. به طور مثال فردی قبلاً مسیحی بوده، مسلمان شده و دوباره می‌خواهد برگردد به مسیحیت. همه را مصداق ارتداد می‌گیرند و واجد همان حکمی

حکم برداشته می‌شود. اگر توبه نکنند، ملتزم هستید. عنوان مرتد یک تهدید

اول این که در قرآن حکم ارتداد، ابتدا به معنای حکم مجازات مرتد، نیامده. تنها چیزی که هست برای آن کسانی که این مسیر را طی می‌کنند، وعده‌ی عذاب اخروی داده شده است. اما در رابطه با عذاب دنیوی هیچ حکمی در قرآن ابراز نشده و فقط ما در روایتی این مسئله را داریم؛ که روایت هم ناظر به حکم ارتدادی است که در بین یهودیان رایج بوده. البته نمی‌دانم این حکم از تدادی که بین یهود رایج بوده در متن تورات آمده یا خیر؛

بوده وگرنه اصلاً به عنوان یک حکم دایمی در اسلام مطرح نبوده و ناظر به تغییر عقیده هم نیست، بلکه ناظر بر توطئه‌های خارجی است و ارتباطی به تغییر عقیده ندارد. تغییر عقیده در ارتداد حکم یک "نماد" را دارد. موضوع حکم

حکم در موردش اجرا می‌شود. اما مرتد فطری، یعنی آن کسی که هیچ سابقه‌ی دیانت قبل از اسلام نداشته، این آقایان یعنی همین دیدگاه رایج می‌گوید به محض این که ارتدادش ثابت شود، حکمش اعدام است و فرصت توبه هم

مسیر را طی می‌کنند وعده‌ی عذاب اخروی داده شده است. اما در رابطه با عذاب دنیوی هیچ حکمی در قرآن ابراز نشده و فقط ما در روایتی این مسئله را داریم؛ که روایت هم ناظر به حکم ارتدادی است که در بین یهودیان رایج بوده. البته نمی‌دانم این حکم ارتدادی که بین یهود رایج بوده در متن تورات آمده یا خیر؛ یا این که این را در تلمود، که مثل متون روایی ما می‌ماند، ذکر شده یا علمای یهود یا به اصطلاح انبیای بنی اسرائیل این را اختراع کرده‌اند. البته من از اساس و مبنای این اندیشه در یهود اطمینان خاطر ندارم و نمی‌توانم اظهار نظر قطعی بکنم. ولی در رابطه با شریعت خودمان، من این مطلب را به صورت اطمینان آور به شما می‌گویم که اگر حکمی در روایت ما تبیین کرده‌اند، همان حکمی بوده که یهود به آن ملتزم بوده. چون توطئه از جانب یهودیان مدینه علیه مسلمان‌ها بود.

گفتگو با اندیشمند فاضل جناب آقای احمد قابل:

بحث ارتداد ارتباطی به تغییر عقیده ندارد

استفتاء

تهدید به اجرای این حکم درباره‌ی آن‌ها از جانب پیغمبر خدا، در قالب روایات، برمی‌گردد به آن مقطع زمانی یا حداکثر مقاطع مشابه. شاید این که در رساله‌ی ائمه هم در زمینه‌ی ارتداد آمده، مربوط به همین وضعیت باشد که توطئه‌گرهایی بیفتند به جان مؤمنانی که تازه مسلمان شده‌اند و بخواهند آن‌ها را دچار تردید کنند و از سوی خود این افراد هم چندباره بخواهند ایمان بیاورند و از ایمان‌شان برحسب ظاهر دست بردارند که یک اندیشه را به

گرفتن وام از بانک‌ها برای مسافرت؛ مخصوصاً ثبت نام عمره مفرده

باسمه تعالی
محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله العالی
با سلام و احترام
آیا گرفتن وام از بانک‌ها برای مسافرت؛ مخصوصاً ثبت نام عمره مفرده جایز است؟

ج- چون مفروض در سوال جزء ربای استهلاکی نبوده مانعی ندارد و ادله حرمت ربا به نظر اینجانب اختصاص به ربای استهلاکی دارد. ۱۳۹۰/۶/۲۹

کثیرالسفري که در ماه مبارک رمضان بخواهد به سفر زیارتی برود

اگر کثیرالسفري که مثلاً از کرج مرتب به تهران می‌آید، در ماه رمضان بخواهد به سفر زیارتی مشهد و یا سفر دیگری غیر از سفرهای متعارف قبلی برود. آیا روزه‌اش درست و نمازش تمام است یا در حکم مسافر می‌باشد و روزه‌اش افطار می‌شود و نمازش شکسته است؟

همه افرادی که به خاطر کثرت سفر نمازشان تمام و روزه را باید بگیرند تا ده روز در یک جا نمانده، در هر مسافرتی و هر سفری گرچه خارج از سفر متعارفشان باشد، نمازشان تمام و روزه را باید بگیرند.

کثیرالسفر به چه کسی گفته می‌شود

کثیرالسفر به چه کسی گفته می‌شود؟ همچنین اگر کثیرالسفر، ده روز در جایی یا در وطن خود بماند، نمازش چگونه است؟
"کثیرالسفر" کسی است که زیاد مسافرت می‌کند، به گونه‌ای که حداقل قبل از ده روز، یک مسافرت شرعی داشته باشد. چنین کسی اگر ده روز در جایی بماند، سفر اول، نماز او شکسته و سفر دوم، تمام است.

بله. چون بعضی از فقهای بزرگ شیعه معتقدند در زمان غیبت ائمه‌ی معصومین اجرای تمامی حدود از بین می‌رود و متوقف می‌شود و کسی حق اجرای حدود را ندارد. این گونه امور باید به فهم عقلا و به نظم و اگذار شود؛ البته با

استفاده از یکسری کلیات که در شریعت است. اما هر کسی حق ندارد این حکم خاص را اجرا کند.

بعضی از فقهای بزرگ شیعه معتقدند در زمان غیبت ائمه‌ی معصومین اجرای تمامی حدود از بین می‌رود و متوقف می‌شود و کسی حق اجرای حدود را ندارد. این گونه امور باید به فهم عقلا و به نظم و اگذار شود؛ البته با استفاده از یکسری کلیات که در شریعت است. اما هر کسی حق ندارد این حکم خاص را اجرا کند. همان‌طور که در رابطه با حد تازیانه زدن و حد رجم گفته شده است این موارد را فقط امام معصوم حق اجرا دارد

که واجد صلاحیت هستند اثبات شود؛ وقتی این مسئله اثبات شد، آن وقت حکم راجع به آن اجرا شود.



همان‌طور که در رابطه با حد تازیانه زدن و حد رجم گفته شده است این موارد را فقط امام معصوم حق اجرا دارد و حتی آقایان فقها حق اجرایی ندارند.

این نظریه‌ی ای قوی ست، منتها به لحاظ تعداد، فقهای که قائل به این نکته هستند زیاد نیستند؛ مثل محقق داماد یا مثل مرحوم میرابولقاسم قمی و هم چنین از فقهای معاصر ما مثل آقای خوانساری. ولی نهایتاً نظریه‌ی رایج این است که حدود را فقها می‌توانند اجرا کنند. منتها باید از مسیرش باشد. یعنی باید فقیهی رییس محکمه باشد و او حکم صادر کند و ارتداد این فرد ثابت شود؛ یعنی باید برونده دلایل و مدارک را ببرند پیش آن فقیه و او قضاوت کند. به هر حال دستگاه قضایی مورد تایید فقها در یک حکومت باید این مسیر را اجرا کند.

علی القاعده هم طبق مبنای شیعی باید این حکم را کسی که صلاحیت اجرای احکام را دارد، یعنی ائمه‌ی هدا یا کسانی که از جانب ائمه‌ی هدا مأذون هستند بتوانند اجرا کنند. این طور نیست که اجرا به اختیار عموم افراد باشد. البته همان‌طور که گفتیم، یکی دو روایت ضعیف داریم که اگر کسی دستش رسیده به مرتد، می‌تواند او را از بین ببرد. اما این روایات مورد قبول اکثریت فقها نیستند و مهدورالدم بودن مبنای علمی و فقهی درستی ندارد. تازه این‌هایی هم که می‌گویند حکم اعدام مرتد در این زمان هم باید جاری شود، معتقدند باید از مسیر خاص خودش این کار صورت بگیرد.

پس با در نظر گرفتن این مسئله که باید در اجرای حکم، معصومین یا منصوبین‌شان حاضر باشند، آیا

بازی بگیرند. در حقیقت اسلام خواسته با این بازیگری‌های سیاسی برخورد کند و برخوردش هم از نوع مقابله به مثلی بوده.

آقای قابل! آیا ما در صدر اسلام و در زمان رسول‌الله مواردی داشته‌ایم که حکمی در ارتباط با ارتداد و در قالب مهدورالدم بودن اجرا شود؟

مهدورالدم بودن و ارتداد باهم نسبت مساوی ندارند. یعنی ما لاقابل در احکام جزایی اسلامی رایج دلایل دیگری غیر از ارتداد را هم می‌بینیم که طرف به آن علت مهدورالدم می‌شود. حال در مورد ارتداد هم بعضی این مسئله را مدعی شده‌اند، شاید یکی دو روایت راجع به آن وجود داشته باشد، ولی قطعاً این مسئله‌ی مهدورالدم بودن فرد مرتد آن استحکام لازم را برای استدلال ندارد. صحبت در نظریه‌ی رایج فقهی اهل

گفتگو با آیت الله موسوی بجنوردی:

انسان آزاد است، چه مرد باشد، چه زن



اشاره:

آنچه باعث شد گفتگوی دکتر منظر سلطانی، استاد دانشگاه تربیت معلم تهران با آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی مورد توجه قرار گیرد. توجه و اهتمام آیت الله نسبت به مقام و جایگاه زن در اسلام است که می تواند در بخش حقوق انسانی مورد استفاده اهل تحقیق قرار گیرد. با هم این گفتگو را که سالها پیش انجام گرفته و اینک در پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران بازنشر شده، پی می گیریم.

با توجه به اینکه زن از نظر بنده، قلب عالم آفرینش است و محور زندگی انسانها؛ تصور می کنم چه آن قلبی که گوشتپاره صنوبری و قلب فیزیکی حساب بشود و چه آن قلبی که محل تجلی انوار الهی است در هر دو صورت آسیب پذیر بشود، به جامعه آسیب می خورد. با توجه به این مسأله می خواهیم ببینیم که چه مسائلی در زمینه فرهنگی از دیدگاه حضرت امام مطرح بوده است؟ نقش این عنصر و این موجود؛ یعنی زن را در جامعه از بعد فرهنگی می خواهیم شناسایی کنیم، هم از دیدگاه علما، هم از دیدگاه حضرت امام (س)؛ مجموع نظر و پیشنهاد حضرت تعالی با توجه به این مسأله چیست؟ به نظر شما زن در توسعه فرهنگی چه نقشی دارد؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم ... الرحمن الرحیم؛ مقدمات عرض بکنم ابتدا دیدگاه اسلام نسبت به زن را می گویم بعد می روم به اندیشه امام راحل (قدس ... نفسه زکیه). از دیدگاه اسلام و از دیدگاه قرآن و متون روایات، زن از حیث انسانیت هیچ گونه تفاوتی با مرد ندارد، به جهت اینکه صریح قرآن است که ذات باری - تعالی - می فرماید: «انا خلقناکم

من نفس واحده» یعنی ما شما انسانها را - اعم از مرد و زن - از یک سرشت واحد و از یک نفس واحد خلق کردیم، به

تعبیر دیگر همان طوری که فلاسفه معتقد هستند که می گویند به قول ملاصدرا شیئیت شی بصوره لایماده؛ یعنی هویت هر چیزی و حقیقت هر چیزی به صورت نوعیه او هست، نه ماده اش؛ مثلاً من از باب مثال می خواهم بگویم، شما اگر بخواهید ببینید حقیقت صدلی، حقیقت میز به چه چیز هست؟ آیا به ماده آن است که از چوب باید باشد از آهن باشد از پروفیل باشد، یا این است که آن هیأت و صورتی که یک میز دارد، حقیقت میز است، نه اینکه ماده اش باید از چه چیزی باشد. اساساً در هر نوعی و در حقایق هویت و حقیقت هر چیزی به صورت نوعیه آن چیز هست به ماده آن نیست. بنابر این، هویت انسان و حقیقت انسان به صورت نوعیه است، نه به این گوشت و پوست و استخوان که در بدن انسان هست؛ خوب صورت نوعیه انسان چه چیزی هست؟ همان نفس ناطقه است، نفس ناطقه در انسان عبارت از صورت نوعیه انسان است که انسانیت انسان را تشکیل می دهد.

صورت نوعیه بین زن و مرد فرقی نمی کند زن و مرد از عوارض جسم هستند؛ یعنی یک نوع ترکیبات فیزیولوژی در بدن پدید می آید که این بدن را مرد می کند و یا یک ترکیباتی در این بدن هست که این بدن زن می شود و اینها انسان نیستند؛ اینها بعد حیوانی انسانند؛ اما آنکه انسانیت انسان را تشکیل می دهد، آن همان نفس ناطقه است؛ پس زن و مرد در نفس ناطقه یکی هستند، دوتا نیستند. این طور نیست که نفس

ناطقه مرد تفاوت داشته باشد با نفس ناطقه زن به قول ملای رومی می گوید که: ای برادر تو همه اندیشه ای

از دیدگاه اسلام و از دیدگاه قرآن و متون روایات، زن از حیث انسانیت هیچ گونه تفاوتی با مرد ندارد، به جهت اینکه صریح قرآن است که ذات باری تعالی می فرماید: «انا خلقناکم من نفس واحده» یعنی ما شما انسانها را - اعم از مرد و زن - از یک سرشت واحد و از یک نفس واحد خلق کردیم

مابقی خود استخوان و ریشه ای یعنی تمام هویت انسان و حقیقت انسان همان اندیشه است؛ همان عقل، همان نفس ناطقه است، مابقی استخوان و ریشه است. آنها جزء انسانیت نیست، آنها به بخش حیوانی انسان مربوط است؛ حیوانات دیگر هم اینها را دارند؛ پس بنابر این ما نباید تفاوت بین زن و مرد را در بعد انسانیت بدانیم، مرد انسان است حقیقتاً زن هم انسان است حقیقتاً بدون هیچ گونه تفاوتی. بلی همین

انسان اگر کارهایی را بکند که استکمال بکند، تکامل پیدا بکند، این ارزش پیدا می کند؛ حالا می خواهد این انسان مرد باشد، می خواهد زنده باشد؛ هیچ گونه فرقی باز در اینجا نمی بینیم؛ حالا که این مقدمه را گفتیم و مشخص شد از حیث استکمال و تکامل و تعالی فرهنگی و مدارج علمی فرقی بین زن و مرد نیست؛ هر دو در این بعد یکی هستند؛ هر کسی بیشتر زحمت بکشد تلاش بکند درس بخواند، دانشمند می شود؛ می خواهد مرد باشد می خواهد زن باشد «لیس للانسان الا ما سعی» انسان، هر چه سعی بیشتر بکند، بیشتر گیرش می آید، اگر سعی نکرد تلاش نکرد درس نخواند کسب علم نکرد، اندیشمند نمی شود، دانشمند نمی شود؛ حالا می خواهد مرد باشد می خواهد زن باشد. این را می خواستم عرض بکنم نظریه اسلام و قرآن در باره زن این است؛ پس ما تا اینجا رسیدیم که هیچ گونه تفاوتی در بعد انسانیت بین زن و مرد نیست، همین طوری که یک مرد می تواند انسان کامل بشود، زن هم می تواند انسان کامل بشود؛ ما الآن نسبت به چهارده معصوم که می گوئیم، ما پیغمبر اکرم را انسان کامل می دانیم؛ ما علی ابن ابیطالب را انسان کامل می دانیم و همین طور



انمه (ع) را؛ ما فاطمه زهرا (س) را هم انسان کامل می دانیم و بالضروره فاطمه زهرا (س) زن هست، فاطمه زهرا مرد نیست؛ پس زن هم می تواند انسان کامل باشد؛ همچنانکه مرد هم می تواند انسان کامل باشد. حالا بعد از آنکه ثابت شد هر دو در بعد انسانیت و تکامل و تعالی فرهنگی و دانشمند شدن هیچ گونه فرق و تفاوتی ندارند؛ بینیم در توسعه فرهنگی، زنان چه نقشی دارند؟ اندیشه امام راحل - قدس... نفسه زکیه - در این باره چیست؟ ما می بینیم قبل از انقلاب چه در محیط مذهبیها و چه در محیط غیر مذهبیها با زن برخورد مناسبی وجود نداشت در محیط غیر مذهبی متأسفانه زن حکم یک کالا داشت و صرفاً مثل

عروسک و یک کالا با او برخورد می کردند، هیچ گونه ارزشی برای زن قائل نبودند؛ یعنی شما عملاً می دیدید برای خوشگذرانی و مسائل تبلیغی به آنها توجه می شود و هیچ گونه ارزشی برای مسائلی که از بعد دانشمندان ارزش هست، برای زن قائل نبودند؛ فقط برای شخص خودش از آنها بهره کشی کند؛ مورد توجه قرار می دادند؛ اما واقعا در جامعه به عنوان یک انسان، یک ارزش تلقی نمی شد. این دید و نگرش غیر مذهبیها بود؛ در بعد مذهبیها که اگر بخواهیم بررسی کنیم، یک دسته عادات و افکاری حاکم بود در جامعه مذهبی که زن باید برود توی خانه بنشیند "مسجدالمرا بیتها" زن کتابت یاد نگیرد، زن توی مجامع علمی و فرهنگی نرود یا نرود تعلیم و تعلم بکند و با اینگونه مسائل، زن را از تمام فعالیتهای اجتماعی، سیاسی بکلی محروم کرده بودند. اصلاً نحوه ارزشگذاری به گونه ای بود زنی که نرفته بود کسب علم بکند، دانشگاه ندیده بود، مراکز علمی نرفته بود، در خانه فقط نشسته بود، این به عنوان ارزش تلقی می شد و اگر کسی توان علمی اش بالا بود، فعالیت سیاسی می توانست بکند، حضور فعال در جامعه داشته باشد، خدماتی نسبت به جامعه و انسانیت بکند، این ضد ارزش تلقی می شد. امام راحل

کار بسیار مهمی که بعد از انقلاب انجام داد این بود که زن را در تمام ابعاد گوناگون جمهوری اسلامی ایران، در کل جامعه؛ یعنی چه در حوزه های علمیه، چه در دانشگاهها، چه در همه مراکز فرهنگی، چه در مراکز تجارتي، در همه ابعاد زندگی

ما علی ابن ابیطالب را انسان کامل می دانیم و همین طور انمه (ع) را؛ ما فاطمه زهرا (س) را هم انسان کامل می دانیم و بالضروره فاطمه زهرا (س) زن هست، فاطمه زهرا مرد نیست؛ پس زن هم می تواند انسان کامل باشد؛ همچنانکه مرد هم می تواند انسان کامل باشد

در ایران مورد تکریم قرارداد، به زن ارزش داد، اجازه حضور فعال به او داد، در راهپیماییها، بخصوص در یکسال قبل از انقلاب که منجر به پیروزی انقلاب شد، زنهای ما در ایران نقش فعال داشتند؛ یعنی به حق ما باید بگوییم نصف پیروزی انقلاب در حقیقت مرهون فعالیتها و حضور فعال زنان بود؛ در جامعه ما و این راکی انجام داد؟ این سد راکی شکست؟ این سد را امام راحل در هم شکست؛ او دستور داد حکم کرد پیام داد اعلامیه داد، به جهات مختلف به اینکه زنها هم باید بیایند بیرون، زنها هم باید بیایند دوش به دوش مردان در تظاهرات در راهپیماییها در اعتصابات در همه برنامه های انقلاب شرکت بکنند و ما دیدیم، آمدند شرکت کردند و انقلاب پیروز شد. بعد از پیروزی انقلاب، برای تداوم انقلاب ما می بینیم زنها در همه ابعاد حضور فعال داشتند

و امام آئی از این مسأله غافل نبود، همیشه سعی می کرد که ارزشهای زن را جلوه گر سازد و ارزش واقعی زن را به او برگرداند، این نکته را در اینجا توضیح بدهم امام در حقیقت می خواست دنباله رو پیغمبر اکرم (ص) باشد، چون همین کار را پیغمبر اکرم

(ص) در ابتدای اسلام کرد، پیغمبر اکرم (ص) وقتی که آمد اسلام را آورد؛ جامعه عرب آن روز جامعه ای بود که صریح قرآن است که: "اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم. يتوارى من القوم من سوء ما بشره" وقتی به او خبر می دادند که دختر گيرت آمده و رویش، صورتش سیاه می شد، از شدت ناراحتی فرار می کرد نمی دانست این عار را کجا ببرد، آیا زنده به گور بکند دختر را یا تحمل این عار را بکند، پس یک یک جامعه اینطوری بود، خوب اسلام تو این جامعه آمد، انقلاب فرهنگی را اسلام شروع کرد، تمام سعی پیغمبر اکرم (ص) این بود که این سنت غلط را بشکند و سنتی را جایگزین آن

بکند که بر اساس آن به زن ارزش بدهد. من الآن از بحثم خارج می شوم اگر بخواهم سیره پیغمبر را نسبت به زن بیان کنم، او چه کرد؟ چه تحولات عظیمی پیغمبر اکرم (ص) در جامعه عظیم اسلامی به وجود آوردند؟ ما می بینیم امام راحل دنباله رو جد بزرگوارش پیغمبر اکرم

بعد از پیروزی انقلاب، برای تداوم انقلاب ما می بینیم زنها در همه ابعاد حضور فعال داشتند و امام آئی از این مسأله غافل نبود، همیشه سعی می کرد که ارزشهای زن را جلوه گر سازد و ارزش واقعی زن را به او برگرداند، این نکته را در اینجا توضیح بدهم امام در حقیقت می خواست دنباله رو پیغمبر اکرم (ص) باشد، چون همین کار را پیغمبر اکرم (ص) در ابتدای اسلام کرد

(ص) است؛ او همین مسأله را در ایران اسلامی شروع کرد؛ از اول شما از آن مجلس بگیرید، زن حضور داشت، در سپاه در همه جا می رویم ما می بینیم زنها حضور دارند، فرمان بسیج را که صادر کرد، در کنارش بسیج خواهرها را هم تشکیل داد در

نهضت سواد آموزی که به راه انداخت، فرق نگذاشت بین زن و مرد؛ فرمود مال همه است؛ یعنی هر چیزی را که ایشان تشکیل داد، زنها را فوری کنار مردها قرار می داد؛ یعنی عملاً در جامعه طوری کرد که همه مردم پذیرفتند که تبعیض بین زن و مرد نیست و همین مطلب را ما مشاهده می کنیم در دانشگاهها در مراکز آموزشی در مراکز پژوهشی که به طور عام عرض بکنم در همه مراکز علمی ما می بینیم تحولی در زنها پدید آمد که همه رغبت نشان دادند، اشتیاق نشان دادند به کسب آموزش و پژوهش، و آن معیارهای پیشین از بین رفت؛ یعنی اصلاً یک تحولی در جامعه زنها پدید آمد، دیگر زنها در ایران که یک وقتی همه اش دنبال مد و یک دسته تجملات بودند معیارهایشان تغییر کرد، البته قسمت زیادی از آنها از اول نبودند، بعد ما می بینیم ارزش در جامعه زنان در ایران به این شد کی بیشتر درس خوانده؟ کی بیشتر پژوهش کرده؟ کی بیشتر مدارج علمی را طی کرده؟ اصلاً این ارزش شد و در طبقات مختلف، ما می بینیم چه در طبقات مرفه، چه در غیر مرفه در طبقات مستضعف، در همه جا واقعا

این معنا تبلور کرد که کسب علم، دانشمند بودن، پژوهش علم اینها ارزش تلقی شد. و من به عنوان یک معلم عرض بکنم که در همه دانشگاهها تقریباً حضور دارم، در مسائل علوم انسانی من می بینم و سال به سال این را دارم ملاحظه می کنم که حضور دختران و زنها در دانشگاهها و مراکز آموزشی و پژوهشی هم از حیث کمیت و هم از حیث کیفیت رو به بالاست و فارغ التحصیلانی که در مقاطع مختلف در دوره لیسانس، فوق لیسانس، در دوره های دکترا ما می بینیم در

زنها الی ماشاء... روز به روز رو به فراوانی است و الآن تعداد کثیری از دانشگاههای ما و مراکز آموزشی و پژوهشی ما تقریباً ثلث یا ربع هیأت علمی آن را زنها تشکیل می دهند، خوب و به برکت و اثر اندیشه امام راحل - قدس... نفسه زکیه - که یک



انقلاب فرهنگی در جامعه ایران پدید آورد، ما می بینیم زن نقش فعالی در توسعه فرهنگ و دانش در ایران دارد و در ابعاد مختلف من نه فقط مسأله علوم انسانی را بگویم در همه ریاضیات در اجتماع جامعه شناسی، روانشناسی، مسائل پزشکی و غیرذلک در همه چیز، شما اگر بروید در هنر در همه چیزش می بینید زنها از مردها عقب نیستند، دوش به دوش مردان هستند، در بعضی جاها هم جلو هستند؛ یعنی در بعضی از کلاسها در مقاطع مختلف ما نگاه می کنیم در آن کلاس دخترها از حیث نمره از پسرها جلوتر هستند.

در مورد جایگاه زنان فرمودید و اینکه الان از موقعیت خوبی برخوردارند و این جایگاه را با توجه به دیدگاه مترقیانه حضرت امام پیدا کرده اند، آیا این دیدگاه ایشان توانسته است دیدگاه جامعه اسلامی را نسبت به زن اصلاح بکند؛ این دیدگاه مترقیانه حضرت امام باعث شده که دیدگاههایی که یکسونگرانه و متعجربانه است، اصلاح بشود؟

من عرض کردم خدمتتان در جامعه مذهبی خودمان هم دیدگاهها این بود که زن نباید

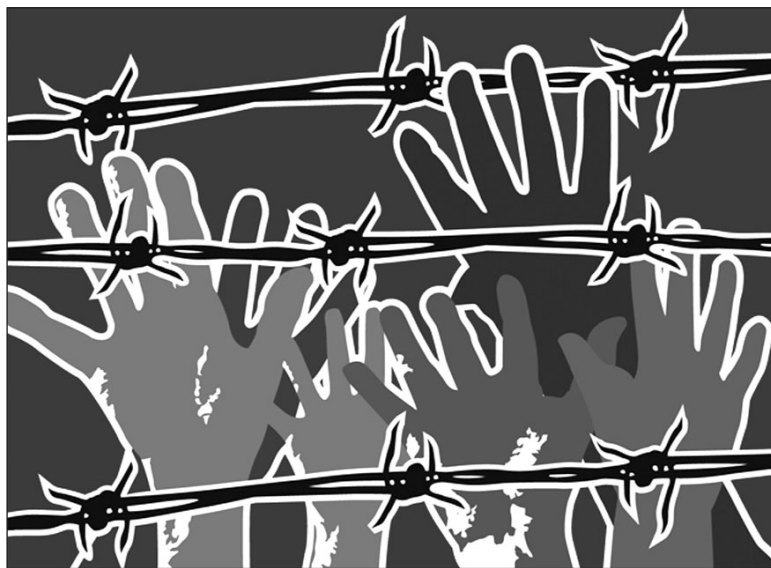
تحصیل بکند، زن نباید نوشتن یاد بگیرد، زن باید فقط در خانه باشد. ما عملاً می بینیم تحول پدید آمد، در تمام جوامع مذهبی ما الان زن دانشمند، زن باسواد، زنی که رفته درس خوانده، زحمت کشیده مدارج علمی را طی کرده، صاحب ارزش است و الان یک جوان متدین مذهبی اگر ببیند یک دختری سواد ندارد و مدارج ندارد، برای همسری اختیار نمی کند؛ یعنی یکی از سؤاها یکی از شاخصهایی را که الان کسی می خواهد برود ازدواج کند این است که تحصیلات دختر تا کجاست؟ چقدر تحصیلات کرده؟ مدارج علمی اش چقدر است؟ بنابراین ما این را بزرگترین تحول حساب می آوریم آنکه سابق ضد ارزش بود الان شده ارزش.

با توجه به اینکه باید ببینیم که تأثیر اندیشه های حضرت امام در اصلاح

نگرش فرهنگی نسبت به جایگاه زن مسلمان در کشورهای اسلامی چیست، سؤالی را خدمتتان مطرح می کنم که آیا نگرش ناصحیح نسبت به موقعیت زن در جوامع اسلامی بیشتر ناشی از آداب و رسوم در بین مردم عادی است یا ناشی از نوع جهان بینی دانشمندان و اندیشمندان آن جوامع و یا رهبران فکری آن جامعه است؟

خدمتتان عرض بکنم ما می بینیم این اندیشه حضرت امام رضوان الله تعالی علیه - و دیدگاه ایشان نسبت به زن و تحولی که در ایران پدید آمد؛

هم قبول دارند این دید حضرت امام و سیره عملی او و وضعیت خاصی که الان بخواهند یا نخواهند ایران را به عنوان ام القریای جهان اسلام قبول دارند ایران را به عنوان الگو پذیرفتند؛ الان کشورهای اسلامی وقتی می بینند ایران که الگو است و ام القریای جهان اسلام است، نسبت به زنها اینطور رفتار می کند پس این طرز تفکر امام راحل و این انقلاب فرهنگی عظیمی که به وجود آورد در ایران از مرزهای ایران خارج شد، صحبت ایران نیست، دیگر الان صحبت جهان اسلام است.



حالا می رسم به مفهوم صحیح آزادی زن در نظام اسلامی، با توجه به این موضوع می خواهیم ببینیم که مفهوم آزادی زن در جهان امروز به چه معناست و با دیدگاه اسلام و حضرت امام چه نکات مشترک و چه افتراقهایی دارد؟

ببینید من اول مفهوم آزادی را می خواهم معنا کنم، بعد برویم سراغ آزادی زن یا مرد؛ اساساً آزادی یک واژه مقدس است در اسلام که از معنای حریت می آید، ما می بینیم سیدالشهدا - سلام... علیه - در روز عاشورا وقتی که اهل کوفه شرارت می کردند یک کلمه بسیار بسیار زیبایی فرمود: "ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیا کم ان کنتم عرضاً کما ترعمون"؛ اگر دین ندارید و برای دین ارزش قائل نیستید لاقلاً آزاده باشید، آزاده و آزادگی و آزادی یک واژه مقدس است در

اسلام، بلکه بالاتر بتوانم عرض بکنم، هر انسانی تکویناً آزاد است، آزادی دادنی نیست که کسی بیاید به من آزادی بدهد، حتی ادیان، آزادی به انسان نمی دهند، ادیان می آیند موانع آزادی را بر می دارند؛ برای اینکه خداوند - تبارک و تعالی - انسان را طوری خلق کرده که او آزاد است در اندیشیدن، در اندیشه و در تفکر، برای اینکه انسان موجودی مختار است به قول ملای رومی:

اینکه گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم انسان به حسب هویت ذاتی اش موجودی است آزاد و مختار؛ در اندیشه و در اعمال و افعال خودش آزاد است، مجبور به هیچ چیزی نیست، هیچ وقت کسی نمی تواند به او تحمیل بکند که این کار را بکن، آن کار را نکن، ولی یک مسأله هست که عقل ناب انسان؛ یعنی همین انسان که آزاد است تکویناً عقل ناب دارد، عقل نابش به یک دسته چیزها باید می گوید، به یک دسته چیزها نباید می گوید که ما تعبیر از آن می کنیم به مدرکات عقل عملی؛ یعنی انسانی

که عقل نابش را به کار ببرد هیچ وقت در مسائل انحرافی نمی گوید "باید"، مسائل انحرافی را می گوید "نباید"، برای اینکه مسائل انحرافی بر خلاف فطرت اولیه انسان است، شما اگر می خواهید دزدی را، چپاول کردن را، تجاوز به حقوق مردم، بی بند و باری را، اینها را به عنوان مصادیق آزادی بگیرید، غلط است اینها مصداق آزادی نیست، چرا؟ چون عقل ناب به اینها می گوید "نباید" وقتی عقل ناب گفت "نباید" انسان هم به حسب فطرتش به آنها تمایل پیدا نمی کند؛ بنابراین وقتی ما می گوئیم آزادی؛ یعنی هر آنچه که عقل ناب به آنها می گوید "باید" هر آنچه عقل ناب برای آنها ارزش قائل هست هر آنچه فطرت انسان به آنها تمایل دارد؛ این از بعد آزادی است که بنده می خواهم عرض بکنم، پس آزادی تکوینی انسان است. امروز اگر یک

استفتاء

◀◀ ادامه از صفحه ۱۷

حجیت شرعی محاسبات علمی منجمین

آیا دیدن ماه با ابزار و وسایل و چشم مسلح و یا با محاسبات علمی که توسط منجمین انجام می شود، حجت شرعی برای اثبات اول ماه می باشد؟

اول ماه با رؤیت خود انسان با چشم غیرمسلح و یا مسلح همانند دوربین های دوچشمی متعارف و یا شهادت دو عادل به رؤیت هلال (در صورتی که در صفات هلال متفق باشند) و یا آنکه یقین و اطمینان به رؤیت دیگران حاصل شود، ثابت می شود و ناگفته نماند که اگر با محاسبات علمی دقیق کسی اطمینان پیدا کند که ماه قابل رؤیت می باشد لکن غبار و ابر و غیر آنها مانع رؤیت شده باشند باید به اطمینانش عمل کند و در حکم رؤیت هلال است.

آیا هر جایی که هلال رویت شود برای بقیه جاها حجت است؟

در صورت رؤیت هلال و ثبوت آن در ایران با نظر به اینکه ممکن است هلال در مناطق غربی ایران رؤیت شده باشد، آیا ما می توانیم در کشورهای دیگر، حکم به ثبوت اول ماه نماییم؟

ج. حسب مبنای اخیر این جانب رؤیت هلال در هر مملکت برای مملکت دیگر، در صورتی که در شب مشترک باشند اگر چه اشتراکشان در شب، در همه شب نباشد و به مقدار کمی باشد، کفایت می کند.



اند ، انسان کامل دارای چه ویژگیهایی است؟ آیا زن دیگری می تواند به این مقام برسد؟

انسان کامل مظهر جمیع اسما و صفات الهی است ، عالم نامهای خداوند است ، حضرت زهرا (س) انسان کامل است چون به علم اسما دست یافته بود ، از عوالم غیب خبر داشت ، در دیدگاه ما چهارده معصوم (ع) انسان کامل هستند ، و حضرت زهرا (س) چون از این مقام معصومیت برخوردار است ، انسان کامل است ؛ زیرا معصوم امکان رسیدن و نزدیک شدن به ساحت ربوبیت را دارد ، از این رو او یک زن است به این مقام دست یافته است ، در مورد اینکه آیا زن دیگری می تواند به این مقام برسد یا نه؟ عرض کنم که البته ، چون زن بالقوه استعداد رسیدن به کمال وجودی انسانی را دارد قبلا هم گفته شد که زن و مرد هر دو ماهیتا انسان هستند ، پس هر صفتی که بر مرد مترتب است بر زن هم قابل تطبیق است ؛ به نظر بنده حضرت زینب (س) به مقام عصمت بسیار نزدیک بود . و بسیاری از عوالم را دریافته بود و با کمال وجودی خویش فاصله نداشت ، او دست پرورده و تعلیم یافته حضرت زهرا (س) و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود و در تربیت ربانی او ، دو اسوه روحانی مؤثر بوده اند و خود نیز در رسیدن به این کمال از قوه به فعل در آوردن آن تأثیر داشته است .

آیا حضرت زهرا (س) به تمام مقامات قرب رسیده بود؟

بله ، همین که پس از رحلت رسول اکرم (ص) پیام آور وحی بر ایشان نازل می شد ، حکایت از جایگاه آن حضرت در نزد مقام احدیت دارد ، جنبه روحانی و ملکوتی آن حضرت بسیار قوی بوده است و از این حیث است که از طریق او نور ولایت بر جهان تابیده است .

بسیار متشکرم ، بیش از این وقت ارزشمند شما را نمی گیرم .

من هم متشکرم ، ان شاء... موفق باشید.

درست متوجه شدیم ، می بینیم آزادی امر تکوینی است در انسان - اعم از مرد و زن - و هیچ گونه تفاوتی در مقام آزادی بین زن و مرد نیست بنا بر این زن از دید اسلام آزاد است زن از دید امام راحل آزاد است ، آزاد است تکوینا. اسلام هم که همه احکامش بر اساس فطرت و براساس عقل ناب است ، می گوید که انسان آزاد است ، چه می خواهد مرد باشد ، چه می خواهد زن باشد .

پس با توجه به این مسأله این محدودیتهایی که برای زن ایجاد می کنند با خود اسلام و احکام اسلام خیلی نباید سازگاری داشته باشد ،

بنا بر این مفهوم آزادی را اگر ما درست متوجه شدیم ، می بینیم آزادی امر تکوینی است در انسان - اعم از مرد و زن - و هیچ گونه تفاوتی در مقام آزادی بین زن و مرد نیست بنا بر این زن از دید اسلام آزاد است زن از دید امام راحل آزاد است ، آزاد است تکوینا . اسلام هم که همه احکامش بر اساس فطرت و براساس عقل ناب است ، می گوید که انسان آزاد است ، چه مرد باشد ، چه زن.

البته محدودیتهای شرعی را عرض نمی کنم محدودیتهایی که در جوامع نسبت به زن اعمال می شود؟

عرض کنم که آنها مال یک تحجرهایی است که در آن جوامع است مثلا ببینید در بعضی از کشورهای اسلامی نمی گذارند زن رانندگی بکند این مال این است که نفهمیدند حقیقت اسلام را اگر زن مراعات حجابش را بکند ، رانندگی بکند چه اشکالی دارد؟ چه فرقی می کند می خواهد مرد راننده باشد می خواهد زن راننده باشد ، ماحق نداریم ببینیم بگویم زن تو چرا رانندگی می کنی؟ زن در اموری که با شرع منافات ندارد می تواند آزادانه فعالیت کند .

اجازه می خواهم در این فرصت اندک باقیمانده سؤالی از بعد عرفانی از محضرتان بکنم ؛ می دانیم که حضرت امام (ره) در پیامهای خویش به مناسبت روز زن ، روز ولادت حضرت زهرا (س) ، آن بانوی بزرگوار را انسان کامل نامیده

دولت درست بیاید سرکار ، نباید بگویم به ملت آزادی داده این غلط است یک دولت صحیح که از قلب ملت پدید آمده است ، اگر می خواهد درست عمل کند ، باید چکار کند؟ باید موانع آزادی را بردارد ؛ یعنی مواعی که جلوی آزادی ملت را می گیرد باید بردارد این دولت ، دولت درستی است و غلط است ببینیم بگویم این دولت به مردم آزادی داد ، خدا آزادی داده ، او چکاره است که بیاید آزادی بدهد خداوند تبارک و تعالی - مردم را آزاد خلق کرده است ، اگر کسی آمد و برخلاف این کرد ، این جنایت به انسانیت کرده ؛ برای

اینکه عبودیت و بردگی بر خلاف طبیعت انسان است ، برخلاف فطرت انسان است و از این رو اسلام همیشه می خواهد کاری کند و مسائلی را پیش آورد که بردگی را بردارد و تبدیل بکند به آزادی ، همه آزاد بشوند ؛ حالا می آیم سرمسأله " زن " آزادی زن یک مسأله ای است تکوینی ، هر زنی آزاد است همین طوری که مرد آزاد است ؛ اصلا

ما چرا در طرح مسأله فرق بگذاریم ، ببینیم بگویم آزادی زنان ، چرا خوب همان طوری که شما برای مردها آزادی قائلید ، برای زنها هم ما می توانیم بگویم که در ابتدا آمدیم گفتیم فرقی بین زن و مرد نیست ، هر دوی آنها انسانند و آزادی را در انسان گفتیم تکوینی است فقط نه در مرد ؛ انسان به حسب هویت ذاتی اش آزاد است تکوینا این انسان می خواهد مرد باشد می خواهد زن باشد ، چه فرقی می کند . اینها ، یعنی تمام امتیازات آزادی را که مرد دارد همه آن امتیازات را زن هم دارد ما اگر به زن می گویم باید حجاب داشته باشد ، این معنایش این نیست که خلاف آزادی عمل کرده ما اگر به زن بگویم عفت باید داشته باشد ، بی بند و باری نداشته باشد ، نباید بگویم این خفقان است و جلوی آزادی را گرفتیم ما برای اینکه آنها امور ناپسندند ؛ یعنی عقل ناب هم به آنها می گوید "باید" ؛ بنا بر این مفهوم آزادی را اگر ما



سیر تحول فتوای ارتداد در اندیشه مرحوم آیت الله العظمی منتظری / ۱



هر تغییری، ارتداد نیست

شمس‌رضا احمدی

ارتداد از مباحث فقهی است که در کتاب حدود مورد بحث قرار می‌گیرد و از احکام مسلم حقوق جزا در فقه اسلام محسوب می‌گردد. آیه شریفه می‌فرماید: **أَنْ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلٰی أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى الشَّيْطٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ**^۱. در روایات هم قریب به ده مجازات برای مرتد بر شمرده اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- ۱- تنبیه اجتماعی، جدانشدن همسر، (مطلقه شدن همسر)؛
- ۲- مجازات اقتصادی، سلب مالکیت و تقسیم اموال در میان ورثه؛
- ۳- حکم قتل برای مرد مرتد فطری و عدم پذیرش توبه او؛
- ۴- حبس ابد برای زن مرتد.

فقه‌ها تصور یکسانی از موضوع مرتد ندارند و بدین خاطر در احکام آن دچار تردید شده اند، عده ای آن را تغییر عقیده و خروج از اسلام گرفته اند و دسته ای نیز آنها را معاندین و توطئه گران علیه جامعه اسلام تلقی کرده اند.

موضوع ارتداد در جوامع حقوقی، از مباحثی است که اسلام را مقابل آزادی عقیده و حقوق بشر قرار داده است.

اشکال عمده در بحث مرتد بر این فرض استوار است که اگر اه در عقیده ممنوع است^۲ (لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) و پذیرش اسلام با آزادی و اختیار پسندیده است، پس انسان در رد و بازگشت آن هم باید آزاد باشد. عدم پذیرش قسمت دوم فرض، مقابل آزادی و عدم اکر اه در دین است که با آیات صریح قرآن در تعارض می باشد.

تبیین مضمون ارتداد

الرده^۳ به کسر راء: مصدر ردا و رَدَّه، الرَّدَّة: الاسم من الارتداد. ۲. ارتد، ارتداء الشئ: أن چیز را برگردانید، از او خواست که آن چیز را برگرداند. ارتد علی عقیبه: به عقب بازگشت. ارتد علی اعقابهم: به روش پیشینیان

دلیل حکم مرتد در قرآن ظاهر نیست و در سنت نیز روشن نمی باشد، در اجماع هم بحث روشنی درباره آن نشده است ولی در روایات بعضی از بعضی آنها دلالت بر مجازات مرتد دارد.

از پرسش های جدی در موضوع ارتداد، اختلاف در حدود و یا تعزیر بودن مجازات مرتد است. حدود از احکام غیر قابل تغییر می باشد که معمولاً حد آنها از سوی خداوند در قرآن تعیین شده است. اما تعیین خصوصیات تعزیرات، به دست حاکم است که با رعایت شرائط و مصالح وضع می شود. مسئله ارتداد به صورت مستقل در برخی از کتاب های قدمای از اصحاب امامیه هرگز مطرح نشده است مانند: فقه

الرضا، الهدایه بالخیر صدوق (م ۳۸۱) مقنعه شیخ مفید (م ۴۱۳) انتصار سید مرتضی علم الهدی (م ۴۴۷) المراسم العلویه ابو حمزه (م ۴۶۳) مختصر النافع محقق حلی (م ۶۷۶) غنیه النزوع ابن زهره حسین حلبی (م ۵۸۵) اما در کتاب های دیگر از فقیهان قدیم و متأخر مسئله حکم ارتداد را در بخش تعزیرات ذکر می کنند. ۵.

آیت الله منتظری و ارتداد

اینک با توجه به آنچه راجع به ارتداد دانستیم، به موضوع اصلی بحث برمی گردیم و مسئله ارتداد و سیر تحول فتوای مرحوم آیت الله منتظری را پی می گیریم.

منابع مکتوب باقی مانده از آثار علمی و فقهی آیت الله منتظری حکایت از آن دارد که حضرت استاد طی چند

جامعه اسلام اشاره دارد. گرچه مرتد به کسی اطلاق می شود که از دین برگشته و به کفر روی آورده، در این روگردانی و کفر عناد آمیز سرپوشی بر حق و توطئه همراه با معارضه با مسلمانان و جامعه اسلامی است.

گرچه درباره مرتد، در آیات متعدد

منابع مکتوب باقی مانده از آثار علمی و فقهی
آیت الله منتظری حکایت از آن دارد که حضرت استاد
طی چند مرحله به بازنگری موضوع ارتداد پرداخته و
در هر مرحله با تصویری نو از موضوع مرتد به جمع
بندی جدیدی رسیده اند. این تصویر جدید از
موضوع بنابر ضرورت تناسب حکم و موضوع نتایج
جدیدی در پی داشته است.

بحث شده است و تنها عقوبت های اخروی و آثار دنیوی آن را بر شمرده، اما هیچ گاه به حکم جزایی و قضایی آن اشاره ندارد و همین مسئله موجب تأمل و دقت بیشتر است. مجازات مذکور در فتاوی فقهی برگرفته از اخبار آحاد می باشد. این ده نوع مجازات در اخبار و منابع مختلف آمده است و هر یک از آنها دارای معارضی می باشد.

مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع الفوائد آورده است: **فدلیله فی الکتاب غیر ظاهر و کذا الاجماع ایضا فی ذلک بحیث یشمل جمیع اقسامه و احکامه**^۴ و کذا السنه: نعم یدل علی بعض ذلک فی بعض اقسام بعض الروایات مثل حسنه^۴.

خود بازگشت یا بازگشتند. ارتدوا عن دینه: از دین خویش بازگشت و مرتد شد.

در قرآن آمده است: **مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ**^۳ بعضی از دین خود بر می گردند.

گاهی نیز مرتد به الرده^۳ تعبیر شده و منظور از آن رجوع از سلام بوده است.

در قرآن کریم، چندین آیه در باب ارتداد و مرتدین نازل شده است که از مفهوم آیات دریافت می شود که صرف تغییر عقیده موجب ارتداد نبوده است. آنچه موجب مذمت بوده قصد توطئه بر علیه جامعه و روش مسلمانان بوده و نیز برخی آیات به مذمت انکار دین از روی عناد و لجاجت به قصد ضربه وارد کردن بر



مرحله به بازنگری موضوع ارتداد پرداخته و در هر مرحله با تصویری نو از موضوع مرتد به جمع بندی جدیدی رسیده اند. این تصویر جدید از موضوع بنابر ضرورت تناسب حکم و موضوع نتایج جدیدی در پی داشته است.

دلیل حکم مرتد در قرآن ظاهر نیست و در سنت نیز روشن نمی باشد در اجماع هم بحث روشنی نشده است.

سیر تحول فتوا

مرحله اول: پذیرش فتوای مشهور اولین مجموعه فتوای منتشر شده از سوی آیت الله منتظری در چاپ اول رساله عملیه آن مرحوم در سال ۱۳۶۲ است.

فقیه عالیقدر در مسئله ۳۰۳۱ همان نظر مشهور را پذیرفته: "مرتد، مسلمانی است که در حال بلوغ، عقل و اختیار خود از اسلام خارج شود و کفر اختیار کند" همانطور که ذکر شد در این دوره، آیت الله منتظری تعریف و حکم مشهور درباره مرتد را پذیرفته است و نکته جدیدی در این موضوع ندارد. فقط ابتکاری که در این دوره صورت گرفته، اضافه نمودن بخش های تازه ای بر رساله عملیه است که آغاز حرکت تازه ای در نظام رساله نویسی بود. ایشان مبحث دیات و قصاص، تشریح و پیوند اعضا، رسانه ها و مسائل متفرقه به رساله های عملیه خود افزودند که حرکتی نو در نظام رساله نویسی به شمار می رفت.

دوره دوم: تحول در افتا؛ افزودن قید "قصد"

آیت الله منتظری در چاپ شانزدهم رساله عملیه خود در سال ۱۳۷۷ با تجدید نظر در بعضی مسایل، شیوه جدیدی در رساله را آغاز کرد. در ابتدای رساله مباحث فشرده ای از اصول عقاید به رساله افزود و به موضوعاتی مانند انتخاب دین و مسائل مبتلا به چون احکام شفعه، مضاربه، مشاغل و درآمدها، مسابقات و سرگرمی، معاشرت، نگاه و لمس و پوشش و... را به رساله قبلی افزودند یا مورد بازبینی قرار داده است.

در همین راستا، موضوع مرتد نیز مورد توجه قرار گرفت: تعریفی که حضرت استاد در این تجدید نظر آورده است بشرح ذیل می باشد.

"مرتد، مسلمانی است که منکر خدا یا پیامبر یا حکم ضروری دین است، یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند، مثل وجوب نماز و روزه و... با توجه به این که جزء دین است، انکار کند به نحوی که منکر شدن آن حکم به انکار خدا یا پیامبر برگردد. هم چنین است اگر منکر معاد شود یا از نظر اعتقادی از خوارج یا نواصب و یا غلات گردد." در مسئله ۳۲۱ در حکم ارتداد آمده است، "بلوغ، عقل، اختیار و قصد" معتبر است. ۸. ایشان در تعریف جدید مرتد، قیدهایی را مورد توجه قرار داده است:

الف- انکار خدا یا پیامبر و معاد؛

ب- انکار ضروری دین مثل نماز و روزه که جزو دین است؛

ج- انکار مسائلی که منجر به انکار خدا یا پیغمبر گردد.

د- افزودن قید "قصد" زیرا در تعریف گذشته در حکم ارتداد، بلوغ، عقل، اختیار و قصد، معتبر می دانستند.

ه- ملحق شدن فرقی چون خوارج و نواصب به مرتد.

آیت الله منتظری در این دوره بحث خروج از دین اسلام را چون فتوای اول خود مورد تأکید قرار نداده بود بلکه انکار خدا و پیامبر و مسائلی که منجر به انکار این دو اصل و همچنین معاد می گردد را موجب مرتد شدن دانستند.

مرحله سوم؛ تغییر عقیده منجر به ارتداد نمی شود.

آیت الله منتظری در مرحله سوم بازنگری مسئله ارتداد در دهه

هشتاد، به جمع بندی جدید و اجتهاد نویی رسیدند و تا پایان عمر بر همین اعتقاد بودند. در بازنگری چاپ بیستم رساله عملیه در سال ۱۳۸۴ در مسئله ارتداد به این استنباط رسیدند که تغییر عقیده منجر به ارتداد نمی شود.

مسئله ۳۱۲۰: "مسلمانی که منکر خدا یا پیامبر شود، یا حکم ضروری دین را یعنی حکمی که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند مثل وجوب نماز و روزه، با توجه به این که جزو دین است انکار کند، به نحوی که منکر شدن آن حکم به انکار خدا یا پیامبر برگردد، مرتد است؛ هم چنین است اگر منکر معاد شود یا از نظر اعتقاد، از

خوارج یا نواصب و یا غلات گردد، ولی اگر کسی ضروری بودن بعضی از احکام ضروری دین برای او ثابت نشده باشد و بر اساس وجود شبهه، آن را انکار نماید (به عنوان مثال، وجوب نماز را منحصر به صدر اسلام بداند و یا حجاب را از واجبات نداند و بر همین اساس آن را انکار نماید) مرتد نمی شود و حکم ارتداد در مورد او جاری نمی گردد.

مسئله ۳۲۱: در حکم ارتداد، بلوغ، عقل، اختیار و قصد معتبر است. هم

در حکم ارتداد، بلوغ،

عقل، اختیار و قصد معتبر

است. هم چنین باید انکار

او از روی جحد و عناد

باشد. بنابراین، حکم ارتداد

در مورد کسی که در مسیر

تحقیق از براهین عقلی

استفاده می کند و احیاناً به

نتیجه گیری دست می یابد

جاری نمی شود و بعید

نیست گفته شود پدیده

ارتداد در صدر اسلام از

بعضی توطئه های سیاسی

علیه اسلام و جامعه

مسلمانان حکایت می کرده

و صرفاً به خاطر تغییر عقیده

و اظهار آن نبوده است.

وصف هایی که برای موضوع قائل شده، تغییر عقیده را خارج ساخته است.

ابعاد جمع بندی جدید:

۱- ملتزم شدن به تعریف مشهور (انکار ضروری یا آن چه منجر به انکار ضروری است)

۲- تشکیک در ضروری های دین، چون نماز یا حجاب منجر به ارتداد نمی شود.

۳- قائل به چهار شرط: بلوغ، عقل، اختیار و قصد مرتد می شوند.

۴- انکار از روی عناد و دشمنی با قصد ضربه زدن باشد.

۵- حکم ارتداد در مورد کسی که در مسیر تحقیق مبتنی بر براهین عقلی است، گرچه به نتیجه خاصی برسد، اطلاق نمی شود.

۶- احتمال می دهند که پدیده ارتداد در صدر اسلام بیشتر یک توطئه در جامعه اسلامی بوده باشد تا مسلمانان را دلسرد و یا مقهور سازد.

۷- ارتداد به خاطر تغییر عقیده و اظهار آن نبوده است.

دوره تبیین نظریه جدید

آیت الله منتظری پس از بیان حکم ارتداد که شامل تغییر عقیده و حتی انکار برخی ضروری های منجر به ارتداد بود، آن را یک عمل اجتماعی عنادآمیز می داند، مانند تحریف و تضعیف جامعه اسلامی در صدر اسلام. این استنباط جدید، اجتهادی نو در مقابل اجتهاد مشهور بود زیرا ماهیت موضوع تغییر یافته و بالطبع حکم مبتنی بر موضوع تغییر کرده است، تصور جدید مرحوم استاد از موضوع ارتداد، موجب حکم جدید شد.

ابعاد فتوای جدید

۱- تغییر تصور از موضوع

پیدا شدن عقیده در انسان یا تغییر آن، امری اختیاری نیست تا هر کس بتواند به اراده و اختیار خود عقیده ای را بپذیرد یا از دل بیرون کند، زیرا عقیده معلول مقدماتی در نفس انسان است که معمولاً آن ها نیز از اختیار خارج می باشد.

تغییر تصور از موضوع موجب تغییر حکم شده است. زیرا حکم، تابع موضوع است و تناسب بین حکم و موضوع امری عقلی است که باید لحاظ شود.

چنین باید انکار او از روی جحد و عناد باشد. بنابراین، حکم ارتداد در مورد کسی که در مسیر تحقیق از براهین عقلی استفاده می کند و احیاناً به نتیجه گیری دست می یابد جاری نمی شود و بعید نیست گفته شود پدیده ارتداد در صدر اسلام از بعضی توطئه های سیاسی علیه اسلام و جامعه مسلمانان حکایت می کرده و صرفاً به خاطر تغییر عقیده و اظهار آن نبوده است.

جمع بندی جدید از مسئله ارتداد از سوی آیت الله منتظری گرچه در ارائه تعریف ارتداد به همان تعریف مشهور ملتزم شده است، اما در بیان قیدها و



۲- ایجاد تصویر دیگر از ارتداد

این حکم جنبه بازدارندگی داشته و غرض اصلی از تشریح آن پی گیری از بی ارزش شمردن ایمان بود.

در آغاز تشکیل جامعه اسلامی در مدینه النبی توطئه ای شکل گرفت که برای ایجاد تزلزل در عقاید تازه مسلمانها کارساز بود. طبق برنامه توطئه گران عده ای در آغاز روز به حضور پیامبر (ص) رسیده و پس از اندکی پرس و جو اظهار اسلام و پذیرش نبوت پیامبر گرامی (ص) می کردند و در انتهای روز با چون و چراهای ظاهری و دعوای ساختگی تردید می نمودند و اسلام را دینی ناقص معرفی می کردند، تا به این وسیله روحیه مسلمانان را تضعیف کنند. این امر سبب تردید و سستی ایمان تازه مسلمانان می گردید که قرآن کریم در خصوص آن به پیامبر (ص) هشدار داد.^۹

این واقعه و قضایای مشابه آن بعدها سبب تشریح حکم ارتداد توسط پیامبر (ص) شد که در امت های سابق نیز به رسمیت شناخته شده بود.

این حکم جنبه بازدارندگی داشته و غرض اصلی از تشریح آن پیشگیری از بی ارزش شمردن ادیان و شرایع الهی است. شروطی که در این حکم و موضوع حکم دخیل دانسته شده - مثل جحد و انکار و قصد و اراده و مناسبت حکم و موضوع - نشان می دهد که قصد پیامبر از تشریح این حکم شدید، پیشگیری از ایجاد فساد و توطئه چینی و برخورد حکومتی با این شیوه مبارزه فرهنگی بوده است.

حکم مرتد مربوط به کسی است که عمدا بذر تردید می باشد، حال آن که خود به آن ایمان دارد، (و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلما و علوا)^{۱۰} و قصد او توطئه علیه جامعه اسلامی است. یعنی مرتد کسی است که برای تغییر سرمایه اعتقادی مسلمانان سرمایه گذاری می کند تا مردم را از رشد و تعالی معنوی بازدارد و به جای آن فساد را جایگزین گرداند.

به عبارت دیگر ملاک حکم مرتد، تغییر اعتقاد قلبی نیست؛ چرا که عقیده معمولا تابع مقدمات خود است و خود آن از اختیار فرد خارج است، بلکه ملاک آن ایجاد فساد با

قصد و اراده ظالمانه است. به نظر می رسد تفاوت های حکم مرتد ملی با مرتد فطری ۱۱ ناظر به همین جهت باشد؛ چرا که در مرتد ملی احتمال گرایش های پیشین و علائق باقیمانده در وجود فرد نسبت به آداب و سنن شرعی قبل از شریعت محمدی (ص) وجود دارد و لذا فرصت بیشتری برای او در نظر گرفته شده است، ولی در مرتد فطری پیش زمینه ای وجود ندارد و لذا احتمال ظالمانه بودن و توطئه و جحد و انکار و نبود انگیزه مقبول بیشتر است.

حال اگر کسی به خاطر دسترسی نداشتن به حقایق دین و تحت تأثیر

ضمن این که تضمینی وجود ندارد که پس از بررسی های خویش، به درستی به اصل دین دسترسی پیدا کنند و از راه راست منحرف نشوند. به همین دلیل اگر تغییر عقیده در اثر شبهه بوده و خواستار رفع شبهه و پاسخگویی به آنهاست، باید خواسته او اجابت شود و نمی توان حکم ارتداد را بر او جاری کرد. همچنین است در جایی که شخص جاهل قاصر باشد و یا ارتداد شخص مانند اسلام او بدون مبنای باشد؛ یعنی از روی بصیرت و آگاهی نبوده است تا بتواند در برابر شبهات به خوبی ایستادگی کند.

ضمن این که به نظر می رسد اساسا

حکم مرتد مربوط به کسی است که عمدا بذر تردید می باشد و حال آن که خود به آن ایمان دارد، (و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلما و علوا) و قصد او توطئه علیه جامعه اسلامی است. یعنی مرتد کسی است که برای تغییر سرمایه اعتقادی مسلمانان سرمایه گذاری می کند تا مردم را از رشد و تعالی معنوی بازدارد و به جای آن فساد را جایگزین گرداند.

به عبارت دیگر ملاک حکم مرتد، تغییر اعتقاد قلبی نیست؛ چرا که عقیده معمولا تابع مقدمات خود است و خود آن از اختیار فرد خارج است، بلکه ملاک آن ایجاد فساد با

قصد و اراده ظالمانه است

حکم مرتد و یا حکم ناصبی حکمی سیاسی بوده و در زمانها و مکانها و شرایط مختلف، مسائل و شرایط خاص آن زمان و مکان در نظر گرفته می شده است. مثلا در نامه حضرت رضا (ع) به مأمون آمده است: «لا یحل قتل احد من النصاب و الکفار فی دار النقیة الا قاتل او ساع فی فساد»^{۱۳} جایز نیست کشتن هیچ یک از ناصبی ها یا کفار، در مکانی که تقیه در آن لازم است؛ مگر کسی که قاتل و یا کوشش کننده در فساد باشد.^{۱۳}

۳- تعریفی نو از ارتداد
سؤال ۲۵۰۶ در رساله استفتائات چنین است:

معنای ارتداد چیست؟ آیا کسی که در یکی از اصول دین یا احکام ضروری آن به هر دلیل و علتی شک کند بدون این که بخواهد حقی را انکار نماید، مرتد حساب می شود؟

جواب: معنای ارتداد به عقب برگشتن است، یعنی بعد از اسلام به کفر برگشتن؛ و کفر در مقابل ایمان است. و معنای ایمان صرف پیداشدن یقین و عقیده ای در بستر ذهن نسبت به مبدأ و معاد و نبوت نیست، زیرا پیداشدن یقین و عقیده به چیزی، اختیاری انسان نیست؛ در صورتی که ایمان و کفر دو عمل اختیاری می باشند که مورد پاداش و مجازات خداوند قرار می گیرند، و اگر غیر اختیاری بودند پاداش و مجازات بر امر غیر اختیاری برای خداوند حکیم و عادل، قبیح بلکه محال می باشد، بلکه ایمان به معنای التزام و پایبندی عملی و اخلاقی به عقیده ای است که در قلب پیدا شده است؛ و کفر یعنی انکار و عدم التزام به آن.

کفر^{۱۴} به معنای پوشاندن امر واضح و روشن است؛ و لذا به «زارع» نیز کافر گفته می شود، چون بذر را زیر خاک می پوشاند. پس کسی که حق بودن اصول دین را یقین دارد و هیچ گونه شبهه ای در آنها نداشته باشد و با این حال از روی عناد و لجاجت و یا تعصب، و یا انگیزه های سیاسی، اقتصادی و غیره آنها را انکار کند و التزام عملی و اخلاقی نداشته باشد، او کافر می باشد؛ زیرا امری را که برایش روشن و قطعی است انکار نموده است. اما کسی که یا در حال تحقیق است و یا در اثر ضعف مطالعه، یا القانات تشکیک کنندگان، و یا به دلایل دیگر در بعضی اصول یا فروع ضروری دین به شک می افتد، بدون داشتن عناد و تعصب و لجاجت مرتد محسوب نمی شود. این معنا از آیه شریفه (انّ الذّین ارتدوا علیّ ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشّیطان سؤل لهم)؛ (همانا کسانی که پس از روشن شدن حق و راه هدایت برای آنان به عقب برگشتند - و مرتد شدند - در دام شیطان قرار گرفته اند)، به خوبی استفاده می شود؛ زیرا ارتداد را مقید به تبیین و روشن بودن حق و هدایت برای اشخاص نموده است. آیات دیگر نیز به همین معنا دلالت دارد.

بنابراین اثبات ارتداد بسیار مشکل می باشد، زیرا یقین و تبیین از امور نفسانی غیر مشهود است و به صرف گفتن کلمه ای از روی شک و تردید، و



یا بدون قصد جدی انکار حق، کسی مرتد نمی‌شود. و در مورد ارتداد و نیز سایر گناهانی که موجب حد یا تعزیر است اگر کوچکترین شبهه‌ای در ثبوت آنها باشد، حد و تعزیر جاری نمی‌شود. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: ادرثوا الحدود بالشبهات؛ (با اندک شک و شبهه ای اجرای حدود را متوقف کنید.) و اگر متهم به یکی از گناهان ذکر شده، قبل از دستگیری توبه کند، یا شبهه توبه در بین باشد حد از او ساقط می‌شود. ۱۴

۴- تأسیس اصل

آیت‌الله منتظری در زمینه پذیرش این عقیده که انسان در تغییر اندیشه آزاد است، در کتاب رساله حقوق خود، این اصل را به عنوان یک حق از حقوق انسان به رسمیت شناخته است.

حق آزادی اندیشه و بیان

از آنجا که عقل و تفکر جوهر اصلی انسان می‌باشد، آزادی اندیشه و بیان هم از حقوق مسلم همه انسانها به شمار می‌رود و همه حق دارند که در مسائل مختلف اعتقادی، سیاسی و اجتماعی آزادانه بیندیشند و حاصل تفکر و اندیشه خود را بیان نمایند؛ و می‌توان گفت آزادی اندیشه و بیان از مهمترین حقوقی است که هر انسانی دارد، و تجاوز به

این حق و سلب آن ستمی بزرگ بر انسانها می‌باشد؛ آیه شریفه: (خلق الانسان علمه اللبان) ۱۵

خداوند انسان را آفرید و بیان را به او آموخت، نیز به اهمیت بیان اشاره دارد. امام صادق (ع) حتی با منکران خدا و بی دینان نظیر: عبدالملک مصری، ابن مقفع، ابن ابی العوجاء و دیصانی در مسجدالحرام - یعنی مهمترین مرکز عبادی و اعتقادی اسلام - بحث آزاد داشتند و آنان نظریات و افکار و اندیشه‌های الحادی خود را با استدلال بدون هیچ گونه ترس و منعی با آن حضرت مطرح می‌کردند. ۱۶

در حقیقت تعبیر به آزادی اندیشه یا تغییر آن نوعی مسامحه در تعبیر است؛ زیرا پیدایش هر عقیده و استمرار آن معلول شرایط خاص ذهنی است که از اختیار انسان خارج می‌باشد. آنچه اختیاری انسان است - و انسان نسبت

به آن آزاد است - مقدمات آن می‌باشد؛ نظیر تحقیق، مطالعه و تلاش فکری در راه رسیدن به آنچه حق است.

از این رو تحمیل هر عقیده ای به دیگری، نه امکان دارد و نه صحیح خواهد بود؛ و هر انسانی بالفطرت در پیدانمودن هر اندیشه و استمرار آن قابل تحمیل و اکراه نخواهد بود. آیه شریفه: (لا اکراه فی الدین...) ۱۷ آیت الله منتظری نیز در این رابطه چنین تغییری را پذیرفته است. ۱۸

تعیین محدوده ارتداد

در راستای تبیین مفاهیم و مبانی بحث ارتداد و در راستای تبیین موضوع

قطعا منحصر به مسائل غیر دینی نیست. به شهادت تاریخ نیز سیره پیامبر اکرم و پیشوایان معصوم با مخالفان اسلام و آنهایی که با غیر سلاح با دین حق مبارزه می‌کردند، همین بوده است. آن حضرات پیوسته با منطق و استدلال و جدال احسن با کسانی که نسبت به اسلام شبهه ای داشتند، برخورد می‌کردند. از باب نمونه، مجادلات و مباحثات ابن ابی العوجاء و امثال او با امام صادق در مسجدالحرام و نیز مناظرات کلامی حضرت رضا با علمای سایر ادیان قابل توجه می‌باشد. ۱۹



مرتد، آیت‌الله منتظری محدوده بحث را در پاسخ به سؤال تبیین می‌فرماید. سؤال: آیا اگر فلاسفه و متفکرین به نقد دین پردازند و پاسخ‌های فقها را نیز نقد کنند و قانع نشوند، می‌توان آن‌ها را معاند و مرتد دانست و اعدام کرد؟ جواب: نقد علمی - چه در مسائل دینی یا غیر آن - غیر از عناد و لجاجت بحق و انکار آن می‌باشد. ملاک ارتداد، عناد با حق پس از روشن شدن آن است.

قرآن می‌فرماید: (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فِیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛ (بشارت ده [ای پیامبر] به آن دسته از بندگانی من که به سخن گوش فرا داده و سپس بهترین آن را پیروی می‌کنند).

اگر نقد و ابراز نظر نباشد، انتخاب احسن و سپس پیروی از آن امکان ندارد. لازم به تذکر است که مقصود از آیه شریفه، اگر فقط مسائل دینی نباشد

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: ادرثوا الحدود بالشبهات ۲۱؛ (با اندک شک و شبهه ای اجرای حدود را متوقف کنید.) و اگر متهم به یکی از گناهان ذکر شده، قبل از دستگیری توبه کند، یا شبهه توبه در بین باشد حد از او ساقط می‌شود. ۲۲

- ۱- محمد، آیه ۲۵.
- ۲- لسان العرب ج ۱۵، ص ۴۲۸.
- ۳- مانده، آیه ۵۴.
- ۴- مقدس اردبیلی، مجمع الفوائد، ج ۳، ص ۳۱۹.
- ۵- سایت مجمع، ارتداد در فقه اسلامی، پاسخ شورای فقهی مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم.

۶- منتظری، حسینعلی، رساله عملیه، انتشارات مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۲.

۷- ماخذ سابق ص ۵۶۱.

۸- رساله عملیه، چاپ، شانزدهم، ۱۳۷۷، مسئله ۳۲۱۰.

۹- سوره آل عمران (۳)، آیه ۷۲.

۱۰- سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۴

۱۱- منظور از 'مرتد ملی' برگشتن از اسلام فردی است که از بدو تولد مسلمان نبوده و بعدها مسلمان شده و مجدداً برگشته است؛ اما 'مرتد فطری' کسی است که پدر یا مادر او مسلمان بوده و پس از بلوغ و گرایش به

اسلام مرتد شده است.

۱۲- لبس الاسلام لبس الفرو و مقلوبا. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، ص ۱۵۷ و ۱۵۸).

۱۳- منتظری، حسینعلی، اسلام دین فطرت، ص ۶۹۵.

۱۴- رساله استفتائات، ص ۵۲۶.

۱۵- الرحمن (۳۵۵)؛ (و) ۴.

۱۶- کافی، کتاب التوحید، باب حدوث العالم و اثبات المحدث، ج ۱، ص ۸۲-۷۲.

۱۷- بقره (۲۵۶:۲)

۱۸- منتظری، حسینعلی، رساله حقوق، ص ۵۱.

۱۹- منتظری، حسینعلی، پاسخ به پرسش‌های دینی، ص ۵۳۱.

۲۰- سوره محمد(ص) (۴۷): (آیه ۲۵).

۲۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۲۴ مقدمات حدود، ص ۳۳۶.

۲۲- منتظری، حسینعلی، پاسخ به پرسش‌های دینی، ص ۵۳۲.

درس هایی از آیت الله العظمی صانعی در ماه مبارک رمضان ۱/

دعا از منظر قرآن و روایات



کرد و مفطرات را بجا نیاورد. به نظر می آید که مناسبتی در قرار گرفتن مسئله دعایین دو دسته از آیات روزه وجود دارد و یک قضیه اتفاقیه است. آیتی که درباره روزه خوانده شد، بعد از آن آیات نازل شده است و از پیغمبر سوال می کند: اذا سنلک عبادی عنی از چه چیز خدا سوال کرده اند؟ از جواب بعد معلوم می شود که سوال از نزدیکی یا دوری خداوند است، جواب داده که خدا نزدیک است. حرف های شمارا هم پاسخ می دهد. او را بخوانید پاسختان می دهد. این داستان هم اتفاق افتاده این آیات نازل شده این آیه اذا سنلک عبادی عنی بر طبق سوال آن ها نازل شده است، در ادامه دوباره بحث آیات صوم مطرح می شود.

در آیه دیگر دارد: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (مرا بخوانید، اجابت می کنم و آنانی که از عبادت من تکبر می ورزند، بزودی داخل جهنم می شوند). حالا خود این قضیه اتفاقیه رخ داده و چون ماه رمضان، ماه شریفی است، دعای در ماه رمضان هم بسیار مطلوب است؛ لذا دیده می شود که بیشترین دعاها در ماه رمضان وارد شده است. به خاطر همین است که این ماه، بهار قرآن و ماه دعا نامیده شده و نسبت به ماه های دیگر از معنویت و شکوه خاصی برخوردار است.

وقتی به معنی و مفهوم دعا پی بردیم، درمی یابیم که دعا از دو جنبه دارای اهمیت است و آثار بابرکتی دارد. اول: اثرات عمومی دعاست که مملو از معنویت، نورانیت، صفا و قرب الهی است که در قلب و روح انسان ایجاد می شود. دوم: آثار خصوصی برخی دعاهاست که قضای حاجات، رفع بیماری ها و گرفتاری ها از آن جمله هستند، ولی به ثمر نشستن دعا و نیایش شریطی دارد که بدون فراهم آمدن آنها، اجابتی که مورد نظر نیایش گر است، محقق نخواهد گشت.

دعا در فرهنگ اسلامی

در فرهنگ اسلامی، دعا یکی از برترین عبادات معرفی شده است. امام سجاد علیه السلام در «مناجات الذاکرن» خود - از مناجات پانزده گانه (مناجات خمس عشر) - به خداوند عرض می کند: «وَمِنَ اعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنَا جِرَانُ ذِكْرِكَ عَلِي السَّنْتِنَا وَ اذْنُكَ لَنَا بِدَعَائِكَ وَ تَتَزِيهِيكَ وَ تَسْبِيحِكَ» (یکی از برترین و بزرگترین نعمت های تو بر ما یاد تو است که بر زبان های ما جاری است و اجازه تو است که تو را بخوانیم و دعا و تسبیح کنیم). در برخی روایات، مخصوصاً دعای کمیل، دعا اسلحه مومن معرفی شده.

البته استجاب دعا نیز شریطی دارد که شرط اصلی آن بندگی خداوند است. بر این اساس حضرت امیرالمؤمنین ع در دعای کمیل به خداوند چنین عرض می کند: «فانک قضیت علی عبادک بعبادتک و امرتهم بدعائک و ضمانت لهم الاجابیه» (خدایا تو بر بندگانت حکم کردی که بندگی تو را به جا آورند و آنان را امر به دعا فرمودی و اجابت را برای آنان

مطلوب است؛ لذا دیده می شود که بیشترین دعاها در ماه رمضان وارد شده است. به خاطر همین است که این ماه، بهار قرآن و ماه دعا نامیده شده و نسبت به ماه های دیگر از معنویت و شکوه خاصی برخوردار است.

ماه رمضان، ماه شریفی است، دعای در ماه رمضان هم بسیار مطلوب است؛ لذا دیده می شود که بیشترین دعاها در ماه رمضان وارد شده است. به خاطر همین است که این ماه، بهار قرآن و ماه دعا نامیده شده و نسبت به ماه های دیگر از معنویت و شکوه خاصی برخوردار است.

قرآن و معصومین ع معلوم می شود. این تأکید بسیار زیاد، نشانگر جایگاه ویژه دعا در اسلام است، تا جایی که رسول گرامی ص فرمود: «الدُّعَاءُ مَحُّ الْعِبَادَةِ». مخ به جایگاهی گفته می شود که مسئولیت هدایت و ارزیابی را به عهده دارد؛ یعنی دعای مغز عبادت است.

آداب دعا

دعا همچون دیگر فرائض عبادی و فعالیت های انسانی، دارای شرایط و مقتضیاتی است. عبادات آداب و مقررات ویژه ای دارد که در صورت مراعات آن، نتیجه بهتر و مطلوبتری به دست می آید. برخی از آن آداب عبارتند از:

الف. حال دعا

شرایط روحی و آمادگی دعا کننده نقش مهمی در برقراری ارتباط انسان با خدا دارد. حال دعا از شرایط خاص است که دعا کننده باید با تمام وجود متوجه ذات اقدس باری تعالی باشد و به غیر آن نیندیشد و هیچ امیدی به دیگران نداشته باشد و از این روست که خداوند بزرگ، دعای دلی را که غافل و مشغول باشد نمی پذیرد.

ب- حضور قلب

قلب محل اتصال با خداست و دعا، کانال ارتباط انسان با خدا می باشد که گذشته از طلب حاجات، تامین کننده نیاز های معنوی و روحی انسان می باشد. درخواست از خدای متعال برای برآورده ساختن حاجتی، طبیعی است، اما این ارتباط، در صورتی مؤثر واقع می شود که باطن انسان متوجه خدای متعال باشد و تقضع به پیشگاه او شکل بگیرد و انسان، فقط خدا را مؤثر در امور مسبب الاسباب بداند.

ضمانت کردی.

نیاید فراموش کرد که دعا، به عنوان ارتباط بنده با خدای خود، دارای ارزش است؛ اگر چه اجابتی به دنبالش نباشد. بنابراین نباید در صورت عدم استجاب دعا، خسته و ناامید شد.

بنابر این همان طور که ذکر شد، دعا در لغت به معنای طلب، درخواست و تقاضاست و در اصطلاح به اظهار نیاز و خواهش بندگان به درگاه خدای قادر متعال گفته می شود، اما ارزش و اهمیت دعا در فرهنگ اسلامی، از سفارشهای



ج. زمان مناسب

در همه اوقات و همه لحظات زندگی، نیایش برای ما امکان پذیر است؛ زیرا همیشه روزنه‌های درگاه الهی باز است. دعا و نیایش های شبانگاهی، لذت وصف ناپذیری است. در آن هنگام که تاریکی مطلق فضای پیرامون ما را در برمی گیرد، روح انسان از اطراف منقطع می گردد و زمینه برای ارتباط بیشتر می شود.

در آیات و روایات توصیه شده است که هرگاه نسیم رحمت الهی وزیدن گرفت و انسان احساس کرد دلش میل به سخن گفتن با خدا دارد، نیایش کند. علاوه بر آن، زمان‌هایی نیز در آیات و روایات، به عنوان وقت‌های مناسب برای نیایش سفارش شده است؛ مثل بعد از اقامه نماز، شب و روز جمعه، نیمه شب، هنگام تلاوت قرآن و اذان. در این لحظات، امید به استجاب بیشتر است.

زمان و ظرف تحقق از شرایط استجاب دعاست. بعضی از زمان‌ها و فرصت‌ها موقعیت بهتری دارند و احتمال استجاب در آن مواقع خاص را بیشتر دانسته اند. از آن جمله ماه مبارک رمضان، شبهای قدر، روز عرفه، روزهای عید فطر، قربان، غدیر، و شبهای جمعه است. رسول اکرم ص دعا در ماه مبارک رمضان را مستجاب دانسته و فرموده اند:

... وَ دُعَاءُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ ... ۴

د. مکان دعا

محیط در روح انسان تاثیر گذار است و ایجاد شرایط روحی در دعا نیز بسیار مؤثر است. مکان‌های شریف و مقدس مانند مکه معظمه، مدینه منوره، کربلای معلی، مشهد مشرفه امامان، مساجد، مرقد امامزادگان و... در استجاب دعا نقش بزرگی دارند و تأثیر شگرفی می گذارند.

اسباب و عوامل اجابت

اسباب و عواملی که در استجاب دعا مؤثرند دعا کننده باید آن را در نظر داشته باشد.

الف. قطع امید از غیر خدا

آنگاه که انسان از غیر خدا قطع امید می کند، حالت خاصی پیدا می کند، در این حالت فرد در اراده دعا استوارتر می شود.

ب. دعای جمعی

خداوند عنایت ویژه به جمع دارد؛ "یدالله مع الجماعة" و از عوامل مؤثر در اجابت دعا را حضور در جمع می داند. وجود جمعیت ظرفیت‌ها را بالاتر می برد؛ چراکه افراد مختلفی با ظرفیت‌های

متفاوت در دعا کنندگان وجود دارند و این حالت است که قابلیت بهره گیری از فیض الهی را بیشتر خواهد ساخت.

ج. توسل به اولیای الهی

وسيله قرار دادن کسانی که می توانند میان ما و خداوند واسطه شوند، نقش مهمی در اجابت دعا دارد. هر کسی به هر مقداری که نزد خداوند آبرومند است، می تواند وسيله ارتباط انسان با درگاه الهی، برای رسیدن به حاجت‌ها و نیازها باشد و در

امر استجاب دعا، وساطت

نماید. برترین کسانی که از وجاهت و آبرومندی کامل نزد خداوند برخوردارند، معصومین ع هستند و پس از ایشان، قربان درگاه الهی - اهل معرفت و کمال - و حتی مؤمنان و کسانی که اجمالاً آبرومند هستند، می باشند. اینان واسطه نزد خداوند محسوب می شوند.

انبیاء، ائمه و صلحاء، انسان‌های برجسته ای هستند که در درگاه خداوند دارای تقرب ویژه هستند، اگر اولیای مقرب درگاه خدا واسطه بین ما و خدا باشند، دعا به اجابت نزدیکتر می گردد.

د. امیدواری به خداوند

دعا کننده، باید با امید و اطمینان کامل دعا کند و شک و تردید و سوءظن را از خود دور نماید. به همین جهت، در دعای ابی حمزه ثمالی می خوانیم: 'بارالها، می دانم که تو برای کسی که به تو امیدوار است، در مقام و موضع اجابت هستی'.

در اعمال بیست و هفتم رجب نیز چنین آمده است: 'پروردگارا، با دعا و خواندن، از تو تقاضا و طلب می کنم؛ همچنان که یک فرد امیدوار، تو را آن گونه دعا کرد و تو هم او را به آرزویش رساندی'.

زیرا خداوند از رگهای گردن به بندگانش نزدیکتر است؛ "نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ"

ه. اصرار و پافشاری در دعا

از عواملی که سبب استجاب دعا می گردد، اصرار و مداومت در دعا می باشد. خدای متعال گاهی اوقات به دلایلی دعای بنده خویش را سریعاً اجابت نمی کند؛ حال یا به علت گناهی است که انجام داده که باید توبه کند و یا به علت عدم وجود شرایط لازم و نیاز به

فرصت کافی برای استجاب دعا از مجرای طبیعی است و یا به جهت این که خدای متعال می خواهد بنده اش ارتباط خود را با او بیشتر کند و به درگاه او توجه بیشتری داشته باشد بنابراین، اصرار در دعا، خود عاملی در استجاب دعا محسوب می شود. از سوی دیگر، اصرار بر دعا و نیایش آثار معنوی زیادی برای انسان دارد که خود نعمتی بزرگ است. بدین جهت، هیچ گاه نباید از تأخیر در

قلب محل اتصال با خداست و دعا، کانال

ارتباط انسان با خدا می باشد که گذشته از

طلب حاجات، تأمین کننده نیازهای

معنوی و روحی انسان می باشد.

در همه اوقات و همه لحظات زندگی،

نیایش برای ما امکان پذیر است؛ زیرا همیشه

روزنه‌های درگاه الهی باز است. دعا و نیایش

های شبانگاهی، لذت وصف ناپذیری است.

در آن هنگام که تاریکی مطلق فضای

پیرامون ما را در برمی گیرد، روح انسان از

اطراف منقطع می گردد و زمینه برای

ارتباط بیشتر می شود. محیط در روح انسان

تأثیر گذار است و ایجاد شرایط روحی در

دعا نیز بسیار مؤثر است.

استجاب دعا دلگیر و ناامید شویم و در صورت مستجاب نشدن دعا، هرگز نباید از رحمت پروردگار ناامید گردیم؛ چراکه در برخی از موارد، دعای بنده به دلیل نبودن مقتضیات آن، برآورده نمی گردد.

موانع استجاب دعا

خداوند در قرآن کریم می فرماید: "وَقَالَ رَبِّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ" * اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لَيْلًا تَنَسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ *؛ پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند. خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیسایید، و روز را روشنی بخش قرار داد، خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است هر چند اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند. از این آیات فهمیده می شود: دعا کردن محبوب خدا و خواست خود

اوست. بعد از دعا، وعده اجابت داده شده است، ولی این وعده مشروط است و مطلق نیست، دعائی به اجابت می رسد که شرایط لازم در دعا و دعا کننده و مطلبی که مورد تقاضا است جمع باشد. دعا خود یک نوع عبادت است، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده و همان جا تهدید شدیدی نیز نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند، دیده می شود؛ آن جا که می گوید: کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند (ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین).

دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاش‌ها و کوشش انسان اثری نبخشند، و یا به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد. بنا براین اگر انسان بخواهد دعا را جانشین تلاش و کوشش کند، قطعاً مستجاب نخواهد شد. از امام صادق (علیه السلام)

می خوانیم: أربعة لا تستجاب لهم دعوة: رجل جالس فی بینه یقول: اللهم ارزقنی، فیقال له ا لم آمرک بالطلب؟!؛ (چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی شود: یکی کسی است که در خانه خود نشسته و می گوید: خداوندا! مرا روزی ده. به او گفته می شود: آیا تو را به جستجوی روزی امر نکردم؟). همان طور که عوامل استجاب دعا وجود دارد، موانعی هم در این راه قرار دارد که دعا را محقق نمی سازد. بعضی از آنها بدین شرح است:

گناه

یکی از عوامل مهمی که رابطه انسان با خدای متعال را ضعیف می کند و مانع اجابت دعا می شود، نافرمانی از دستورهای خداست.

حضرت علی (علیه السلام) در دعای کمیل می فرماید: "اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ"؛ پروردگارا، گناهیانی را از من عفو کن که موجب حبس و بالا نرفتن دعای می شوند و در جای دیگر از همان دعا چنین می فرماید: ای آقا و مولای من! به عزت قسم! از تو می خواهم که بدی کردار و رفتارم، موجب پوشیده شدن دعای من از

تو نشود.

پس گناه، مهمترین مانع استجاب دعاست. گناه گذشته از اینکه مانع است، انسان را از نعمت‌های مادی و معنوی هم دور می‌سازد.

لقمه حرام

استفاده از درآمد حلال و پاکیزه، از دیگر شرایط اجابت دعاست که امروزه بیش از هر زمان دیگر، لازم است به آن توجه شود. گفتم می‌شود که لقمه حرام تا چهل روز، مانع استجاب دعا می‌شود. ۷

عدم مغایرت با حکمت الهی

خدای متعال، این عالم را بر اساس حکمت خود اداره می‌کند و هیچ‌گاه، این قوانین را نقض نمی‌کند. بنابراین، استجاب دعا، باید از کانال قوانین و سنن الهی جریان یابد و اگر داعی نقض کننده این مطلب باشد، مستجاب نمی‌شود؛ زیرا خدای متعال، فقط کریم نیست، بلکه حکیم نیز می‌باشد و هیچ صفتی از صفات الهی و صفات دیگر را نقض نمی‌کند.

موافق مصلحت

توانایی و قدرت خدا در انجام خواسته‌بندگان، مورد تردید نیست، گاهی بعضی از خواسته‌ها به مصلحت آنها نیست؛ زیرا خداوند بر همه جوانب زندگی بنده آگاه است، به دلیل لطفی که به بندگان دارد، آن دعا را مستجاب نمی‌کند:

از عواملی که باعث می‌شود حاجات انسان سریعاً اجابت نشود، وجود مصلحت است. گاهی اوقات انسان از خداوند چیزهایی را درخواست می‌کند که اجابت آنها به نفع او نمی‌باشد؛ در حالی که دعاکننده فلسفه آن را نمی‌داند و نمی‌فهمد که اجابت آن‌ها به ضرر او است. در آیه ۲۱۶ سوره بقره آمده است: «چَه بَسَا چِیزِی رَا خُوش نَدَاشْتَه بَاشِید، حَالِ اَنْ کَه خَیر شِمَا دَرِ اَنْ اَسْت وَ یَا چِیزِی رَا دُوسْت دَاشْتَه بَاشِید، حَالِ اَنْ کَه شَرُّ شِمَا دَرِ اَنْ اَسْت». «عَسَى اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ۸

مهیا نبودن شرایط

مهیا نبودن زمان و شرایط دعا از جمله موانع اجابت دعاست. شرایط تحقق هر فعلی از مقتضیات وقوع فعل است. آنگاه که شرایط مهیا نباشد تحقق فعل محال عقلی است؛ «ابی الله ان یجری الامر الا باسبابها».

پیوستگی یاد خدا

شکی نیست که انسان همواره نیازمند لطف پروردگار است و زمانی نیست که از ذات اقدس خداوندی، بی‌نیاز باشد. به همین جهت، می‌بایست انسان در تمامی حالات - خوشی، ناخوشی، سلامت و کسالت - همواره به یاد خدا باشد. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «هر کسی که در همه حال به دعا مشغول باشد، دعای او در هنگام گرفتاری به استجابت نزدیک تر است؛ چون فرشتگان در هنگام بلا می‌گویند: این صدای آشنایی است و دعای او در آسمان در پرده و حجاب نخواهد بود؛ در حالی که اگر انسان تنها در

می‌کند و در طریق تربیت خویشتن گام بر می‌دارد، چرا که دعا به او اعتماد به نفس می‌دهد و او را از یاس و نومیدی باز می‌دارد و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می‌کند.

دعا امری ضروری

دعا از ضروریات و بدیهیات انسان دینی است و بلکه فطری اوست. انسان گرفتار به دنبال پناهگاهی می‌گردد و وقتی گرفتار شد، سراغ تنها امیدش می‌ورد. معمولاً کسانی که قدرت لایزال خداوند به گوششان خورده باشد - ولو قبول ندارند - گرچه مادیگرا باشد - آنگاه که مضطر می‌شود، بدنبال ملجئی می‌گردد. مادیگرا هم



آن وقت که در دریا افتاده و دارد غرق می‌شود، به خدا پناه می‌برد، چون شنیده است که قدرتی هست که به فریاد می‌رسد، آن جا به خدا التماس می‌کند و دعا می‌کند؛ این فطری آدم است.

انسان فطراً در مشکلات بدنبال یاور می‌گردد، پناهگاه معنوی مثل خدا و یا پناهگاه ظاهری به هر حال انسان در گرفتاری‌ها بدنبال کمک است. بنابراین دعا نه تنها ضروری اسلام است بلکه فطری بشر است. به هر حال، احساسی که می‌خواهد او را یاری کند و گرفتاری اش را رفع نماید، لذا به سوی آن قدرت تمایل و گرایش پیدا می‌کند.

دعا خواندن

دعا دارای ابعادی است، دعای لفظی، مثل همین دعاهایی که می‌خوانیم: «اللهم اغن کل فقیر اللهم اشبع کل جائع». بعد دیگر دعا بعد عملی آن است. در دعا در خواست داریم که چنین چیزی انجام بگیرد، بعد دیگر که برای دعا متصور است، دعای قلبی است. باید در همه این

ابعاد هماهنگ باشیم و تلاش کنیم. اللهم ادخل علی اهل القبور السرور، باید در کنار خواسته‌های لفظی در عمل هم ملتزم باشیم.

برای مردگان خود و اهل اسلام عملاً هم کاری انجام دهیم، الفاظ به تنهایی کارگر نیست. مردگان دستشان از دنیا کوتاه شده است، باید عملاً به فکر آنها باشیم و برای آنها کار خیری انجام دهیم. برایشان قرآن بخوانیم، در راه خدا اتفاق کنیم، افطاری بدهیم، گرفتاری را نجات دهیم، نماز مستحبی و نماز قضای احتیاطی برایشان بخوانیم تا ثوابش برای آنها باشد.

اللهم ادخل علی اهل القبور السرور این لفظش است، عمل هم باید در کنار لفظ باشد. اللهم اغن کل فقیر باید برنامه ریزی داشته باشیم و همراه با آن تلاش کنیم تا فقر را از جامعه ریشه کن کنیم. اللهم فک کل اسیر این در مقام لفظ است، باید تلاش کنیم تا اسیران را از گرفتاری نجات دهیم. زندانیان را یاری کنیم تا به آزادی برسند و الا اگر هزار بار بگوییم: اللهم فک کل اسیر ولی قدمی برنداریم، نتیجه ای ندارد. دعای لفظی و تلفظ به دعا که مستجاب شدن ندارد، دعا باید از نظر اعتقاد باشد، یعنی بخواید و در حد توانش در این راه تلاش کند.

چگونه دعا کنیم

چگونه دعا کردن یک هنر است. دعا کردن هم مثل هر چیز دیگر شرایطی دارد. ابتدا باید بدانیم که خواسته ما در اموری باشد که برخلاف جریان طبیعی و سنت الهی نباشد. شخصی دعا می‌کند که باسواد شود و به مراحل بالای علمی دست یابد در حالی که فقط در خانه اش نشسته و تلاش نمی‌کند. این شخص اگر تا صبح هم بگوید خدایا من باسواد شوم، استجابت در کار نیست چون برخلاف جریان طبیعی و سنت الهی و قانون عقلی علت و معلول است. او باید درس بخواند، توفیقش از خداست. برکت در عمر را از خدا طلب کن، من توفیقت می‌دهم. او ده صفحه نمی‌خواند، توفیق علم می‌خواهد. مرحوم مرقانی می‌گفت: وقتی می‌خواستم کتاب رجالم را بنویسم، آنگاه که کتاب را باز می‌کردم، همان مطلبی که می‌خواستم، می‌آمد. این را می‌گویند توفیق و برکت الهی. توفیق بدهد که از مقدمات به نتیجه برسد.

با این که در خانه بنشینم و پاهایم را روی



پایم اندازم و بگویم: خدایا تو رزاقی، روزی مرا برسان. این دعا بر خلاف جریان عادی است، از تو حرکت از من برکت. دعا باید خلاف جریان عادی و سنت جاریه الهی نباشد. روایتی در بحار الانوار آمده است که از امیر المومنین (سلام الله علیه) نقل شده، ایشان می فرماید: خدایا مرا از مخلوقات بی نیاز کن تا به موجودات و انسان ها احتیاجی نداشته باشم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنید و فرمود: این طوری دعا نکن هر انسانی به انسان دیگر محتاج است همه به هم نیازمندیم هیچ کس نیست که بگوید من به دیگری نیاز ندارم، فرمود: بگو خدایا مرا از بدترین مخلوقات بی نیاز کن. اگر بگویی به خلقت هیچ احتیاجی نداشته باشم، نمی شود.

به قول مرحوم شیخ حسین راشد (قدس سره) می گفت: کسی در اتاقی خوابیده بود، یک زیرپوش هم بیشتر نداشت با یک لیوان آب و یک پی جامه داشت. او می گفت: من به هیچ کس محتاج نیستم این فرد تمام وجودش احتیاج است. همان سقفی که بالای سرش است بنا و عمله و آجرپز و کوره پز کمک کرده اند، همه این ها را نیاز داشته است. آن لباسی که پوشیده، با چندین واسطه به دست دیگران به وجود آمده است. آن آبی که می خورد، با چندین واسطه به دست آمده است. این ها همه به دست اوست پس انسان عین احتیاج است. این طور نیست که بگوید من محتاج نیستم.

به قول سیدنا الاستاد امام (سلام الله علیه) می فرمود: در آنم الفقراء الی الله باری تعالی خواسته با ما حرف بزند، شما به سوی خدا محتاجید، و گرنه در مقابل خدا مایی وجود ندارد. ما عین فقریم خود فقریم. خود احتیاج هستیم، مایی نیستیم. آنم الفقراء الی الله پس دعا بر خلاف جریان عادی معقول نیست. مریض می گوید: خدایا مرا شفا بده، در حکایت های زیادی این مسئله آمده است. نقل شده که موسی کلیم الله مریض شده بود به او گفتند برو نزد طبیب، گفت من نزد طبیب نمی روم. کسی که مرا بیمار کرده، خودش هم شفا می دهد. به او خطاب شد این چه حرف هایی است؟ تو نزد دکتر برو تا ما هم شفا می دهیم. سراغ دارو و درمان برو تا با اسراری که در گیاهان و داروها قرار داده ایم، پی به قدرت ما ببری، ایمانت بیشتر می شود. این جوابی بود که به موسای کلیم داده

شد. گن تجد لسنه الله تبدیلاً جریان جهان و جریان خلقت، جریان علت و معلول است. جهان بی علت و معلول به وجود نمی آید. در باب الصدقه کتاب وسائل الشیعه دارد، کسی شش غلام داشت. می دانید که غلام در گذشته، سرمایه و ثروت کلانی به شمار می رفت. او مریض شد و در بیماری یا قبل از آن، همه غلام ها را در راه خدا آزاد کرد و در همان حال از دنیا رفت و چند دختر از خود باقی گذاشته بود، هیچ چیز نداشتند بخورند. عده ای نزد پیغمبر اسلام رفتند و گفتند یا رسول الله، او چندتا دختر دارد، شما کمکی بکنید تا بتوانیم که این بچه هایش را اداره کنیم. حضرت فرمود: او چندین غلام داشت، آن ها را چه کار کرد؟ گفتند همه را در راه خدا آزاد کرد. پیغمبر فرمود: اگر قبلاً به من خبر داده بودید نمی گذاشتم او را در قبرستان مسلمین دفن کنند! چون چند نفر از خودش باقی گذاشته که سربر جامعه شده اند و اینک با فقر و احتیاج، شخصیتشان هم ترور شده است. او که سبب به وجود آوردن آن ها بوده، باید به فکرشان هم باشد. در تحدید نسل مقاله نویسان می نویسند، آدم یک قناری را که می گیرد باید به فکر قوت و غذا و

جایش هم باشد. در روایات وصیت آمده است که مسئله وصیت به ثلث هم احکامی دارد. آن الله رضی بالخمس یک پنجم را وصیت کنید. خدا هم به خمس راضی شده شما اگر درآمدی داشته باشید باید بدهید؟ آن یک پنجمش را. و اعلموا انما غنمتم من شی فأن لله خمسة خدا گفته یک پنجم، و از این بیشتر قرار نداده است. وصیت تابع شرایط و خصوصیات زندگی فردی است. شهید ثانی در دروس نقل کرده است. افضل صدقه توسعه بر عیال است. چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است. افضل صدقات توسعه بر رحم است. نمی گویم هیچ صدقه ندهید. صدقه بلاها را از بین می برد. باید همه جهات را رعایت کنید. و یوثرون علی انفسهم ولو کانت بهم خصاصة دیگران را بر خودشان مقدم می دارند. من باید ایثار کنم، اما اگر ایثار من سبب شود زن و بچه

این که شرافت پزشکی گاهی قصاص ها را اجازه نمی دهد، می گوید خودت قصاص کن. به هر حال شرافت پزشکی و از نظر عقلی و شرعی اجازه نمی دهد؛ چون احتمال بهبودی او هست. نمی شود او را کشت. می گویم خدایا خوب کن، دعا می کنم امیدوارم این طوری هم خدا شفا می دهد.

شهید مطهری (قدس سره الشریف) ظاهراً مقاله ای تحت عنوان اللهم اهدنا در آن جا می گوید: خیلی از علوم با الهام بوده الهام یعنی جرقه ای که در قلب آدم می زند و به قلبش الهام می شود، خیلی از علوم، الهام است، جرقه است. گرچه بسیاری از پیشرفت های انسانی در اثر الهام و جرقه الهی است.

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
۱ بقره، ۱۸۶.

۲ - سوره بقره، ۱۸۳-۱۸۷. یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ۱۸۳.

ایاماً معدودات فمن کان منکم مریضاً أو علی سفر فعدة من ایام أخر و علی الذین یطیقونه فلیدة طعام مسکین فمن تطوع خیراً فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهادی و الفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضاً أو علی سفر فعدة من ایام أخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون

و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب أجب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون

أحل لکم لیلة الصیام الرقت الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تخثون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم فالان باشرؤهن و ابتغوا ما کتب الله لکم و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الأسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد تلک حدود الله فلا تقریوها کلذک ینین الله آیاته للناس لعلهم یتقون.

۳. فاطر، ۱۵.

۴- بحار الانوار، ج ۹۶، صفحه ۳۵۶.

۵- ق، ۱۶.

۷- بحار الانوار ج ۹۳، ص ۳۵۸.

۸- بقره، ۱۶.

دعا فوائد خاص خود را دارد. یکی از فایده هایش این است که به انسان انگیزه می دهد و از مایوس شدن باز می دارد. در پرتو دعا امید وار می شود و کار را رها نمی کند، شما اگر در کاری موفق نشدید نباید ناامید شوید. دعا باعث می شود از زندگی مایوس نگردید، در اثر دعا امید در انسان زنده می شود و امید جامعه را از گرفتاری ها نجات می دهد.

فایده هایش این است که به انسان انگیزه می دهد و از مایوس شدن باز می دارد. در پرتو دعا امید وار می شود و کار را رها نمی کند، شما اگر در کاری موفق نشدید نباید ناامید شوید. دعا باعث می شود از زندگی مایوس نگردید، در اثر دعا امید در انسان زنده می شود و امید جامعه را از گرفتاری ها نجات می دهد.

استجاب دعا در یک مریض این گونه است که شفا مریض بر قلب یک پزشک الهام می شود و او دارویی می دهد که درد را درمان می کند.

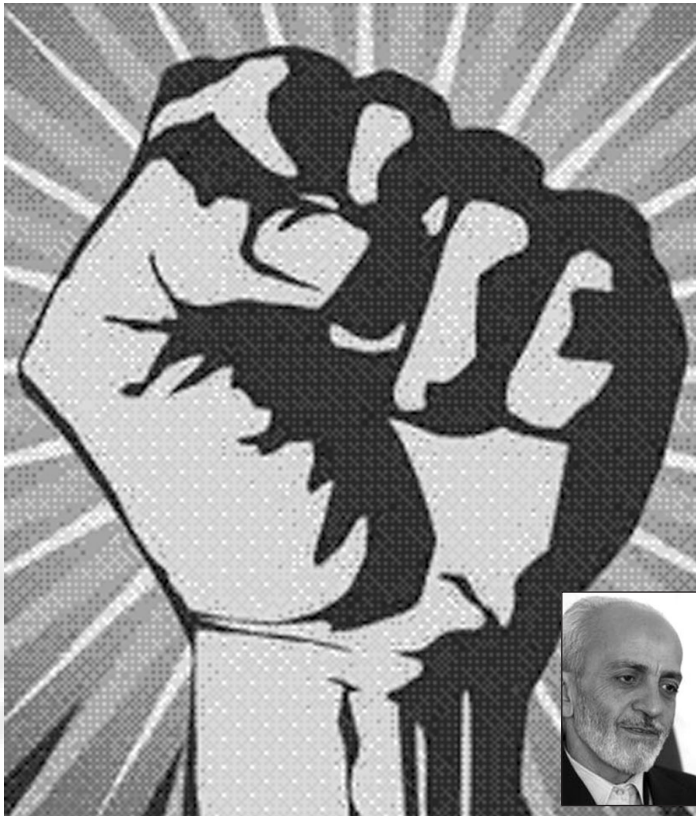
کسی سرطان معده گرفته سرطان خون هم دارد سرطان حنجره هم او را رنج می دهد و سرطان زبان هم گرفته و مرتب درد می کشد، آیا می شود او را ترحم کشت یا نه؟ پزشکان می گویند: چون قابل معالجه نیست اسمش را قتل ترحمی می گذارند. آیا این فرد را می شود کشت؟ شرافت پزشکی اجازه نمی دهد او را بکشند، کما



به مناسبت سالگرد ارتحال آیت الله طالقانی
و نگاهی به چگونگی تدوین قانون اساسی

اگر آفتاب عمر آیت الله طالقانی غروب نمی کرد، قانون اساسی ضد استبداد تر بود

شهر سید کاظم اکرمی



امروز از مراجع تقلید به شمار می روند. تاکید آنها بر استفاده از قرآن، عقل و سنت در تدوین اصول قانون اساسی بود هر چند قانون اساسی که جناب حبیبی در پاریس به همراه برخی دیگر از نیروهای انقلاب تدوین کرده بودند هم مطرح بود قانون اساسی سایر کشورها هم مطالعه می شد.

در طول این سالها برخی منتقدان بر این باور بودند که پیش نویسی که ابتدا در پاریس تدوین شد دارای نقاط قوتی نسبت به آنچه در مجلس خبرگان مورد تصویب قرار گرفت بود. به عنوان فردی که در جریان مذاکرات قرار داشتید، دلایل تغییرات صورت گرفته در پیش نویس چه بود؟

پیش نویس تدوین شده دارای نقاط قوتی بود و بر همین اساس هم بسیاری از موارد آن با تغییراتی جزئی در قانون اساسی فعلی گنجانده شد. به هر حال نظر اکثریت خبرگان این بود که بیشتر از مباحث فقهی استفاده شود و البته در پیش نویس، اصل ولایت فقیه نیز مطرح نشده بود. درباره انتقادات نسبت به تغییرات پیش نویس هم استدلالهایی مطرح شد. اینکه در قانون اساسی

مجلس به کدام مکتب فکری بود یعنی بیشتر از چه منابعی برای تدوین قانون اساسی الهام گرفته شد؟ تفکر فقهی، تفکر غالب در خبرگان

حرکت انقلاب مضر می دانستند. این امر در اکثر کشورهای دنیا نیز بازتاب مثبتی داشت چه اینکه آنها در می یافتند که انقلاب قصد حرکت بر مبنای قانون را دارد.

در آن مقطع میان احزاب و گروه های سیاسی پرشماری که وجود داشت بر سر انتخابات خبرگان قانون اساسی، رقابت هم شکل گرفت؟

رقابت به معنی امروزی آن خیر. به عنوان مثال حزب نوپای جمهوری اسلامی و نهضت آزادی ایران من را به عنوان کاندیدای استان همدان معرفی کرده بودند. در همدان رقابتی به آن معنا وجود نداشت و از فضای شهرهایی مانند تهران هم اطلاعی ندارم. ترکیب مجلس خبرگان اول، ترکیب غالب

توجهی است و تقریباً می توان از سلاقی مختلف مذهبی و سیاسی در آن نماینده ای یافت. گرایش کلی

**امام به این نتیجه رسیدند که
اعضای خبرگان قانون اساسی
باید توسط مردم انتخاب
شوند تا هم روند امور به
سمت قانونی شدن سوق یابد
و هم مردم در این زمینه به
ایفای نقش بپردازند. امام
بی قانونی در کشور را برای
ادامه حرکت انقلاب مضر
می دانستند. این امر در اکثر
کشورهای دنیا نیز بازتاب
مثبتی داشت چه اینکه آنها در
می یافتند که انقلاب قصد
حرکت بر مبنای قانون را دارد**

قانون اساسی بود. به هر حال از ۷۳ نماینده عضو مجلس، حدود ۵۰ نفر روحانی بودند که برخی از آنها

قانون اساسی به عنوان پایه و اساس شکل گیری حکومت ها و مشخص کننده جهت گیری های کلان یک نظام سیاسی، از اهمیت قابل درکی برخوردار است. پس از پیروزی انقلاب نیز یکی از نخستین اقدامات صورت گرفته از سوی نیروهای انقلاب و با نظر مستقیم بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی، تدوین قانون اساسی بود.

دلیل اصرار امام برای تدوین قانون اساسی چه بود؟ به هر حال این امر منتقدان جدی در میان گروه های سیاسی در آن مقطع داشته است؟

امام چه در دوران مبارزه و چه در طول ۱۰ سال رهبری خود پس از پیروزی انقلاب، این مساله را اثبات کردند که باید به نقش مردم احترام زیادی گذاشت. در آن مقطع دو دیدگاه درباره شیوه تدوین قانون اساسی وجود داشت و امام به هر حال با توضیحات برخی اعضای شورای انقلاب و نظر خود به این نتیجه رسیدند که اعضای خبرگان قانون اساسی باید توسط مردم انتخاب شوند تا هم روند امور به سمت قانونی شدن سوق یابد و هم مردم در این زمینه به ایفای نقش بپردازند. امام بی قانونی در کشور را برای ادامه



مشروطیت نیز ولایت فقیه به صورتی دیگر در نظر گرفته شده بود یعنی اینکه پنج مجتهد تراز اول، مصوبات مجلس شورای ملی را در صورت مغایرت با شرع، وتو می کردند. به هر حال این امر در اصل ولایت فقیه و البته تا حدودی در اصل مربوط به شورای نگهبان متبلور شد.

یکی از موارد انتقاد به قانون اساسی، اجازه انجام تفسیر به شورای نگهبان یا برخی دیگر از نهادها است. این اعتقاد وجود دارد که پس از ارتحال امام چه در جریان تفسیری که از اصول ۹۸ و ۹۹ قانون اساسی در خصوص نظارت استصوابی صورت گرفت و قانونی که مجلس چهارم از تصویب گذراند و بسیاری موارد دیگر، سلیقه‌ای و نه قانونی برخورد شد. چرا در جلسات خبرگان قانون اساسی این آینده‌گری وجود نداشت که با گنجاندن یک اصل، راه تفسیر به رای بسته شود؟

خبرگان اول پیش‌بینی چنین اتفاقاتی را نداشتند والا حتماً مواردی گنجانده می شد که هیچ فرد یا نهادی نتواند از قانون اساسی تفسیر به رای کند. به هر حال در آن روزها امام بر همه مسائل اشراف کامل داشتند و با رفتاری پدرا نه، اختلافات را برطرف می کردند.

چرا در مباحث اعضای خبرگان، این آینده‌نگری وجود نداشت؟ آیا این یک نقطه منفی به شمار نمی رود؟

باور من این است که اگر مرحوم آیت الله طالقانی تا پایان مرحله تصویب قانون اساسی در قید حیات بود با روحیاتی که داشت این دوران‌دیشی را به اعضای خبرگان یادآور می شد. ایشان یک روحانی بود که در نهضت آزادی ایران هم هیچ‌گاه بیش از یک حق رأی برای خود قائل نشد. به دلیل اینکه مورد قبول همه گروه‌های مبارز انقلاب قرار داشت مطمئن هستم اگر آفتاب عمر ایشان غروب نمی کرد، قانون اساسی به نحوی نوشته می شد که بعدها امکان تغییر رأی و محدود کردن حق انتخابات مردم وجود نداشته باشد.

اینکه چهره‌هایی مانند

آیت الله طالقانی یا حضرت امام سال‌ها در قید حیات بوده و جامعه از برکات وجودی آنها بهره‌مند می شد آرزوی بسیاری از نیروهای سیاسی و مردم است، اما برای روزهای پس از این بزرگواران نباید تمهیداتی اندیشیده می شد؟ خداوند در خصوص رسول خاتم خود می فرماید: انک میت و انهم میتون. بله این انتقاد وارد است. البته در فضای ابتدای انقلاب بعضاً این مباحث مطرح شد که با واکنش تندی مواجه می شد چرا که احساسات نسبت به امام و برخی دیگر بزرگان انقلاب بسیار قوی بود.

خود شما پیش‌بینی عدم تحقق برخی اصول مسلم قانون اساسی را که امروز در جریان است داشتید؟

خیر و رنج می کشم از اینکه چنین اتفاقی رخ داده است. اصول قانون اساسی به گونه‌ای بود که حتی نیروهای خارج از کشور و منتقدان انقلاب نیز آن را یک قانون اساسی مترقی لقب داده بودند. امروز که مهندس موسوی براساس اصل ۲۷ قانون اساسی، درخواست تجمع آرام مردم در اعتراض به وقایع رخ داده در جریان انتخابات را دارند و به ایشان اجازه داده نمی شود و با مردم برخورد می شود برای من قابل باور نیست. قرارها بر این بود که هر آن کسی که انتظاری در چارچوب نظام و قانون اساسی دارد، در بیان آن آزاد است و این ویژگی یک جامعه دموکراتیک است. باید امکان

تحمل نظر مخالف وجود داشته باشد و این یکی از اهداف اصلی انقلاب بود. اکثر اعضای خبرگان قانون اساسی طعم شکنجه، تبعید و محرومیت در دوران رژیم پهلوی را چشیده بودند. خود من پنج سال زندان بوده و توسط ساواک شکنجه شدم. حرف همه انقلابیون و در رأس حضرت امام، این بود که این مسائل دیگر تکرار نشود و بر همین اساس، اصولی مانند ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸ و ۳۹ در قانون اساسی گنجانده شد تا آزادی

بیان، قلم، حق اعتراض، عدم تفتیش عقاید و منع شکنجه به رسمیت شناخته شود. در جریان انتخابات و پس از آن، برخوردهایی که با چهره‌های با سابقه انقلاب صورت گرفت و صدای اعتراض یاران امام را بلند کرد به این دلیل بود که آنها نقض قانون اساسی به این وضوح را باور ندارند. در تعالیم دینی ما نیز حکومت امام علی(ع) نمونه واضح است. ایشان تا زمانی که مخالفان دست به شمشیر نبردند حتی حقوق آنها از بیت المال را قطع نکرد. من با برخی از اعضای فعلی شورای

باور من این است که اگر مرحوم آیت الله طالقانی تا پایان مرحله تصویب قانون اساسی در قید حیات بود با روحیاتی که داشت این دوران‌دیشی را به اعضای خبرگان یادآور می شد. ایشان یک روحانی بود که در نهضت آزادی ایران هم هیچ‌گاه بیش از یک حق رأی برای خود قائل نشد. به دلیل اینکه مورد قبول همه گروه‌های مبارز انقلاب قرار داشت مطمئن هستم اگر آفتاب عمر ایشان غروب نمی کرد، قانون اساسی به نحوی نوشته می شد که بعدها امکان تغییر رأی و محدود کردن حق انتخابات مردم وجود نداشته باشد.

نگهبان قبل از انتخابات در زندان بودم و این سخنان را از آنها می شنیدم. قرار بود نیروهای چپ مارکسیستی هم جذب انقلاب شوند اما امروز کار به جایی رسیده که افرادی که در انقلاب هیچ سابقه‌ای ندارند، نیروهای اصلی انقلاب را با اتهاماتی عجیب بازداشت یا محدود کرده‌اند.

شعار اصلی آقای خاتمی در دوران هشت ساله اصلاحات و دغدغه امروز مهندس موسوی و آقای کروبی و همه اصلاح طلبان،

بازگشت به قانون اساسی و اجرای بدون تنازل آن است. به نظر شما آیا ابزاری وجود دارد که این ایده را تحقق بخشد؟

ما ابزاری جز بیان و قلم و روشن‌گری برای جامعه نداریم. البته به لطف خدا همه آحاد جامعه امروز به برخی انحرافات پی برده‌اند و آگاهی در میان جوانان ما در سطح بالایی قرار گرفته است.

امروز فرزندان بزرگان انقلاب مانند فرزندان شهید بهشتی و شهید مطهری نیز به این نقض قانون‌ها معترض هستند. نوه بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در کنار اصلاح طلبان و اصولگرایان منصف، نسبت به شرایط ایجاد شده اعتراض دارند. به نظر من باید با افراد ذی نفوذ صحبت شود و به آنها یادآوری شود که اجرای بدون شرط قانون اساسی به سود کشور و مردم است. در همه کتاب‌های ایدئولوژی سیاسی از امام اسم برده شده و این اصلاً پذیرفته شده نیست که این دستاورد بزرگ به دلیل ندانم کاری و تمامیت‌خواهی برخی، مورد آسیب قرار گیرد. وقتی آیت الله صافی گلپایگانی روحانیون را به پرهیز از ورود به دسته‌بندی‌های سیاسی به سود یک جریان خاص دعوت می کند مشخص است که علما نیز از این شرایط ناراضی هستند. دیدگاه‌های آیت الله صافی و بسیاری از فقها و مراجع، از نگرانی نسبت به وضع موجود و مخاطرات آن حکایت دارد. وقتی می شنوم بعضی اعضای شورای نگهبان به طور رسمی از یک جریان سیاسی و یک کاندیدای خاص حمایت می کنند، باور نمی کنم که آرمان امام و انقلاب به این شکل نادیده گرفته شود. تنها دعا می کنم که این مشکلات برطرف شود و امیدوارم یاران امام و نیروهای اصلاح طلب و اصولگرایان واقعی متوجه آسیب جدی که انقلاب و نظام را تهدید می کند باشند.

منبع: هفته نامه ستاره صبح



گزارش نامه داخل
دفتر پبوع عالیقدر
حضرت آیت الله العظمی صانعی
شهریور و مهر ماه ۱۳۹۰ - رمضان ۱۴۳۲ - آبرت ۲۰۱۱
سال سوم / صفحه ۳۳
www.saanei.org & istifta@saanei.org

دفتر قم:

خیابان شهید محمد منتظری . کوچه هشتم . پلاک ۴

کدپستی ۳۷۱۳۷۴۳۶۹

تلفن : ۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹ - ۷۷۴۴۶۷۶ - ۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۳۵۰۸۰

ایمیل: istifta@saanei.org

حضرت آیت الله العظمی صانعی

اسلام دین منطق و استدلال است. از همین رو در قرآن به پیامبر می فرماید: مردم را با حکمت و سخن نیکو و مشی خردمندانه به سوی خدا دعوت کن. نه با زور و سر نیزه و قدرت. ما در زمانه ای زیست می کنیم که بشریت به طرف صلح جهانی می رود. چکیده اندیشه ها

درج مقاله ها و تحلیل ها در راستای اطلاع رسانی و ارتقاء سطح فکری می باشد و داللتی بر تایید آن نیست.

دیدار انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران با فقیه اهل بیت (علیهم السلام) حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله)

مظلومیت شیعیان در مبارزه با ظلم و ستم

خشونت و عسر و حرج و استبداد و خودکامگی و تضییع حقوق مردم . که حاکم اصلی و واقعی می باشند. به پایان خواهد. توجه داشته باشید که اساس اسلام بر تسلیم در مقابل الله، حق، عدالت و حریت می باشد و اسلام آن است که شهید مطهری (قدس سره) معرفی می کند اسلام آن است که امام (س) معرفی کرد.

حضرت آیت الله العظمی صانعی در ادامه این دیدار فرمودند: به هر حال، مایوس نباشید، در حد توان آگاهی بدهید، در حد توان به آثانی که خودشان را فدایی این ملت و مملکت کرده اند احترام بگذارید، نامشان را با احترام یاد کنید و علاقه خودتان را هر طور هست به آن ها اعلام نمایید.

ایشان در پایان با بیان برخی ناهنجاری ها در جامعه فرمودند: من بارها مطرح کرده ام که اساس همه ظلم ها در اسلام، دروغ است و الان هم تاکید می کنم که زیر بنای همه مفاسد و ناهنجاری ها و ظلم ها، دروغ است که امروز شاهد آن هستیم چون واضح است ظالم ظلم می کند و می گوید عدل است آن هم عدل الهی که این خود گناهی بزرگ می باشد.

در ابتدای این دیدار نماینده دانشجویان طی سخنانی گفت: از این فرصتی که در اختیار دانشجویان دانشگاه تهران و انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و دانشگاه علوم پزشکی تهران قرار دادید تا مسائلی که در فضای کشور وجود دارد خدمت شما منتقل کنیم و از بیانات شما استفاده کنیم تشکر می کنم.

به هر حال دانشجویانی که خدمت شما هستند از یک صبغه معنوی برخوردارند، مجمع انجمن اسلامی قریب به هفتاد سال است که در فضای دانشگاه فعالیت می کند و هر جا توانسته به قدر توان خودش اثرگذار بوده و محوریت خودش را همیشه دیانت قرار داده و میراث این دیانت را صبر قرار داده و همیشه در سختی ها به این گوهر گران بها متمسک بوده اند. در این شرائط قطعاً فرمایش های حضرت عالی، به عنوان یکی از معتمدین حضرت امام و کسی که در راه انقلاب و اسلام خون دل خوردید، و بعد از حوادث سال ۸۸ هم الحمد لله مواضع شما دلگرم کننده بود قطعاً فرمایشاتتان برای ما راه گشاست و صرف ملاقات با حضرت عالی دلگرم کننده است.

اهداء کمک های مردمی به سفارت سومالی در ایران

به اطلاع مومنین و خیرین می رساند کمک های واریزی به حساب حضرت آیت الله العظمی صانعی جهت کمک به مردم سومالی به مبلغ یکصد و پنجاه و هفت هزار و ششصد و بیست دلار (۱۵۷۶۲۰ دلار) تحویل سفارت سومالی در ایران گردید تا به صورت مستقیم در اختیار نیازمندان قرار گیرد.

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد علی صدوقی (ره)

باسمه تعالی

جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای سید محمد خاتمی (دامت افاضاته)

فوت مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد علی صدوقی - یادگار شهید بزرگوار محراب آیت الله صدوقی (ره) - را به حضرت عالی و همه وابستگان نسبی و سببی آن مرحوم تسلیت گفته و از خداوند بزرگ برای ایشان رضوان و رحمت و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل خواستارم.

یوسف صانعی - مشهد مقدس - ۱۳۹۰/۴/۱۱

پیام تسلیت به مناسبت ارتحال حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد رئیسی گرگانی (رحمة الله علیه)

بسمه تعالی

أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
ارتحال عالم جلیل القدر و خطیب توانا حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد رئیسی گرگانی (رحمة الله علیه) موجب تأثر گردید. آن بزرگوار در زمره ی روحانیون برجسته و از همراهان و پیشگامان نهضت امام (سلام الله علیه) در آن دیار بود و از دوستان و نزدیکان مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی (رحمة الله علیه) به شمار می رفت که عمر شریف خود را با تواضع و صفا در راه نشر علوم و معارف اهل بیت (علیهم السلام) و خدمت به مردم سپری نمود.

اینجانب مصیبت وارده را به همه بستگان نسبی و سببی، جامعه روحانیت، علاقمندان ایشان و عموم اهالی استان گلستان تسلیت می گویم. و از خداوند بزرگ برای آن فقیه سعید حشر با اجداد طاهرینش و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل را مسئلت می نمایم.

قم المقدسه - یوسف صانعی

۱۱ رمضان المبارک ۱۴۳۲

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران با مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی صانعی دیدار و گفتگو کردند. در این دیدار که بیش از یک ساعت به طول انجامید حضرت آیت الله العظمی صانعی ابتدا به موضوع مظلومیت اشاره کردند و فرمودند: بدانید مظلومیت همیشه در تاریخ بوده و مخصوصاً شیعیان به خاطر دوری از حاکمان وقت و مبارزه با ظلم و ستم، همیشه در مظلومیت به سر برده اند.

ایشان ضمن بررسی اوضاع کوفه در زمان امیرالمومنین (ع) به تحلیل چگونگی ایجاد این مظلومیت پرداختند و فرمودند: شما می دانید که امیرالمومنین (علیه السلام) در زهد، علم، عدالت و تقوی سرآمد دیگران بوده و این چیزی نیست که بنده به عنوان یک شیعه و یک روحانی بخواهم بگویم، بلکه همه مورخان مسلمان و غیرمسلمان این را قبول دارند، حضرت علی (ع) کسی بود که به راه های آسمان ها از راه زمین، عالم تر و آگاه تر بود منتهی جامعه را ظالمان آن چنان در ناآگاهی قرار داده بودند که نمی توانستند از آن همه علم و دانش استفاده کنند، و کاری کرده بودند که

امیرالمومنین (ع) کشاورزی می کرده، بیل می زده و این یکی از بالاترین ظلم ها بود، شخصی که می توانست هدایتگر جامعه و معلم انسانیت و انسان سازی باشد آن وقت ایشان را وادار به بیل زدن نمودند. این ظلم به علی بن ابی طالب است، چون کشاورزی را همه بلدند و مهم نیست اما آنها اجازه نمی دادند تفکر علی رشد کند و عدالت همه جانبه در جامعه بوجود بیاید تا جائیکه عدالت یک فرهنگ دینی باشد و مردم خود قیام به قسط نمایند (لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ).

مرجع تقلید شیعیان در ادامه به برخی از موضوعات روز اشاره کردند و فرمودند: امروز باید به سمتی برویم و اصولی را مطرح کنیم که باعث بیداری و آگاهی دیگران هم بشود، باید ریشه ها را دریا بیم و در مسائل جزئی که برای سرگرمی جامعه و دور نمودن آنها از عدالت و حقوق انسانی است وارد نشویم.

معظم له در ادامه خطاب به دانشجویان فرمودند: دانشجویان عزیز: بدانید ظلم ظالمین تمام می شود و واقعیت ها می ماند، آه مظلومین گریبان ظالمین را خواهد گرفت و مطمئن باشید که رفتارها و روش های همراه با